مبانی زبانشناسی

نویسنده: جین اچیسون
ترجمه: محمد فائض

مبانی زبانشناسی

ترجمهٔ این کتاب را به:
روان پاک پدر بزرگوارم،
و
مادر فداکار و مهربانم،
تقدیم می‌کنم.

مبانی زبانشناسی

جین ایچیسون

ترجمه:

محمد فائض

انتشارات نگاه

تهران ۱۳۷۱

این اثر ترجمه‌ای است از:

Linguistics

Jean Aitchison

Hodder and Stoughton, 1988

انتشارات نگاه

مبانی زبانشناسی

تألیف: جین ایچیسون

ترجمه: محمد فائض

ویراستار: خیام فولادی

طرح روی جلد و گرافیک: بیژن جناب

چاپ اول: ۱۳۷۱

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ نوبهار

یاری‌رسانان ما در این کتاب علاوه بر آقای **محمد فائض** مؤلف کتاب؛ حروفچینی: شاهد، **آقای اکبر رنجکش**؛ تصحیح و نظارت بر چاپ متن و جلد کتاب: **خانم نگین ایرانبان** با همکاری **خانم شیوا سیدعرفانی** در امر تصحیح؛ چاپ روی جلد: چاپخانه نقش جهان، **آقای پیک**؛ چاپ متن: چاپخانه نوبهار، **آقای عامری**؛ لیتوگرافی: امید، **آقای ناصر جعفریان**. با سپاس از همهٔ دوستان پیش گفته.

انتشارات نگاه

فهرست

پیش‌گفتار نویسنده:

بخش اول: آغاز

۱. زبانشناسی چیست؟ ۱

۲. زبان چیست؟ ۱۵

۳. بررسی زبان ۳۳

۴. بررسی زبان را از کجا باید آغاز کرد؟ ۴۵

بخش دوم: حلقه‌های درونی ۵۷

۵. الگوهای آوائی ۵۹

۶. واژه‌ها و اجزاء واژه‌ها ۷۷

۷. الگوهای جمله ۹۷

۸. معنی ۱۲۵

بخش سوم: حلقه‌های بیرونی **۱۴۷**
۹. استفاده از زبان ۱۴۹
۱۰. زبان و جامعه ۱۶۵
۱۱. زبان و ذهن ۱۹۱

بخش چهارم: تغییرات و مقایسه‌ها **۲۰۷**
۱۲. تغییر زبان ۲۰۹
۱۳. مقایسه زبانها ۲۲۹

بخش پنجم: به سوی دستور جهانی **۲۵۱**
۱۴. در جستجوی چارچوبی مناسب ۲۵۳
۱۵. اِشکال گشتارها ۲۷۵
۱۶. دستور از دیدگاه جدید ۲۹۵
منابعی برای مطالعه بیشتر ۳۱۵
فهرست نشانه‌ها ۳۲۰
واژه‌نامه ۳۲۱

به نام خدا

همزمان با شناخت اهمیت زبان‌شناسی در رشته‌های زبانهای خارجه، درس زبان‌شناسی در برنامه دانشگاههای کشور وارد شد و از جمله دروس اختصاصی قلمداد گردید. با این رویداد تعدادی از کتابهای خارجی تکثیر و یا ترجمه شد و کتابهای درسی متعددی توسط استادان ایرانی به رشته تحریر درآمد که هر یک به جای خود از اهمیت ویژه برخوردار است. اما با پیشرفت سریع این علم نسبتاً جدید، مشاهدات، پدیده‌ها و کشفیات تازه مرتباً در مجله‌های علمی و کتابهای مربوط به رشتهٔ تحریر در می‌آید که آگاهی از آنها بر اساتید و دانشجویان رشته‌های زبان ضروری است.

کتاب حاضر در طول دو دههٔ گذشته دوباره تجدید نظر شده و تغییرات ضروری و مطالب تازه، آن را در تجدید نظر اخیر به صورت مجموعه‌ای جامع در آورده که کلیه مطالب لازم برای درس زبان‌شناسی همگانی به گونه‌ای ساده، قابل درک، موجز و در عین حال دقیق در آن گنجانده شده‌است.

این مجموعه به پنج بخش تقسیم می‌شود. بخش اول زبانشناسی را با عبارتها و جمله‌های غیرفنی تعریف می‌کند، تفاوت زبان‌شناس و دستورنویس سنتی را مشخص می‌سازد، تقسیمات زبان‌شناسی و ارتباط آنها را با علوم دیگر توضیح می‌دهد، ویژگیهای

زبانشناسی رشته‌ای است که در آن اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. نگارنده تا جایی که توانسته دیدگاهی میانه اتّخاذ کرده است. البتّه این موضوع الزاماً به معنی صحیح بودن چنین دیدگاهی نیست، بلکه روش حاضر برای کسانی که تازه با این علم آشنا می‌شوند سودمندتر خواهد بود. امیدوارم خوانندگان این کتاب را به عنوان پایه‌ای برای مطالعهٔ برخی از مراجع پیشنهادی برای کسب اطلاعات بیشتر ( )، تلقّی کنند و نهایتاً تصمیم بگیرند در مسائل جاری زبانشناسی کدام موضع را اتخاذ کنند.

زبانشناسی علمی است که بسرعت در حال تغییر است. بخشهایی از آن از زمان چاپ تجدید نظر شدهٔ اوّل (۱۹۷۲) و دوّم (۱۹۷۸) این کتاب به طور قابل ملاحظه‌ای دگرگون شده است. در این ویرایش حدود دو سوّم مطالب چاپ قبل حفظ شده است. بقیّهٔ مطالب یا تغییر کلّی کرده یا کاملاً جدید است. بخصوص سه فصل تازه به موضوعات زیر اختصاص دارد که اخیراً مطرح شده‌اند: کاربرد زبان به گونه‌ای که از طریق ساختار زبانی قابل پیش‌بینی نباشد (کاربردشناسی)، انواع مختلف زبان (رده‌شناسیِ زبان)، و آخرین نظریات چامسکی دربارهٔ تعیین ویژگیهای همگانی یا جهانی که زیربنای زبان بشر را تشکیل می‌دهند (نظریهٔ اقتدار و وابستگی).

از جان آیتو از لندن، کِیت براون از دانشگاه اِسِکس، بَزمَک‌کی از دانشکدهٔ مطالعات شرقی و افریقایی، و همهٔ کسانی که در تدوین این کتاب نظرات و پیشنهادهای مفیدی ارائه داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم. همچنین از خوانندگان و دانشجویانی که نظرات سودمندی را مطرح کردند که بسیاری از آنها در این چاپ ملحوظ شده است بسیار

مشکلات این درس آشنایند و مهم اینکه بر رموز فن ترجمه استادانه تبحّر دارند.

انتخاب این کتاب را به عنوان یک کتاب درسی به همکاران ارجمند توصیه می‌کنم و مطالعه دقیق آن را برای دانشجویان و داوطلبان دورهٔ کارشناسی ارشد رشته‌های زبان خارجه ضروری می‌دانم.

ضیاء حسینی
پائیز ۱۳۷۱

پیشگفتارِ نویسنده

کتاب حاضر پیش درآمدی بر علم زبانشناسی است.

کتابهای زیادی در بازار هست که عنوان مقدمه را بر خود دارند، اما در واقع برای دانشجویان سال دوم مناسب‌تر هستند.

این کتاب برای مطالعهٔ کسانی نوشته شده که قصد دارند خود به تنهایی و بدون کمک معلّم وارد «محفل گرم» زبانشناسی شوند. کتاب حاضر مفاهیم ابتدایی و اصطلاحات پایه‌ای این علم راتوضیح می‌دهد.

این کتاب از نوعِ کتابهای سرگرم کننده نیست و در آن از قصّه‌ها و حکایتهای شیرین هم خبری نیست، بلکه کتاب راهنمای ساده و آسان برای کسانی است که می‌خواهند اطلاعاتی در مورد زبانشناسی کسب کنند. زبانشناسی رشته‌ای بسیارتخصصی است و استفاده از واژه‌های فنی در این کتاب اجتناب ناپذیر است.

زبان انسان و تفاوت آن با سیستم ارتباطی سایر حیوانات را به بحث می‌گذارد،تطور زبان‌شناسی را در قرون متمادی و ویژگیهای هر یک از مکتبهای آن را شرح می‌دهد و بالاخره با توضیح مختصات ویژه هر زبان، ویژگیهای عمومی زبان‌ها به پایان می‌رسد. سادگی جمله‌ها و نحوه بیان مطالب فنی به زبان ساده از ویژگیهای خاص این قسمت است به گونه‌ای که دانشجویان برای درک مطالب فنی آن با مشکلی روبرو نمی‌شوند.

بخش دوم به ویژگیهای مربوط به هر زبان اختصاص یافته است. در اینجا از مختصات آواهای زبان انگلیسی آغاز می‌شود و به نحوهٔ نگرش به واژگان، ویژگیها و تقسیم‌بندی آنها می‌انجامد؛ آنگاه ساختار زبان و معناشناسی به بحث گذاشته می‌شود.

بخش سوم ویژگیهای جهان‌شمولی زبانها را بررسی می‌کند و به ماوراء نحو و معنای ساختار زبان می‌پردازد. در اینجا موضوع بسیار مهم سخن سنجی و اثر جامعه در گونه‌گونی زبانها و همچنین رابطه ذهن با زبان بررسی می‌شود.

بخش چهارم از تغییرات زبان و مقایسه زبانها سخن می‌گوید و زبانشناسی مقابله‌ای را معرفی می‌کند.

این بخش شباهتها و تفاوتهای میان زبانها و نحوهٔ مطابقه و مقایسه آنها را شرح می‌دهد و از چگونگی یافتن رابطه میان زبانهای یک خانواده زبانی و انواع زبانها سخن می‌گوید.

و بالاخره بخش پنجم دستورزبان جهان‌شمول و ویژگیهای چنین دستور را مورد بحث قرار می‌دهد و موضوع روساخت و زیر ساخت و مشکلات مربوط به گشتارها را توضیح می‌دهد و دستور زبان جدید را معرفی می‌کند.

هر بخش شامل چندین قسمت است. در پایان هر قسمت به منظور درک بهتر مطالب آن چند پرسش آمده‌است که بر میزان اهمیت آن به عنوان یک کتاب درسی می‌افزاید.

ترجمه این کتاب توسط همکار و دوست دانشمندم انجام گرفته که خود سالها در تدریس درس زبانشناسی تجربه دارند و با

سپاسگزارم.

به هر حال، این کتاب تماماً بازتاب نظرات اشخاص فوق نیست، چرا که در همهٔ موارد نظرات آنان رعایت نشده است، و نویسنده شخصاً مسئول کلیّهٔ اشتباهات و سهل‌انگاریهای احتمالی است.

جین ایچیسون

دانشکدهٔ اقتصاد لندن، ژانویهٔ ۱۹۸۷

بخش اول

آغاز

بابی، مواظب واژه‌ها باش. مادر بزرگ راست می‌گوید. چون هر کاری بکنی، باز هم از واژه‌ها استفاده می‌کنی. تمام روز و شب واژه‌ها برایت اهمیّت دارند. اگر داخل بشکه‌ای زندگی کنی و غیر از خودت با کس دیگری حرف نزنی، بازهم واژه‌ها برایت اهمیت دارند. برای اینکه واژه‌ها ابزار تفکر هستند...

اِی. پی. هربرت

۱

زبان‌شناسی چیست؟

اکثر مردم وقت عظیمی را صرف صحبت کردن، گوش کردن و در جوامع پیشرفته صرف خواندن و نوشتن می‌کنند. در یک گفتگوی معمولی از حدود ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ واژه در ساعت استفاده می‌شود.

در یك برنامهٔ رادیویی، که مکثهای کوتاهی وجود دارد، در هر ساعت ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ کلمه به کار می‌رود. شخصی که با سرعت عادی مطالعه می‌کند، در هر ساعت ۱۴۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ واژه می‌خواند. بنابر این اگر شخصی یك ساعت صحبت کند، یک ساعت به رادیو گوش دهد و یک ساعت صرف خواندن کند، احتمالاً با ۲۵۰۰۰ واژه سروکار خواهد داشت که مجموع کلّ آنها در هر روز بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰ واژه می‌شود.

استفاده از زبان جزء لاینفك زندگی انسان است. کودکان در سنین تقریباً یکسانی شروع به ترکیب کلمات با هم می‌کنند و جای شگفتی است که در تکامل گفتار تقریباً راه یکسانی را می‌پیمایند. تمام

زبانها، خواه در آمریکای جنوبی یا استرالیا و خواه در نزدیکی قطب شمال، به طور شگفت‌انگیزی در ساختار اصلی شبیه یکدیگرند. زبان و تفکر انتزاعی با یکدیگر رابطهٔ تنگاتنگی دارند و بسیاری از مردم بر این عقیده‌اند که این دو ویژگی بیش از هر ویژگی دیگر انسان را از حیوان متمایز می‌کنند.

ناتوانی در استفادهٔ مناسب از زبان بر موقعیت شخص در جامعه تأثیر می‌گذارد و حتی ممکن است شخصیت او را تغییر دهد. به خاطر اهمیت حیاتی زبان در زندگی بشر، همه ساله تعداد بسیاری از روانشناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، استادان، متخصصان گفتار درمانی، دانشمندان علوم کامپیوتر، پدیدآورندگان آثار زبانی و بسیاری دیگر ضرورت مطالعهٔ هر چه عمیقتر زبان را درمی‌یابند. بنابراین، جای تعجب نیست که زبانشناسی، یعنی مطالعهٔ نظام مند زبان، یکی از شاخه‌های علوم و دانش بوده که در سالهای اخیر بسرعت گسترش یافته است.

زبان‌شناسی سعی دارد به این دو سؤال اساسی پاسخ دهد که «زبان چیست؟» و «چگونه عمل می‌کند؟» این علم جنبه‌های گوناگون مسائل زیر را عمیقاً بررسی می‌کند:

وجوه مشترک تمام زبانها کدام است؟ گوناگونیهای موجود بین زبانها چقدر است؟ زبان انسان با ارتباط بین حیوانات چه تفاوتی دارد؟ چگونه کودکان سخن گفتن را فرا می‌گیرند؟ چگونه زبانی را که صورت مکتوب ندارد به شکل نوشته در می‌آورند و آن را تحلیل می‌کنند؟ چرا زبانها تغییر می‌کنند؟ تفاوتهای طبقاتی جامعه تا چه

حدودی در زبان بازتاب می‌یابد؟ و سؤالاتی نظیر آنها.

زبان‌شناس کیست؟

کسی که به مطالعهٔ زبانشناسی می‌پردازد غالباً **زبانشناس**[1] خوانده می‌شود. واژهٔ دقیقتر یعنی زباندان (Linguistician)، به خاطر دشواری تلفظ، از نظر عموم پذیرفته نیست. واژهٔ زبانشناس نیز چندان رضایت بخش نیست و انسان را به اشتباه می‌اندازد، زیرا این واژه به کسی اطلاق می‌شود که به تعداد زیادی از زبانهای مختلف سخن می‌گوید. زبانشناسان در مفهوم متخصصان علم زبانشناسی الزاماً نباید به زبانهای مختلفی تسلط داشته باشند، اگر چه باید از آشنایی گسترده‌ای با انواع مختلف زبانها برخوردار باشند. آنچه برای زبانشناسان اهمیت بیشتری دارد، تجزیه و تحلیل و سعی در توضیح پدیده‌های زبانشناختی مانند دستگاه مصوتهای زبان ترکی یا افعال زبان آلمانی است تا اینکه سعی کنند در استامبول یا برلین به زبان مردمان آنجا سخن بگویند. زبانشناسان بیشتر مشاهده‌گرانی متبحّر و عینی‌گرا هستند تا تماشاگران غیر فعّال، و همان‌طور که یک دانشمند علوم اجتماعی با لحنی تحقیرآمیز اظهار داشته است:

زبان‌شناسان مصرف‌کنندگان زبان هستند تا تولیدکنندگان آن.

زبانشناسی که مورد نظر ما است بسیار شبیه به یک موسیقی‌شناس است. موسیقی‌شناس با مشخص کردن مضمون، واریاسیون، هماهنگی و ترکیب نتها قادر به تحلیل یک کنسرتو پیانو است. امّا چنین شخصی لازم نیست که حتماً بتواند یک کنسرتو پیانو را اجراکند. اجرای آن به نوازندهٔ پیانو محوّل می‌شود. ارتباط بین نظریهٔ

موسیقی با خود موسیقی واقعی مشابه رابطهٔ زبانشناسی با زبان است.

تفاوتهای زبانشناسی با دستور سنتی

اغلب با مردمی مواجه می‌شویم که تصور می‌کنند زبانشناسی همان دستور زبان است که در مدارس قدیمی تدریس می‌شده و با عناوین جدید به میدان آمده است، در حالی که این دو در چندین مورد اساسی با یکدیگر متفاوت‌اند.

نخست و مهمتر از همه اینکه، زبانشناسی **توصیفی**[۲] است و نه تجویزی. زبانشناسان به آنچه *واقعاً* گفته می‌شود علاقمند هستند و نه آنچه که تصور می‌کنند باید گفته شود. آنها به توصیف تمام جنبه‌های زبان می‌پردازند، امّا قواعد «صحیح بودن» را تجویز نمی‌کنند.

بنابر تصور نادرستی، معیارهای مطلقی برای «صحیح بودن»، وجود دارد وظیفهٔ زبانشناسان، مدیران مدرسه، کتابهای دستور و فرهنگ لغت آن است که این معیارها را پاس بدارند.در سال ۱۹۶۱ زمانی که **سومین فرهنگ جدید بین‌المللی انگلیسی وبستر** واژه‌هایی مانند ain't و عباراتی مانند ants in one's pants را به واژگان خود افزود، هیاهوی بسیاری در امریکا برپا شد. منتقدان اعتقاد داشتند که مؤلفان و گردآورندگان این فرهنگ یا عمداً قصد داشتند زبان را به ابتذال بکشانند یا در غیر این صورت، صلاحیّت تألیف فرهنگ را نداشتند. یکی از منتقدان خشمگین اظهار داشت که «**سومین فرهنگ وبستر**» آمیزه آزاردهنده‌ای از واژه‌ها و عبارات سؤال برانگیز، منحرف کننده، سخیف و صرفاً وقیح را بر ما تحمیل کرده است. اما از آنجا که مردم ain't و ants in one's pants را به کار می‌برند، زبانشناسان ثبت این

واقعیت را لازم می‌دانند. شخصی به یکی از روزنامه‌ها نوشته بود «من از شنیدن مکرّر واژه‌های different to در رادیو و سایر برنامه‌ها رنج می‌برم. پنجاه سال پیش وقتی به مدرسه می‌رفتیم واژه‌های different from و alike to را به ما یاد داده بودند. آیا معلمان ما در اشتباه محض بوده‌اند» نویسنده به این نکته توجه نکرده که زبان همواره در حال تغییر است. و این حقیقت که او به کاربرد مکرّر different to اشاره می‌کند، مؤیّد آن است که این واژه همان اندازه صحیح است که different from.

نظر «صحیح بودن» مطلق و تغییرناپذیر برای زبانشناسان اندیشهٔ بیگانه‌ای است. ممکن است آنها به این نتیجه برسند که یکی از انواع زبان، از رهگذر سلیقهٔ افراد خاصی، از نظر اجتماعی معتبرتر و پذیرفته‌تر از گونه‌های دیگر است. اما این امر موجب نمی‌شود گونه‌ای که از نظر اجتماعی پذیرفته‌تر است، برای زبانشناسان جالبتر از گونه‌های دیگر باشد یا واژه‌های قدیمی از واژه‌های جدید بهتر باشند. زبان خوانندهٔ موسیقی پاپ برای زبانشناسان ذاتاً بهتر یا بدتر از زبان دوک انگلیسی نیست. آنها قویاً مخالف نویسندهٔ **دِیلی تلگراف** هستند که گفته بود: «زمانی که یک خوانندهٔ جدید موسیقی پاپ با مجری دیسکوتک گفتگو می‌کند، زبان به اوج ابتذال می‌رسد». زبانشناسان با ابداع واژه‌های جدید نیز مخالفت نمی‌کنند. ابداع واژه‌های جدید یا واژه‌سازی فرایند طبیعی و مستمرّی است نه نشان ابتذال و فنای زبان. زبانشناسان، با اشتیاق و نه با وحشت، ناظر این حقیقت هستند که می‌توان موها را در glamorama در کالیفرنیای شمالی شست و آرایش

کرد، اتومبیل را در lubritorium در سیدنی روغنکاری کرد یا از fruitique در حومهٔ تازه ساز و مدپرست لندن سیب خرید.

دومیّن تفاوت مهم زباشناسی با دستور سنّتی مدرسه‌ای در این است که زبانشناسی **زبان‌گفتار**[۳] را اصل قرار می‌دهد و نه زبان نوشتار را. در گذشته، دستورنویسان در اهمیت زبان مکتوب اغراق می‌کردند و این مسئله بیشتر به خاطر دوام این زبان بود. تا قبل از اختراع ضبط صوت، ثبت و حفظ گفته‌های سریع و گذرنده مشکل بود. تعلیم و تربیت کلاسیک سنّتی را نیز باید تا حدّی مسئول این تصور غلط دانست. مردم اصرار داشتند از زبان «بهترین نویسندگان» قدیمی تقلید کنند، در حالی که تنها شکل نوشتاری آثار این نویسندگان باقی مانده بود. این نوع نگرش به زبان به قرن دوّم قبل از میلاد برمی‌گردد. زمانی که دانشمندان اسکندریه، نویسندگان قرن پنجم پیش از میلاد یونان را به عنوان الگوی خود برگزیدند. اعتقاد به برتری زبان نوشتار بیش از دو هزار سال است که ادامه دارد.

اما زبانشناسان ابتدا به زبان گفتار می‌پردازند که تا آنجا که می‌دانیم در همه جای دنیا قبل از نوشتار مطرح بوده است. افزون بر این، بیشتر نظامهای نوشتاری از آواهای گفتار نشأت می‌گیرند. اگر چه گفته‌های شفاهی با جملات نوشتاری از بسیاری از جهات دارای خصوصیات مشترکی هستند، تفاوتهای زیادی نیز دارند. بنابراین، زبانشناسان اشکال گفتاری و نوشتاری زبان را نظامهای متفاوت، اما همپوش و متداخلی می‌دانند که باید جداگانه تحلیل شوند: نخست گفتار و سپس نوشتار.

سومین وجه تمایز بین زبانشناسی و مطالعات دستوری سنّتی این است که در زبانشناسی زبانها را بزور در چارچوبی که اساس آن زبان لاتین است نمی‌گنجانند. در گذشته در بسیاری از کتب درسی سنتی با قاطعیت فرض شده بود که زبان لاتین چارچوبی جهانی دارد که تمام زبانها در آن جای می‌گیرند، و تعداد بی‌شماری از شاگردان مدارس از کوشش بیهوده و بی‌معنی برای تطبیق اجباری زبان انگلیسی با یک الگوی خارجی سردرگم شده بودند.

به عنوان مثال، گاهی ادعا می‌شود که عبارتی مانند for John مفعول با واسطه است. ولی این اشتباه محض است، زیرا که زبان انگلیسی دارای دستگاه حالت از نوع لاتین نیست.

در موارد دیگر تأثیر چارچوب زبان لاتین پنهانتر و عمیقتر و در نتیجه، بسیار گمراه کننده‌تر است. بسیاری از مردم به غلط برخی از مقولات لاتین را به منزلهٔ «مقولات طبیعی» تصور می‌کنند. برای مثال، باور عموم بر این است که تقطیع زمان به گذشته، حال و آینده در زبان لاتین کاملاً بدیهی و اجتناب‌ناپذیر است، در حالی که اغلب به زبانهایی برمی‌خوریم که این تفاوت سه گانهٔ زمانها در آنها مشاهده نمی‌شود. در بعضی از زبانها بیان مدت عمل - خواه عملی منفرد و خواه فرایندی مستمّر - مهم است تا انتساب آن عمل به یک زمان خاص.

بعلاوه قضاوت در مورد بعضی از ساختارها اغلب ریشهٔ لاتین دارد. به عنوان مثال، مردم اغلب عقیده دارند که در انگلیسی فصیح از «مصدرگسسته» اجتناب می‌کنند، مثلاً در عبارت to humbly apologize که مصدر to apologize با قید humbly از هم گسسته شده است. این

نامه که به نشریهٔ Evening Standard چاپ لندن نوشته شده مشتی از خروار است: «آیا مصدرهای گسسته خوانندگان شما را هم مثل من دیوانه می‌کند؟ تقاضا دارم حداقل قضاوت و ویراستاران و سردبیران تلاشی برای حفظ صورت اصیل زبان ما به عمل آورند.»

غلط بودن مصدر گسسته از اصول دستورزبان لاتین ناشی می‌شود. سره‌گرایان مصر هستند که چون مصدر لاتین تنها یک واحد است، باید سعی شود معادل آن نیز در زبان انگلیسی حتی الامکان به یک واژهٔ واحد نزدیک باشد. برای زبانشناسان قضاوت در مورد یک زبان بر اساس معیارهای زبان دیگری غیرقابل تصور است. از آنجا که مصدرهای گسسته مکرّراً در انگلیسی به کار می‌روند، پس به اندازهٔ مصدرهای ناگسسته صحیح هستند.

به طور خلاصه، زبانشناسان مخالف این نظر هستند که زبان می‌تواند چارچوب مناسبی را برای توصیف تمام زبانهای دیگر فراهم کند. تلاش آنها بر این است که یک چارچوب همگانی و جهانی ارائه دهند و هیچ دلیلی ندارد که این چارچوب شبیه دستور زبان لاتین یا هر زبانی دیگری باشد که به طور دلبخواهی از بین هزاران زبانی انتخاب شده باشد که انسان بدانها سخن می‌گوید.

گسترهٔ زبانشناسی

زبانشناسی طیف وسیعی از مباحث گوناگون را در برمی‌گیرد که تعیین حد و مرز آن بسیار مشکل است.

نمودار دایره‌ای زیرنمای کلی گسترهٔ زبانشناسی را نشان می‌دهد.

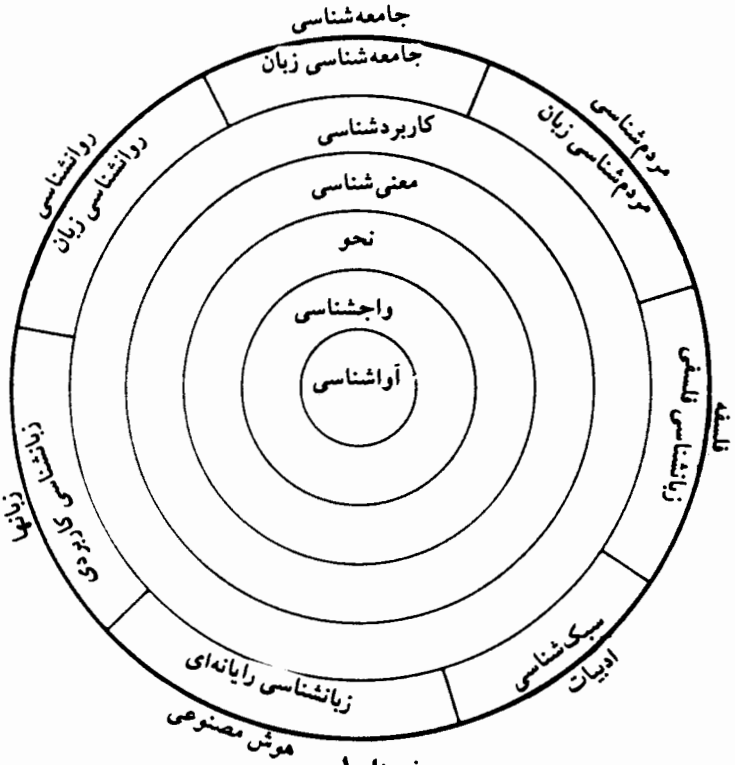

نمودار ۱

در مرکز این نمودار **آواشناسی**[۴] یا مطالعهٔ آواهای گفتار انسان قرار دارد. آگاهی کافی از آواشناسی برای زبانشناس مفید است، اگر چه این شاخه، دانش اساسی و پایه‌ای است و نه قسمتی از خود زبانشناسی. آواشناسان به آواهای فیزیکی واقعی، یعنی موّاد خامی که هر زبانی از آنها ساخته می‌شود، علاقمند هستند. آنها به مطالعهٔ جایگاه زبان دندانها، و تارهای صوتی هنگام تولید آواها می‌پردازند و امواج صوتی را ثبت و تحلیل می‌کنند. از طرفی دیگر، زبانشناسان به چگونگی

طرح‌بندی زبان علاقه دارند. آنها به تحلیل شکل یا **صورت**[۵] این الگوهای می‌پردازند و نه به مادهٔ فیزیکی که واحدهای زبان را تشکیل می‌دهند. فردینان دو سو سور زبانشناس سوئیسی، این تفاوت را با مقایسهٔ زبان با بازی شطرنج بخوبی بیان کرده است.

بنا به گفتهٔ او زبانشناس به حرکت مختلف مهره‌های شطرنج و چگونگی قرارگرفتن آنها بر روی صفحهٔ شطرنج علاقمند است و مهم نیست که مهره‌ها از چوب یا عاج ساخته شده باشند. جنس آنها قوانین بازی را تغییر نمی‌دهد.

هر چند که بعضی اوقات هم به آواشناسی و هم به زبانشناسی به عنوان «علوم زبانی» اشاره می‌شود، آواشناسی به اندازهٔ مطالعهٔ طرح‌بندی زبان برای زبانشناس حائز اهمیت نیست. به همین دلیل در این کتاب از آواشناسی بحث نشده، اگر چه منابعی برای مطالعه در این زمینه در صفحهٔ (۳۱۵) پیشنهاد شده است.

در نمودار ۱ آواشناسی را **واجشناسی**[۶] (طرح بندی آوایی) احاطه کرده و سپس واجشناسی را **نحو**[۷] محصور کرده است. واژهٔ نحو در این جا در معنای گستردهٔ آن هم به آرایش و هم به صورت واژه‌ها دلالت می‌کند. نحو قسمتی از زبان است که الگوهای آوایی و معنا را به یکدیگر پیوند می‌دهد. **معنی‌شناسی**[۸] (مطالعهٔ معنا) در نمودار بعد از نحو قرار دارد. واجشناسی، نحو و معناشناسی سه بخش اساسی زبانشناسی و نیز محور اصلی این کتاب هستند. این سه بخش **دستور**[۹] هر زبانی را تشکیل می‌دهند (تصویر ۲)

شکل ۲

اما نکته‌ای را دربارهٔ تفاوتهای اصطلاح شناختی باید افزود. در بعضی از کتابها (معمولاً آثار قدیمی) اصطلاح «دستور» کاربرد محدودتری داردو صرفاً به آنچه که ما آن را نحو نامیدیم اطلاق می‌شود. در این کتابها اصطلاح نحو به آرایش و ترتیب قرار گرفتن واژه‌ها محدود شده و اصطلاح استاندارد **سازه‌شناسی**[۱۰] برای چگونگی ترکیب آنها به کار رفته است.

مسئله این نیست که گروهی از زبانشناسان این اصطلاحات را درست و گروهی دیگر آنها را غلط به کار می‌برند، بلکه مسئله این است که این واژه‌ها بتدریج تغییر معنی یافته و اصطلاحات «نحو» و «دستور» حیطهٔ خود راگسترش داده‌اند.

کاربردشناسی[۱۱] زبان در اطراف هستهٔ دستوری قرار دارد که با چگونگی کاربرد زبان توسط سخنگویان بستگی دارد - کاربردی که فقط با تکیه بر دانش زبانشناختی نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. این موضوع نسبتاً جدید که بسرعت توسعه یافته است هم با معنی‌شناسی و هم با شاخه‌های مختلف زبانشناسی که زبان را با دنیای خارج مربوط می‌کنند ارتباط دارد: شاخه‌هایی چون روانشناسی زبان (مطالعهٔ زبان و تفکر)، جامعه‌شناسی زبان (مطالعهٔ زبان و جامعه)، زبانشناسی کاربردی (به کار بستن زبانشناسی در تدریس زبان)، زبانشناسی رایانه‌ای (استفاده از رایانه یا کامپیوتر برای تقلید و شبیه

سازی زبان و کارکرد آن)، سبک‌شناسی (مطالعهٔ زبان و ادبیات، مردمشناسی زبان (مطالعهٔ زبان در محیطهایی با فرهنگهای مختلف)، زبانشناسی فلسفی (ارتباط بین زبان و تفکر منطقی).

این شاخه‌های مختلف زبانشناسی تا اندازه‌ای با یکدیگر همپوشی دارند و بنابراین، تعریف دقیق آنها مشکل است. روانشناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان شاید در سالهای اخیر سریعتر از همه توسعه یافته‌اند. به این خاطر، در این کتاب فصلهای جداگانه‌ای به آنها اختصاص یافته است.

و بالاخره دو جنبهٔ مهم در زبانشناسی وجود دارد که در این نمودار نیامده‌اند: اولی **زبانشناسی تاریخی**[۱۲] یا مطالعهٔ تغییرات زبان است که حذف آن در نمودار دو بعدی اجتناب ناپذیر است. امّا اگر نمودار چرخه‌ای زیر به عنوان نمودار سه بعدی همچون مقطع تنهٔ درخت در نظر گرفته شود، می‌توانیم این موضوع را نیز در آن بگنجانیم. می‌توان دستور را در مقطع خاصی از زمان (برش عرضی واحدی از تنهٔ درخت) در نظر گرفت یا می‌توان تحول زبان را در زمانهای مختلفی، از رهگذر مقایسهٔ برشهای گوناگونی از تنهٔ درخت در جاهای متفاوت بررسی کرد. (نمودار ۳)

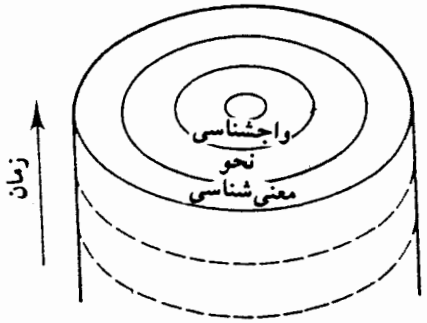

نمودار ۳

از آنجا که معمولاً دانستن چگونگی عملکرد یک نظام در هر مقطعی از زمان، قبل از پرداختن به تغییرات آن ضروری است، قبل از زبانشناسی تاریخی یا **در زمانی**[۱۳] به تحلیل زبان در یک زمان خاص یا زبانشناسی **همزمانی**[۱۴] می‌پردازند.

رده‌شناسی[۱۵] زبان یا مطالعهٔ انواع مختلف زبانها دوّمین موضوعی است که در نمودار مزبور حذف شده است. این شاخهٔ زبانشناسی را نمی‌توان در این نمودار جای داد، زیرا چندین لایه از آن را شامل می‌شود و واجشناسی، نحو و معنی‌شناسی را در برمی‌گیرد.

خود را بیازمایید.

۰۱ زبانشناسی را چگونه تعریف می‌کنید؟

۰۲ سه وجه تمایز زبانشناسی با دستور سنّتی مدرسه‌ای را ذکر کنید.

۰۳ تفاوت بین دیدگاه توصیفی و تجویزی زبان چیست؟

۰۴ چرا زبانشناسان گفتار را اصل قرار می‌دهند و نه نوشتار را؟

۰۵ به طور خلاصه سه اصطلاح واجشناسی، نحو و معنی‌شناسی را توضیح دهید.

۰۶ وجه تمایز زبانشناسی همزمانی و زبانشناسی در زمانی را شرح دهید.

پانویس‌ها

1. linguist
2. descriptive
3. spoken language
4. phonetics
5. form
6. phonology
7. syntax
8. semantics
9. grammar
10. morphology
11. pragmatics
12. historical linguistics
13. synchronic
14. diachronic
15. typology

۲

زبان چیست؟

زبانشناسی را می‌توان مطالعهٔ نظام مند زبان تعریف کرد - رشته‌ای که تمام جنبه‌های زبان را توصیف می‌کند و نظریه‌هایی را در مورد چگونگی عملکرد آن ارائه می‌دهد.

امّا واقعاً زبان چیست؟ مردم اغلب از این واژه در مفاهیم بسیار متنوعی استفاده می‌کنند: «زبان گلها»، «زبان موسیقی»، «زبان بدن»، و غیره. این کتاب همگام با بیشترکتابهای زبانشناسی، این واژه را به مفهوم نظام اختصاصیِ پیام رسانیِ آوایی می‌گیرد که ظاهراً برای استفادهٔ انسان به طور وراثتی طراحی شده است. البته انسان قادر است به روشهای مختلفی مانند چشمک زدن، دست دادن، لبخند زدن، روی شانهٔ کسی زدن و امثال آنها ارتباط برقرار کند. بررسی گسترده‌تر زبان که با زبانشناسی همپوشی دارد، و غالباً «روانشناسی ارتباط» خوانده می شود موضوع مورد بحث این کتاب نیست. منابعی

برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه در صفحهٔ (۳۱۵) ارائه شده است.

بدیهی است که انسان می‌تواند زبان را به روشهای دیگری هم منتقل کند: علایم نوشتاری، الفبای بریل، زبان اشاره، و امثال آنها. زبان اشاره بخصوص ویژگیهای جالبی دارد که همهٔ آنها قابل پیش‌بینی بر اساس واژه‌های گفتاری نیست. به هر حال، زبانهایی که نظام آنها بر اساس آواها استوار است، بسیار رایج‌تر و شاید بسیار اساسی‌تر هستند. به همین دلیل در این کتاب نیز در اولویّت قرار گرفته‌اند.

امّا آیا کسی می‌تواند زبان را تعریف کند؟ خصوصیتهای ویژهٔ آن کدام‌اند؟ یکی از بهترین راههای پاسخ به این سئوال، مقایسهٔ زبان با ارتباط حیوانی و یافتن تشابهات و تفاوتهای آنها با یکدیگر است.

استفاده از نشانه‌های آوایی

حیوانات هنگام ارتباط با همدیگر از روشهای مختلفی استفاده می‌کنند. به عنوان مثال خرچنگها از طریق تکان دادن چنگالهای خود با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و زنبورها با انجام دادن مجموعه‌ای از «رقص» های پیچیده منبع شهد را به یکدیگر نشان می‌دهند.

اما چنین روشهایی به اندازهٔ استفاده از آواها که انسانها، ملخها، پرندگان، دلفینها، گاوها،میمونها و بسیاری از انواع دیگر حیوانات به کار می‌گیرند گسترده نیست. بنابراین، استفادهٔ ما انسانها از آواها به هیچ‌وجه منحصر به فرد نیست. نشانه‌های آوایی چندین امتیاز دارند: از آنها می‌توان در تاریکی، و از فاصلهٔ نسبتاً دوری، هم استفاده کرد؛ می‌توان پیامهای بسیار متنوعی را فرستاد؛ و هنگام استفاده از آنها،

بدن برای انجام دادن فعالیتهای دیگر آزاد است.

احتمالاً انسان نظام پیام‌رسانیِ آوایی خود را در مراحل آخر تکامل خود به دست آورده است. این موضوع متحمل است، زیرا اندامهایی که درگفتار به کار می‌روند، دارای نقش اساسی‌تری هستند. از ششها در درجهٔ اول برای تنفس استفاده می‌کنند. دندانها، لبها و زبان بدواً برای خوردن، و تارهای صوتی (غشایی از نوارهای باریک در انتهای گلو) عمدتاً برای بستن راه ششها به منظور تقویت قفسهٔ سینه هنگام انجام دادن کارهایی که احتیاج به نیروی زیادی دارند به کار می‌روند. وقتی اشیای سنگینی را بلند می‌کنید، خود بخود نفس را در سینه حبس می‌کنید. این کار از طریق بسته شدن تارهای صوتی انجام می‌گیرد. وقتی انسان شیء سنگینی را بلند می‌کند، صدایی شبیه اِهن تولید می‌شود که به علّتِ خروج هوای محبوسی است که هنگام باز شدن تارهای صوتی رها می‌شود. احتمالاً انسان میلیونها سال پیش برای اینکه بتواند از درختان آویزان شود احتیاج به قفسه سینهٔ قوی‌ای داشت، امروز هم انسان برای انجام دادن اعمالی نظیر وزنه برداری، عمل دفع، و زایمان به این مکانیسم نیاز دارد.

قرار دادی بودن

غالباً ارتباط قوی و مشخصی بین نشانهٔ واقعی و پیامی که حیوانات انتقال می‌دهند وجود دارد. حیوانی که می‌خواهد به دشمن خود هشدار دهد، حالت حمله به خود می‌گیرد. برای مثال، گربه پشت خود را قوز می‌کند، صدای خاصّی از خود در می‌آورد و وانمود

می‌کند که آمادهٔ حمله است.

امّا در زبان انسان عکس آن صادق است. در اغلب موارد به هیچ وجه رابطه‌ای بین نشانه‌ها و پیام وجود ندارد. نشانه‌های مورد استفاده در زبان انسان **قراردادی**[1] هستند. برای مثال، هیچ‌گونه ارتباط ذاتی بین واژهٔ *فیل* و حیوانی که نشانگرِ آن است وجود ندارد. و همین طور عبارت *این موزها خراب* هستند ذاتاً ارتباطی با این خوراکی ندارد. **نام‌آواهایی**[2] مانند شُرشُر و دنگ‌دنگ استثنا هستند. تعداد این واژه‌ها در مقایسه با تعداد کلّ واژه‌ها نسبتاً محدود است.

نیاز به فراگیری

اغلبِ حیوانات به طور غریزی و بدون نیاز به فراگیری می‌دانند چگونه ارتباط برقرار کنند. نظامهای ارتباطی آنها به طور وراثتی در وجود آنها نهفته است. به عنوان مثال، رقص زنبور عسل در نقاط مختلف جهان یکسان است و تنها تفاوتهای جزئی دارد. حتّی در مواردی که عنصر یادگیری تا حدودی مطرح است، این امر معمولاً جزئی و کم اهمیت به شمار می‌رود. سهره‌ای که طی یك آزمایش در یك اتاق ضد صدا جدا از دیگر سهره‌ها پرورش داده شده بود، آوازی غیرطبیعی داشت. اما زمانی که این پرنده گاه و بیگاه در معرض آواز ضبط شدهٔ سایر سهره‌ها قرارگرفت آواز آن به حالت طبیعی بازگشت.

این مسئله با فرایند فراگیری زبان انسان که مستلزم زمانی طولانی است و از طریق فرهنگ منتقل می‌شود متفاوت است. اگر انسان در تنهایی و انزوا رشد کند، بدیهی است که زبان را کسب

نمی‌کند، همان طورکه مطالعات بر روی موارد نادرکودکانی که توسط حیوانات و بدون هیچ تماسی با انسان، بزرگ شده‌اند این مسئله را اثبات می‌کند. بدون تردید محیط انسان تنها عامل فراگیری زبان نیست. بلکه واقعاً نوعی استعداد ذاتیِ زبانی در نوزادان وجود دارد. این توانایی بالقوّه فقط از رهگذر قرارگرفتن طولانی مدت در معرض زبان فعال می‌شود و این امر مستلزم فراگیری دقیق و آگاهانه‌ای است.

تولید دوگانه یا دوگانگی ساخت

حیواناتی که از نشانه‌های آوایی استفاده می‌کنند دارای مجموعه‌ای از آواهای اصلی هستند که برحسب گونه‌های حیوانیِ مختلف با یکدیگر فرق دارند. گاو کمتر از ده صدا، مرغ حدود بیست صدا، روباه بیش از سی صدا، دلفین و نیزگوریل و شمپانزه بین بیست تا سی صدا دارند. بیشتر حیوانات از هر صدای اصلی فقط یك بار می‌توانند استفاده کنند. به همین علّت است که میزان پیامهایی که هر حیوانی می‌تواند انتقال دهد، به تعداد صداهای اصلی یا گاهی صداهای اصلی به‌علاوهٔ چند ترکیب ساده محدود می‌شود.

عملکرد زبان انسان بسیار متفاوت است. هر زبانی دارای مجموعه‌ای از واحدهای صوتی یا **واجهایی**[۳] است که از نظر تعداد با صداهای اصلیِ حیوانات مشابهت دارند. تعداد متوسط این صداها بین سی تا چهل آوا است. اما هر واج معمولاً به تنهایی بی‌معنی است و فقط زمانی معنی‌دار می‌شود که با دیگر واجها ترکیب شود. به همین دلیل است که صداهایی مانند o ، d ، g ، f به‌تنهایی فاقد معنی هستند

معمولاً زمانی معنی‌دار می‌شوند که به اشکال مختلف با یکدیگر ترکیب شوند مثل: god، dog، و fog.

این سازماندهی و تقسیم زبان به دو لایه را -که در آن لایه اول از صداهای منفرد بدون معنی و لایه دوم از ترکیب صداهای منفرد که واحدهای بزرگتر را می‌سازند، تشکیل شده است - **تولید دوگانه**[۴] یا **دوگانگی ساخت**[۵] می‌نامند. نظام ارتباطی با ساخت دوگانه، بسیار انعطاف‌پذیرتر از نظامی فاقدِ ساخت دوگانه است، زیرا تعداد پیامهایی که می‌توان به وسیلهٔ آن منتقل کرد بسیار بیشتر است.

زمانی تصور می‌کردند که ویژگی تولید دوگانه فقط منحصر به زبان انسان است. امّا اکنون عدّه‌ای ادّعا می‌کنند که این ویژگی در آواز پرندگان هم وجود دارد که در آن هر نَوا به تنهایی بی‌معنی است، امّا ترکیبی از نواها به صورت متوالی، نغمهٔ معنی‌داری را تشکیل می‌دهد.

قشرشکنی

بیشتر حیوانات فقط قادرند دربارهٔ آنچه که در محیط مجاور آنها روی می‌دهد ارتباط برقرار کنند. پرندگان فریاد خطر را فقط در زمان خطر سر می‌دهند و نمی‌توانند دربارهٔ خطری که در زمان و مکان جاری نیست اطلاع دهند. این رفتار خود بخودی بیشتر شبیه سروصدایی است که کودک هنگام درد، گرسنگی یا خوشحالی سر می‌دهد تا زبان تکامل یافتهٔ انسان.

بر عکس، زبان انسان می‌تواند دربارهٔ مضامین غیر حاضر به همان راحتی مضامین حاضر ارتباط برقرار کند. این پدیدهٔ نادر که به **قشر**

شکنی[۶] معروف است به‌ندرت در دنیای حیوانات، مثلاً در ارتباطات زنبور عسل رخ می‌دهد. اگر زنبور کارگری منبع جدیدی از شهد را، مثلاً در چند کیلومتری، پیدا کند به کندو بازمی‌گردد و با اجرای یك رقص پیچیده زنبورهای دیگر را از محلّ دقیق شهد مطّلع می‌کند. امّا حتی زنبورها هم در این موارد دارای توانایی محدودی هستند. آنها فقط می‌توانند همدیگر را از محلّ شهد مطلع سازند. در حالی که زبان بشر می‌تواند از عهدهٔ هر موضوعی، صرف‌نظر از فاصلهٔ آن در زمان و مکان، برآید.

خلاقیّت (زایایی)

اکثر حیوانات قادر به انتقال و دریافت تعداد محدودی پیام هستند. برای مثال، جنس نرگونهٔ خاصی از ملخها می‌تواند شش پیام را انتقال دهد که می‌توان آنها را چنین تعبیر کرد:

۱. خوشبخت هستم. زندگی لذت‌بخش است.
۲. دلم می‌خواهد جفت‌گیری کنم.
۳. داری به قلمرو من تجاوز می‌کنی.
۴. این جفتِ مادّه مال من است
۵. بیا با هم باشیم.
۶. با هم بودن چقدر خوب است.

نه فقط تعداد پیامهای ملخ، بلکه شرایط انتقال پیام هم محدود است. تا آنجا که می‌دانیم این محدودیت به نحوی شامل همهٔ حیوانات می‌شود. زنبورها قادرند فقط دربارهٔ شهد با یکدیگر ارتباط

برقرار کنند. ارتباط دلفینها، علی‌رغم هوش زیاد و توانایی تولید و صداهای گوناگونی مانند سوت و جیغ و غیره ظاهراً تنها به تکرار همین موارد مشابه محدود است. و حتّی میمون باهوشِ **وِروِت**[۷] که ادعا می‌کنند می‌تواند سی و شش صدای مختلف را تولید کند، ناگزیر است این صداها را مدام تکرار کند.

این نوع محدودیت در زبان انسان که اساساً **خلاق**[۸] **(یا زایا**[۹]**)** است وجود ندارد.

انسانها قادرند هر زمان که بخواهند گفته‌های بدیعی را تولید کنند. انسان می‌تواند در غیر منتظره‌ترین شرایط جمله‌ای را که هرگز گفته نشده است تولید کند و جمله‌اش هنوز هم قابل فهم باشد. اگر شخصی در یک مهمانی بگوید: «**یك پلاتی پوس**[۱۰] ارغوانی روی سقف می‌خزد» ممکن است دوستانش تصور کنند که او تحت‌تأثیر الکل یا مواد مخدر قرار گرفته یا هذیان می‌گوید، با این حال حرف او را می‌فهمند. بر عکس، انسان در زندگی روزمرّه مجبور نیست که سخن یکسانی را تکرار کند. ممکن است روزی هنگام صبحانه بگوید «چه قهوه خوبی است»، روز بعد بگوید «این قهوه است یا آب حوض؟» در روز دیگر بگوید: «اگر آدم بنزین بخورد، ارزانتر تمام می‌شود».

طرح‌مندی[۱۱]

بسیاری از نظامهای ارتباطیِ حیوانات فهرست ساده‌ای از عناصر را در برمی‌گیرند و هیچ‌گونه سازماندهی درونی در این نظامها وجود ندارد.

از طرفی دیگر، زبان انسان قطعاً تودهٔ نامشخص و نامنظّمی از عناصر منفرد نیست. انسانها آواها را به طور تصادفی کنار هم نمی‌گذارند، بلکه هر ترکیبی در چارچوب الگویی مشخص صورت می‌گیرد.

صداهای a,b,s,t را در نظر بگیرید. آنها در انگلیسی فقط به چهار طریق کنار هم قرار می‌گیرند: stab ، tabs ، bats و bast. ترکیبهای دیگری مثل *sbat ,*abts, و *stbs ناممکن هستند (علامت ستاره نشانگر یك واژه یا جملهٔ ناممکن است). واژه‌های ستاره خورده از این نظر که توالی آوایی غیرقابل تلفظّی دارند ناممکن نیستند، بلکه به این دلیل که است که «قواعد» ی که انگلیسی زبانها ناخودآگاه رعایت می‌کنند حتّی برای واژگان جدید نیز اجازهٔ چنین ترکیباتی را نمی‌دهند. بعید به نظر می‌رسد مردم از یك پودر رختشویی با نام sbat استقبال کنند، چون قواعد زبان انگلیسی اجازه نمی‌دهد که ترکیب sb در اوّل واژه واقع شود، گرچه در بعضی دیگر از زبانها (برای مثال یونانی باستان) چنین ترکیبی غیرعادی نیست.

بر همین قیاس، واژه‌های the ، sneezed ، loudly و burglar را در نظر بگیرید. باز هم سه ترکیب امکان‌پذیر است:

The burglar sneezed loudly.

Loudly sneezed the burglar.

و شاید The burglar loudly sneezed.

تمام ترکیبهای دیگر ناممکن هستند مانند:

* The loudly burglar sneezed.

* Sneezed burglar loudly the.

به این نکته نیز توجه کنید که اگر واژه‌های فوق به این صورت بودند: loudly ، sneezes ، a و burglars ، هیچ راهی برای ساختن یك جملهٔ خوش ساخت وجود نداشت. * A burglars و همچنین *burglars sneezes ترکیبهای ناممکنی هستند. خلاصهٔ کلام اینکه زبان انگلیسی محدودیتهای سختی در مورد نحوهٔ ترکیب واژه‌ها و نیز ترتیب قرارگرفتن آنها اِعمال می‌کند.

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که همیشه مجموعهٔ ثابتی از امکانات جانشینی عناصر مختلف وجود دارد. برای مثال در واژهٔ bats حرف e یا i می‌تواند به جای a قرار بگیرد، اما حروف h یا z نمی‌تواند به جای a بنشیند، یعنی صورتهای bhts یا bzts ناممکن است. در جملهٔ The burglar sneezed loudly به جای واژهٔ burglar می‌توان واژه‌هایی مانند robber, cat, butcher و حتی (در داستانهای کودکان) shoe یا engine را جانشین کرد. اما واژه‌هایی مثل amazingly, into یا they را نمی‌توان به جای buglar گذاشت، چراکه جمله‌های بد ساختی مانند جمله‌های زیر به دست می‌آید:

* The into sneezed loudly.

* The amazingly sneezed loudly.

پس هر عنصری در زبان جایگاه ویژهٔ خود را در الگوی کلّی آن دارد که می‌تواند با عناصر خاصی ترکیب شود و عناصر دیگری جانشین آن شوند (تصویر ۴).

```
The  - burglar  - sneezed - loudly
 |       |          |        |
 A   - robber   - coughed - softly
 |       |          |        |
That -  cat     -  hissed - noisily
```

تصویر ۴

بنابراین، زبان را می‌توان به عنوان شبکهٔ پیچیده‌ای از عناصرِ به هم پیوسته در نظر گرفت که در آن هر عنصر، جایگاه خاص خود را دراد و هویّت آن از طریق سایر عناصر مشخص می‌شود. هیچ عنصری (صرف‌نظر از اسامی بعضی از اشیاء) خارج از این الگو دارای اعتبار یا موجودیّت نیست. عناصر زبان را می‌توان به بازیکنان تیم فوتبال تشبیه کرد. گل زن یا دروازه‌بان هیچ ارزشی در خارج از تیم ندارد. اما همان گل زن، به محض قرارگرفتن در میان سایر بازیکنان تیم، ارزش و هویت خود را بازمی‌یابد. عناصر زبانی مانند the ، been و very نیز تنها به عنوان جزئی از کلّ شبکهٔ زبانی دارای اهمیّت هستند.

مقید بودن به ساخت یا ساخت وابستگی[۱۲]

اکنون دوباره به شبکهٔ در هم تنیدهٔ عناصری که زبان را تشکیل می‌دهند نظری می‌افکنیم. بررسیِ دقیقتر این موضوع، تفاوت اساسی دیگری بین زبان و نظام ارتباطی حیوانات را آشکار می‌کند.

به این جمله‌ها توجه کنید:

The penguin squawked.

It squawked.

The penguin which sliped on the ice squausked.

هریک از جمله‌های فوق ساختار اصلیِ یکسانی دارند که از یك فعل و یك فاعل تشکیل شده است. (تصویر ۵)

The penguin It The penguin which slipped on the ice	squawked

تصویر ۵

تعداد واژه‌های هریک از جمله‌های فوق هیچ‌گونه ارتباطی با ساختار اصلی آن ندارد. عمل شمارشِ صرف در زبان هیچ نقشی ندارد. برای مثال، فرض کنید شخصی می‌خواهد دریابد که زمان گذشته در انگلیسی چگونه بیان می‌شود اگر او این شیوه را در پیش گیرد که به آخر سوّمین واژه ed – اضافه کند، هیچ موفقیتی به دست نخواهد آورد. گرچه ممکن است به طور تصادفی جمله‌های درستی نظیر جملهٔ زیر ساخته شود:

Uncle Herbert toasted seventeen crumpets.

اما در بیشتر موارد، نتیجه کاملاً بی‌معنی خواهد بود مانند:

* Clarissa hate frogs-ed.

* The girl who-ed hate frogs scream.

در حقیقت، ساختن و فهم جمله برای ما تا زمانی که تشخیص

ندهیم هرجمله ساختاری نامرئی و ناشنیدنی دارد که با ابزار مکانیکی مانند شمارش قابل کشف نیست، غیر ممکن است. زمانی که کسی به این نکته پی ببرد، می‌تواند بخشی را که ed باید به آن اضافه شود تشخیص دهد، حتّی اگر جمله‌ای را هرگز نگفته یا نشنیده باشد و حتّی جمله دارای فعلی کاملاً جدید باشد مانند:

The penguin shramped the albatross.

به عبارت دیگر، اعمال زبانی **مقید به ساخت یا ساختْ وابسته**[۱۳] هستند، یعنی به شناخت و درك ساختار درونی جمله بستگی دارند و نه به تعداد عناصر سازندهٔ آن. این مسئله ممکن است برای انگلیسی زبانها امری کاملاً بدیهی به نظر آید، اما کمیابی یا فقدان این ویژگی در نظام ارتباطی حیوانات حاکی از اهمیت بسیار زیاد آن است. وجود این ویژگی در هیچ یك از نظامهای ارتباطی حیوانات اثبات نشده، گرچه به نظر برخی از پژوهشگران ممکن است آواز پرندگان مقید به ساخت باشد.

بعلاوه، اعمال مقید به ساختِ موجود در زبان اغلب کاملاً پیچیده‌اند و مواردی بیش از افزایش صِرفِ (عناصری مانند مورد زمان گذشتهٔ زبان انگلیسی) را در بر می‌گیرند. ممکن است جای عناصر ساختاری عوض شود یا حتّی آنها حذف شوند. برای مثال، در نوعی جملهٔ سؤالی جای فاعل با اوّلین عنصر فعلی عوض می‌شود:

[That dirty[۱] child] [must[۲]] wash.

که صورت سؤالی آن چنین است:

[Must[۲]] [that dirty[۱] child] wash?

اتفاق نظر بر این است که معنی Billy swims faster than Henrietta به صورت زیر است:

Bill swims faster than Henrietta swims

و اینکه swim به قرینه حذف شده و معنای آن را می‌توان از جمله دریافت.

چنین اعمال پیچیده‌ای در مقایسه با ۳۶ صدایی که میمون وِروِت تولید می‌کند یا حتّی رقص نسبتاً پیچیدهٔ زنبورها برای نشان دادن منبع عسل به دیگران، بسیار شگفت‌انگیز است.

زبان انسان در مقابل نظام ارتباطی حیوانات

تشابهات و تفاوتهای اصلی بین ارتباط در انسان و حیوان را می‌توان چنین خلاصه کرد:

زبان انسان نظام پیام‌رسانی است که از آواها استفاده می‌کند، و این ویژگی در بسیاری از نظامهای ارتباطی حیوانات نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نظام ارتباطی حیوانات اغلب بین نشانه و پیامِ فرستاده شده رابطه‌ای وجود دارد و این نظام عمدتاً به طور وراثتی در وجود آنها سرشته شده است. در حالی‌که نشانه‌های زبان انسان اکثراً قراردادی هستند و این نظام با صَرف زحمت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. دوگانگی ساخت و قشرشکنی یعنی سازماندهی زبان به دو لایه، و توانایی سخن گفتن دربارهٔ اشیاء و وقایع غیر حاضر، در دنیای حیوانات بسیار نادر است. هیچ نظام ارتباطی حیوانی این دو ویژگی را ندارد. به‌نظر می‌آید خلاقیّت، یعنی توانایی تولید گفته‌های

بدیع در هیچ یك از نظامهای ارتباطی حیوانات وجود ندارد. و بالاخره، طرح‌مندی و مقید بودن به ساخت نیز از خصوصیات منحصر به فرد زبان است.

به طور خلاصه می‌توان گفت: زبان عبارت است از نظام طرح‌مندی از نشانه‌های آواییِ قراردادی که مقیدبودن به ساخت، خلاقیت، قشرشکنی، دوگانگی ساخت و انتقال فرهنگی از ویژگیهای عمدهٔ آن است.

این موضوع دربارهٔ تمام زبانهای دنیا که خصوصیات عمده و مشابهی از نظر ساختاری دارند صدق می‌کند. هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند زبانی «بدوی»تر از زبان دیگر است. قدر مسلّم این است که فرهنگهای «بدوی» وجود دارند. اما این فرهنگهای بدوی تنها در واژگان زبان که ممکن است فاقد واژه‌های رایج در جوامع پیشرفته باشد بازتاب می‌یابد. با این حال، حتی بدوی‌ترین قبایل از زبانهایی بهره می‌گیرند که ساخت زیربنایی آنها از نظر پیچیدگی با انگلیسی، روسی یا چینی یکسان است.

منشأ و نقشهای زبان

همان‌گونه که مشاهده کردیم، زبان ظاهراً شکل تکامل یافتهٔ پیام‌رسانی در حیوانات است. اما این زنجیره، حلقهٔ گمشده‌ای دارد: انسان چه‌وقت و چگونه سخن گفتن را آغاز کرد؟

این مسئله عمدتاً مورد علاقهٔ پژوهشگران **کردارشناسی**[۱۴] (محققان رفتار حیوانی) است و هنوز پاسخی برای آن یافت نشده

است. اکثر زبانشناسان این موضوع جالب را خارج از قلمروِ زبانشناسی می‌دانند. آنها بیشتر به مطالعهٔ خود زبان اهمیت می‌دهند تا تحقیق دربارهٔ منشأ آن.

اگر چه چگونگی آغاز زبان هنوز هم معما است، امّا علّتِ آغاز استفاده از آن تقریباً مشخص است. احتمالاً زبان به این دلیل به وجود آمد که انسان برای بقای خود نیازمند همکاری بیشتر با همنوعان خود بود و این همکاری، ارتباط مفیدتر و کاراتری را می‌طلبید. در نتیجه، عمده‌ترین نقشِ زبانْ انتقال اطلاعات واقعی و رساندن دستورهای ضروری است.

اما از زبان برای انتقال عواطف و احساسات نیز می‌توان بهره گرفت. این جنبه از زبان به اندازهٔ نقش **اطلاع رسانی**[۱۵] تکامل نیافته است، زیرا انسان نیز مانند سایر نخستیها می‌تواند عواطف خود را از طریق فریادزدن، غرغرکردن، هق‌هق کردن و حالات مختلف ابراز کند. بنابراین، انسان تنها برای تأیید، تأکید و تکمیل این نشانه‌های ابتدایی به زبان نیازمند است. علاوه بر این، زبان برای برقراری روابط اجتماعی، یعنی گفتگوهای کوتاه و بی‌معنای روزمرّه هم به کار می‌رود مانند:

Hallo, how nice to see you.

How are you?

Isn't the weather terrible?

این نقش زبان را **باب صحبت‌گشایی**[۱۶] می‌نامند و تمهیدی برای برقراری و حفظ روابط اجتماعی در سطح تماسهای دوستانه است.

بعضی از متخصصان کردارشناسی آن را **گفتگوی آماده‌سازی**[۱۷] می‌خوانند و آن را شبیه رفتار دوستانه‌ای می‌دانند که بین میمونها متداول است.

زبان نقشهای دیگری نیز دارد که از نظر زیستی اهمیت کمتری دارند. انسان ممکن است زبان را صرفاً به دلایل زیبایی شناختی به کار برد. برای مثال بعضی در سرودن شعر از واژه آن‌گونه استفاده می‌کنند که از گِل برای مجسمه‌سازی و از رنگ برای نقّاشی. یا امکان دارد زبان را برای کاهش فشار عصبی به کار گیرند. این نقش زبان زمانی مشهود است که شخص هنگام عصبانیت یا سرخوردگی زیر لب غرولند می‌کند.

خود را بیازمائید:

۱. حداقل سه ویژگی زبان را نام ببرید که در نظام ارتباطی حیوانات کمیاب یا نایاب باشد.

۲. مراد از **خلاقیت** چیست؟

۳. منظور از **مقیدبودن به ساخت** چیست؟

۴. با واژه‌های sometimes, surprisingly, eggs, eat, elephants, large و will چند جملهٔ خوش‌ساخت در انگلیسی می‌توان تولید کرد؟

۵. برخی از دلایل صحبت کردن انسان را نام ببرید.

پانویس‌ها

1. arbitrary

2. onomatopoetic word

3. phonemes

4.double articulation

5. duality

6. displacement

۷. vervet، میمون سیاه دمداری که در شرق افریقا زندگی می‌کند. - م.

8. creative

9.productive

۱۰. platypus پستاندار آبزی، منقاردار و صدف‌خواری است که در جنوب استرالیا زندگی می‌کند. - م.

11. patterning

12. structure dependence

13. structure dependent

14. ethology

15. information talking

16. phatic communion

17. grooming talking

۳

مطالعهٔ زبان

رشتهٔ زبانشناسی را می‌توان جادهٔ باریکی انگاشت که از میان جنگلی تاریک و اسرارآمیز می‌گذرد. هر بخش از این جنگل در زمانی خاص کشف شده است، پس می‌توان این جاده را پرپیچ وخم دانست.

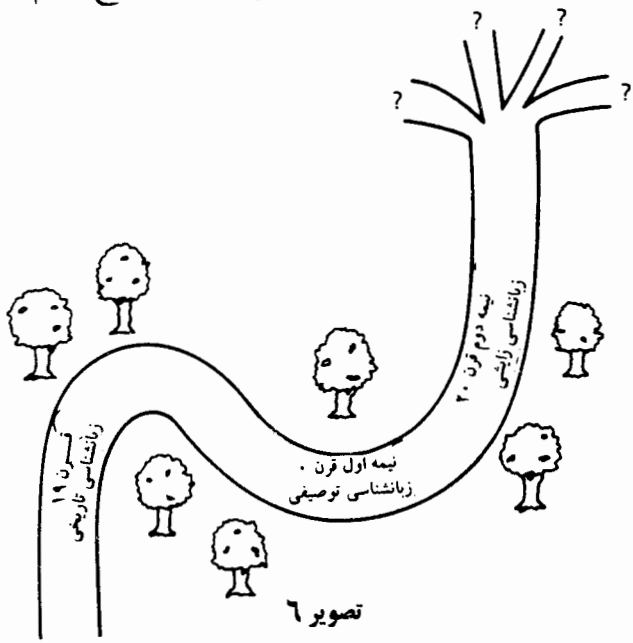

تصویر ٦

تصویر ۶ نشانگر ۳ جهت اصلی در زبانشناسیِ دو قرن گذشته است. اکنون این سه جهت را بطور کامل بررسی می‌کنیم.

قرن نوزدهم: زبانشناسی تاریخی

قبل از قرن نوزدهم زبان در دنیای غرب بیشتر موردتوجه فلاسفه بود. این نکته شایان ذکر است که فلاسفهٔ یونان، چون افلاطون و ارسطو، در مطالعهٔ زبان نقش بسزایی داشته‌اند. برای مثال، گفته می‌شود که افلاطون اولین کسی بود که بین اسم و فعل تمایز گذاشت (اسم و فعل را تعریف کرد).

از لحاظ بسیاری از افراد ۱۷۸۶ سال تولّد زبان است. در ۲۷ سپتامبر ۱۷۸۶ یک انگلیسی به نام *سرویلیام* جونز گزارشی به موسسهٔ سلطنتی زبانهای آسیایی در کلکته ارائه نمود و اشاره کرد که زبان سانسکریت (زبان هند باستان)، یونانی، لاتین، سلتیک و آلمانی همگی دارای ساختاری مشابه هستند. او سخت تحت‌تأثیر این شباهتها قرار گرفت و بدین نتیجه رسید که این زبانها باید از یک منبع مشترک سرچشمه گرفته باشند. گرچه جونز به عنوان کاشف این مطلب شهرت یافت، ولی در آن زمان بسیاری از محققّان دیگر نیز همین عقیده را داشتند.

کشف *سرویلیام* جونز جرقه‌ای در قوهٔ تخیّل محققّان زد و تا صد سال بعد، تمام تحقیقات زبانی را تحت‌الشعاع تهیه دستورهای

تطبیقی قرار داد. در تهیه این دستورها، ابتدا به مقایسهٔ شکلهای مختلف زبانی در خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی می‌پرداختند و سپس مبادرت به تعیین یک نیای فرضی می‌کردند، یعنی یک زبان هند و اروپایی اولیه که همهٔ این زبانها از آن جدا شده باشند. (شکل شمارهٔ ۷، زبانهای **حتیان**[1] **وتوخاری**[2] راکه تا قرن بیستم جزء زبانهای هند و اروپایی شناخته نشده بودند در بر ندارد).

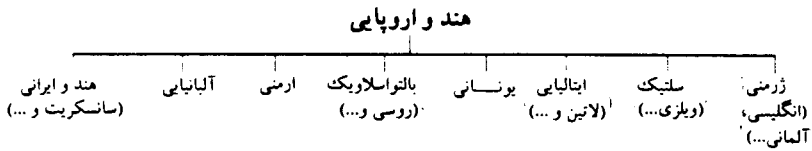

شکل ۷

علاقه‌ای که در قرن نوزدهم به بازسازی یک زبان هند و اروپایی اولیه و چگونگی تبدیل آن به زبانهای مختلف امروزی به وجود آمد، زاییدهٔ جو روشنفکرانه آن زمان بود. در اواسط قرن نوزدهم، داروین نظریهٔ معروف خود را دربارهٔ *اصل انواع* منتشر کرد و طی آن نظریهٔ موسوم به تکامل را ارائه داد. به نظر طبیعی می‌رسد که توأم با نمودار تکامل انواع، نمودار تکامل زبان نیز ترسیم شود.

تأکید بر تغییر زبان نهایتاً به یک پیشرفت نظری عمده منتهی شد. در اواخر قرنِ نوزدهم گروهی از پژوهشگران با عنوان «دستور نویسان جوان» در لایپزیک گرد آمدند و ادعا کردند که تغییرات زبان

تابع «نظم» است. آنها معتقد بودند که چنانچه در واژه‌ای از یک گویش مفروض، یک آوا به آوایی دیگر تبدیل شود، این تغییر در همهٔ محیطهای آوایی مشابه دیگر نیز رخ خواهد داد. برای مثال، در انگلیسی باستان واژه chin را «*kin*» تلفظ می‌کردند و به صورت *cinn* می‌نوشتند. این تغییر آوا از /k/ به /tʃ/ بر تمام آواهای «k» که در آغاز واژه و قبل از «e» یا «i» می‌آمد اثر گذاشت. بنا بر این، اکنون واژه‌هایی چون child, chide chip, chill, cheese, check, chest, chew و chicken را در زبان انگلیسی داریم که همگی در ابتداء با آوای «k» آغازین تلفظ می‌شدند. اگر چه امروزه دیگر، ادعاهای دستورنویسان جوان تا حدودی تغییر کرده است (چنانکه در قسمت ۲ بررسی خواهد شد)، امّا نظرات آنان برای زبانشناسان گامی مهم به پیش بود، زیرا آنان دریافتند که تغییرات زبان صرفاً گرایشهای دلبخواهی نیستند، بلکه تابع «قوانین» روشن و قابل بیان هستند.

ادعای «دستورنویسان جوان» تأثیر فراوانی بر علم زبانشناسی داشت. امروزه، بسیاری حتّی معتقدند که طبقه‌بندی تغییرات زبان و بازسازی زبان هند و اروپایی اولیه باید محور اصلی زبانشناسی نوین باشد.

نیمه اول قرن بیستم: زبانشناسی توصیفی

در قرن بیستم، تأکید بر تغییر زبان به تأکید بر توصیف زبان بدل

شد. به جای در نظر گرفتن چگونگی تغییر مجموعه‌ای از عناصر، زبانشناسان به توصیف زبانهای منفرد در یک زمان مشخص توجّه کردند.

فردینان دو سوسور، پژوهشگر سوئیسی، را می‌توان بنیانگذار این تغییر دیدگاه دانست. گاه او را پدر زبانشناسی نوین می‌خوانند. جای بسی تعجب است که او بدون نوشتن اثری مهم دربارهٔ زبانشناسی عمومی از دنیا رفت. شاگردان وی پس از مرگش یادداشتهای او را جمع‌آوری کردند و به صورت مجموعه‌ای با عنوان «*دوره زبانشناسی عمومی*» در سال ۱۹۱۵ به چاپ رساندند که تأثیر بسزایی در روند زبانشناسی، مخصوصاً در اروپا، برجای گذاشت.

کمک وی به زبانشناسی از این لحاظ مهم بود که به طور صریح و روشن اظهار داشت که کلیه عناصر زبان به یکدیگر پیوسته‌اند. بر پیوستگی عناصر زبان پیش از آن تأکید نشده بود و هیچ کس به طور جدی ارتباط بین یک عنصر با سایر عناصر را بررسی نکرده بود. همان طور که پیش از این ذکر شد، سوسور نخستین کسی بود که ادعا کرد زبان مانند بازی شطرنج است؛ نظامی که هرعنصرش بر مبنای ارتباط با دیگر عناصر توصیف می‌شود. اصرار و تأکید وی بر دقّت و درهم تنیدگی ساختار زبان، آغازگر عصر **زبانشناسی ساختاری**[۳] شد.

اصطلاح «زبانشناسی ساختاری» گاهی سوء تعبیر شده است. این اصطلاح لزوماً به رشته یا مکتبی جداگانه در زبانشناسی اطلاق نمی‌شود. از زمان سوسور زبانشناسی سراسر ساختاری بوده است، زیرا «ساختاری» در این مفهوم گسترده، صرفاً یعنی زبان نظامی

طرح‌مند است که از عناصر پیوسته تشکیل شده است و مجموعه‌ای از عناصر منفرد و گسسته نیست. تعبیر نادرست گاهی از آنجا ناشی می‌شود که عنوان «ساختگرا» را بر آن دسته از زبانشناسان توصیفی اطلاق می‌کنند که بین سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰ در آمریکا فعالیت می‌کردند. اکنون قدری دربارهٔ اینان بحث کنیم.

در آمریکا، زبانشناسی چون شاخهٔ نورسته‌ای از انسان‌شناسی آغاز شد. در حدود اوایل قرن بیستم، انسان‌شناسان به ثبت فرهنگِ سریعاً رو به نابودی قبایل سرخپوست آمریکا علاقه‌مند بودند و زبان نیز طبعاً جنبه‌ای از فرهنگ بود. کار محققان اولیه بسیار جالب توجه امّا پراکنده و نامنسجم بود. هیچ‌گونه راهنمایی نبود تا زبانشناسان بتوانند هنگام توصیف زبانهای عجیب و غریب از آن استفاده کنند. انتشار اثر جامع *لئونارد بلومفیلد* با نام سادهٔ «*زبان*» در سال ۱۹۳۳، شرایط را عوض کرد. در این کتاب، روند توصیف زبانها شرح داده شده بود.

بلومفیلد عقیده داشت که زبانشناسی باید به طور عینی و نظام‌مند به داده‌های قابل مشاهده بپردازد. از این رو، او به ترتیب و توالی قرارگرفتن عناصر بیش از معنی آنها توجّه داشت. مطالعهٔ معنی پاسخگوی روشهای تحلیل نبود و به قول بلومفیلد «معنی نقطهٔ ضعف مطالعه زبان است و تا زمانی که شناخت بشر به طور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت نکند به همین صورت خواهد ماند».

بلومفیلد خیلی بیشتر از زبانشناسان اروپایی همزمان خود بر رشته زبانشناسی اثرگذاشت و عصر بلومفیلدی بیش از ۲۰ سال دوام

داشت. طی این دوره، تعداد زیادی از زبانشناسان برای نوشتن دستورهای توصیفی از زبانهای غیرمکتوب تلاش کردند. برای انجام این کار، نخست می‌باید بومی زبانی را می‌یافتند و سپس از او اطلاعات کسب می‌کردند. گام دوم تحلیل اطلاعات به دست آمده از مطالعهٔ الگوهای آوایی و نحوی زبان بود. تا حد ممکن سعی می‌شد تحلیل اطلاعات بدون توجّه به معنی انجام گیرد. در این روش، عناصر تنها بر اساس توزیع‌شان در زبان طبقه‌بندی و مشخص می‌شدند.

نوشتن چنین دستورهایی با مشکلات فراوانی روبرو بود که با روشهای ابداعی بلومفیلد قابل حل نبود. بنابراین، توجّه بسیار زیادی به بهبودی روشهای تحلیلی شد. برای بسیاری، هدف نهایی زبانشناسی تکامل **روشهای کشف**[۴] بود ـ مجموعه اصولی که زبانشناس را قادر می‌سازد تا به طور قطعی واحدهای زبانی یک زبان غیرمکتوب را کشف کند یا بهتر بگوییم آشکار کند. به دلیل علاقهٔ مفرط این زبانشناسان به الگوهای درونی یا ساختار زبان، آنان را غالباً «ساختگرا» می‌نامند.

زبانشناسان بلومفیلدی زمینهٔ با ارزشی را در روش‌شناسی زبانی پیش روی نسلهای آینده گشودند. امّا زبانشناسی نیز محدود شد. مسائل جزئی تحلیلی، غامض و بحث‌انگیز شدند و هیچ‌کس بجز زبانشناسان از آن مسائل سر در نمی‌آورد. در حدود سال ۱۹۵۰، زبانشناسی ارتباط خود را با سایر رشته‌ها برید و به صورت موضوعی پیچیده، که کمتر کسی جز زبانشناسان به آن توجه می‌کرد، درآمد و آمادهٔ یک انقلاب شد.

نیمه دوّم قرن بیستم: زبانشناسی زایشی و جستجو برای همگانیها

سال ۱۹۵۷ نقطهٔ عطفی در زبانشناسی است. *نوام چامسکی*، استاد ۲۹ سالهٔ انستیتو تکنولوژی ماساچوست (MIT)، کتابی را به نام *ساختهای نحوی* منتشر کرد. گر چه این کتاب کمتر از ۱۲۰ صفحه داشت، امّا سرآغاز انقلابی در زبانشناسی شد. چامسکی محققاً متنفذترین زبانشناس این قرن است. و مطمئناً او زبانشناسی است که شهرتش از دایرهٔ زبانشناسی فراتر رفته است. وی، به عقیدهٔ بسیاری، زبانشناسی را از یک رشتهٔ مبهم و پیچیده، که صرفاً مورد علاقهٔ دانشجویان دورهٔ دکترا بود، به علمی اجتماعی بدل ساخت که به روانشناسان، جامعه‌شناسان، انسان شناسان، فلاسفه و بسیاری دیگر ارتباط مستقیم پیدا کرد.

چامسکی توجّه اذهان را از توصیف مفصل گفته‌های بالفعل دور ساخت، و درصدد کشف ماهیت نظامی که این برونداده را تولید می‌کند برآمد.

از نظر چامسکی، دیدگاه زبانشناسی بلومفیلدی بلندپروازانه و در عین حال محدود بود. بلندپروازانه از این نظر که نمی‌توان قواعدی را برای توصیف زبان از میان انبوه اطلاعات درهم و برهم استخراج کرد، و محدود از این لحاظ که تنها به توصیف مجموعه‌ای از گفته‌ها می‌پرداخت که به طور اتفاقی تولید شده بودند.

چامسکی مدعی بود که دستور زبان باید چیزی بیش از توصیف گفته‌های قدیمی باشد. دستور زبان باید گفته‌های احتمالی آینده را هم توضیح بدهد. به طور خلاصه، این دیدگاه سنتی که وظیفهٔ اصلی زبانشناسان را صرفاً توصیف پیکرهٔ گفته‌های بالفعل می‌انگارد، نمی‌تواند ویژگی باروری یا **خلاقیت**[۵] زبان را توضیح دهد (چامسکی ترجیح می‌دهد از واژهٔ خلاقیت استفاده کند). همان‌طور که در قسمت ۲ توضیح داده شد، خلاّقیت یعنی توانایی انسان در تولید و درک تعداد نامحدودی از گفته‌هایی که هرگز نشنیده است.

چامسکی خاطرنشان ساخت که هرکس که زبانی را می‌داند باید مجموعه‌ای از قواعد را که مشخص کنندهٔ توالیهای مجاز آن زبان است در ذهن داشته باشد. به عقیدهٔ وی، کار زبانشناس کشف قواعدی است که دستور زبان مورد نظر را می‌سازند. از این رو، چامسکی واژهٔ دستور را به دو مفهوم به‌کار می‌برد، از یک سو به مفهوم قواعد ذهنی شدهٔ شخص، و از سوی دیگر به مفهوم حدس زبانشناس دربارهٔ چیستی این قواعد. (این مسأله ممکن است گیج‌کننده باشد، زیرا قواعد واقعی ذهن فرد نامحتمل است که همانند فرضیه‌های زبانشناس باشند، گرچه شاید تا حدی همپوشی داشته باشند).

دستورِ دارای مجموعهٔ احکام یا **قواعد**[۶] مشخص کنندهٔ توالیهای مجاز، یا غیر مجاز، زبان را **دستور زایشی**[۷] می‌نامند. این دستور چنان **صریح**[۸] است که هیچ نقطهٔ ابهامی ندارد. قواعد دستوری باید آن‌چنان دقیق تنظیم شوند که هرکس قادر به تمیز دادن جمله‌های **خوش‌ساخت**[۹] از جملات **بدساخت**[۱۰] باشد، حتی اگر این شخص کوچکترین اطلاعی از

زبان موردنظر نداشته باشد. نوعی خاصی از دستور زایشی که مورد توجّه چامسکی است دستور **گشتاری**[۱۱] نام دارد.

خصوصیات اساسی **دستور زایشی ـ گشتاری**[۱۲] در قسمت‌های ۱۴ تا ۱۶ بررسی شده‌اند.

چامسکی فقط آغازگر عصر دستور زایشی نبود، بلکه توجّه اذهان را به **همگانیهای زبان**[۱۳] نیز جلب کرد. او خاطرنشان ساخت که چون انسانها بسیار به هم شباهت دارند، احتمال دارد که مکانیسمهای زبانیِ ذهنی شدهٔ آنان نیز دارای خواص مشترک مهمی باشند. او معتقد است که زبانشناسان باید توجّه خود را به یافتن عناصر و ساختارهایی که در *اختیار* همه زبانهاست معطوف سازند، چه این عناصر بالفعل وجود داشته باشند و چه وجود نداشته باشند. پیش از هرچیز، آنان باید در جستجوی تعیین **محدوده‌های**[۱۴] همگانی باشند که زبانهای آدمی در چارچوب آنها عمل می‌کند.

به عقیدهٔ چامسکی، محدوده‌های زبان بشری موروثی‌اند. انسان احتمالاً با دانشی اساسی دربارهٔ زبانها و چگونگی عملکرد آنها پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد [این دانش زبانی از قبل دروی به ودیعه نهاده شده، یا به قولی از قبل این دانش در وی برنامه‌ریزی شده است]. چامسکی به این هستهٔ موروثی عنوان **دستور همگانی**[۱۵] را می‌دهد، و معتقد است کار اصلی زبانشناسی مشخص نمودن محتوای آن است.

چامسکی تنها زبانشناسی نیست که دربارهٔ دستور زایشی و چهارچوبهای همگانی پیشنهادهایی داده است. ویژگی عمومی زبانشناسی نظری در حال حاضر، جستجو برای دستور همگانی

زایشی است و پیشنهادهای متعددی در این زمینه ارائه شده‌است. امّا، نظریات چامسکی محور توجهات بیست و پنج سال اخیر بوده‌اند، گر چه ممکن است پس از تحقیقات بیشتر یکی از نظامهای رقیب و کمتر شناخته شده برتر از کار درآید (نظامهای رقیب به طور خلاصه در قسمت ۱۶ ذکر شده‌اند).

کثرت علاقه‌مندان به زبان در میان غیر زبانشناسان نتیجهٔ جانبی کار پر ارزش چامسکی است. امروزه زبانشناسی بر توانایی بالقوهٔ زبانی تأکید دارد و نه بر توصیف مفصل زبانها منفرد. در نتیجه تعداد زیادی از روانشناسان، عصب‌شناسان، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان، فلاسفه و بسیاری دیگر علاقه شدیدی به زبان و زبانشناسی پیدا کرده‌اند. همکاری زبانشناسان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی به پیشرفت رشته‌هایی انجامیده است که زمانی «زمینه‌های حاشیه‌ای» نام داشتند، همچون روانشناسیِ زبان و جامعه‌شناسیِ زبان، امّا اکنون خود رشته‌هایی عمده به شمار می‌روند.

خود را بیازمایید:

۱ - چرا زبانشناسان قرن نوزدهم به زبانشناسی تاریخی علاقه زیادی داشتند؟

۲ - چرا سوسور نقش مهمی در زبانشناسی دارد؟

۳ - **روشهای کشف** یعنی چه؟

۴ - دستور **زایشی** چیست و فرقش با دستور **توصیفی** در چه چیز است؟

۵ - واژهٔ **صریح** را وقتی در رابطه با دستور است توضیح دهید؟

پانویس‌ها

1. Hittite
2. Tocharian
3. structural linguistics
4. discovery procedures
5. creativity
6. rules
7. generative
8. explicit
9. well _ formed
10. ill _ formed
11. transformational
12. transformational generative grammar
13. language universals
14. constraints
15. universal grammar (UG)

٤

مطالعهٔ زبان را از کجا باید شروع کرد؟

زبان پدیده‌ای بسیار عظیم و پیچیده است. اگر کسی بخواهد به مطالعهٔ آن بپردازد باید از کجا شروع کند؟ مردم اغلب دربارهٔ این مسئله با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند. در این‌جا به امکانات مختلف بررسیِ زبان می‌پردازیم. امّا بحث در مورد علّت اختلاف‌نظر دربارهٔ بهترین راه شروع مطالعهٔ زبان هم سودمند خواهد بود.

زبان به منزلهٔ یک بازی

زبان را می‌توان به صورت بازی پیچیده‌ای در نظر گرفت. مراد از بازی در این‌جا نوع خاصی از فعالیت است که قوانینی برآن حاکم باشد. جنبه‌ها و عوامل مختلفی که در بازی دخیل هستند بعضی از مشکلاتی را که زبانشناسان با آنها مواجه هستند آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که چرا اختلاف نظرهایی در بین زبانشناسان بر سر نقطهٔ شروع

مطالعهٔ زبان وجود دارد.

در هر بازی خاصی مانند شطرنج یا فوتبال هرکس که بخواهد از کمّ و کیف بازی مطلع شود باید سه مطلب زیر را بداند: *هدف بازی*، *قوانین اصلی تعامل*، و *اعمال مجاز*.

سئوال بنیادی زیر تحت عنوان اهداف بازی مطرح می‌شود: بازیگر در هنگام بازی می‌خواهد چه کاری را انجام دهد؟ بازیکنان در بازی فوتبال سعی دارند توپ را با ضربهٔ پا یا سر به دروازهٔ حریف وارد کنند تا گل شود. اهداف زبان نیز نه تنها عملکردهای عمده‌ای که در قسمت دوم به اجمال به آن اشاره شد (اطلاع رسانی، بیان عاطفی، برقراری ارتباط اجتماعی و غیره) را در بردارد، بلکه اهداف خاصتری را نیز که زبان به منظور برآوردن آنها به کار می‌رود شامل می‌شود، مانند:

به دست آوردن اطلاعات: «*طوطی کجا است؟*»

درخواست کاری از شخصی: «*در را ببند!*»

وعده دادن: «پول شما را هفتهٔ آینده پرداخت خواهم کرد.»

اصول تعامل سؤالاتی از این قبیل را دربردارد: چند نفر قادر به بازی هستند؟ آیا همهٔ آنها همزمان بازی می‌کنند یا به نوبت؟ اگر بازی به نوبت است، چگونه بازیگری متوجه تمام شدن نوبت بازیگر دیگری می‌شود؟ در زبان نیز مردم به نوبت صحبت می‌کنند و هر زبانی اغلب «نوبتهای» معینی دارد که جامعه آنها را مجاز دانسته است. به عنوان مثال، در انگلیسی سلام و احوالپرسیِ کسی با سلام و احوالپرسی طرف دیگر همراه است:

John: Good morning, Felicity

Felicity: Why hello there, John.

هرکس با در نظر گرفتن اعمال مجاز می‌تواند حرکت مجاز را از حرکت غیرمجاز بازشناسد. دربازی شطرنج بعضی از مهره‌ها می‌توانند روی صفحهٔ شطرنج فقط به طور مستقیم حرکت کنند و بعضی دیگر فقط به صورت مایل. در زبان نیز قواعد زیربنایی ای بررشته‌های خوش ساخت آن حاکم است. برای مثال در انگلیسی فعل بر مفعول مقدم است، مانند جملهٔ The cat ate the canary ونه

*The cat the canary ate.

که ممکن است جملهٔ اخیر ترتیب معیار واژه‌ها در زبان دیگری مثلاً ترکی باشد.

تمام جنبه‌های بازی مهم هستند و هیچ‌کس بدون آشنایی با قوانین آن، قادر به بازی کردن نخواهد بود. این جنبه‌ها در زبان نیز مهم و معتبر هستند و اهل زبان به همهٔ آنها آگاهی دارد.

وقتی با زبان سروکار داریم، باید آن را ابتدا به ترتیبی که در فوق گفته شد بررسی کنیم. اما در عمل مشکلی وجود دارد. مشخص کردن اعمال اصلیِ مجاز از توصیف اصول تعامل، آسانتر است. زیرا این اصول تعامل و ساختارهای اجتماعی جامعهٔ مورد نظر قویاً در هم تنیده شده‌اند. به همین دلیل، زبانشناسان حرفه‌ای ترجیح می‌دهند مطالعهٔ زبان را از آن جنبه‌هایی آغاز کنند که به اسانی از زمینه‌های اجتماعی قابل تفکیک باشد. بنابراین، آنها مطالعهٔ زبان را از اعمال مجاز یا در اصطلاح زبانشناسی از «دستور زبان» شروع می‌کنند. آنها

این موضوع را به منزلهٔ هستهٔ مطالعات زبانشناختی تلقی می‌کنند و مدعی‌اند روابط متقابل بین جنبه‌های دیگر زبان و جامعه را باید در مرحلهٔ بعدی به مطالعاتشان بیفزایند. وانگهی بیشتر مردم دریافته‌اند که بدون اطلاع از اصول زبانشناسی، تنها می‌توان دربارهٔ جنبه‌های دیگر زبان و آن هم به طور کلی اظهار نظر کرد. آگاهی از ذخایر و امکانات زبانی اغلب لازمهٔ بحث هوشیارانه‌ای دربارهٔ چگونگی کاربرد این امکانات است.

بنابراین، در کتاب حاضر از هستهٔ اصلی زبانشناسی به طرف بیرون می‌رویم. به عبارت دیگر، ازمرکزنمودار چرخی قسمت اول آغاز می‌کنیم و سپس به طرف حاشیه‌های آن می‌رویم. اما تصمیم‌گیری در مورد نقطهٔ شروع مطالعه الزاماً دال بر اهمیت سلسلهٔ مراتبی جنبه‌های مختلف زبان نخواهد بود. به عنوان مثال، اگر مردم جورابهایشان را قبل از کفشهایشان می‌پوشند الزاماً دلیل براین نیست که به جوراب بیش از کفش اهمیّت می‌دهند.

همگانی و اختصاصی

اختلاف‌نظر حتی بین کسانی که با آغازکردن مطالعات زبانی از بررسی سه بخش اصلی تشکیل دهندهٔ دستور زبان ـ آواشناسی، نحو، و معنا ـ «تصویر۸» موافق هستند الزاماً از بین نمی‌رود. به طور کلی دوگروه عمده وجود دارد: از یک طرف، عده‌ای قصد دارند زبان را به خاطر علایق شخصی به یک زبان خاص مطالعه کنند. یک معلم فرانسه یا یک مبلغ مذهبی که زبان جدیدی را در امریکای جنوبی

کشف کرده، یا شخصی که جد مادری‌اش از سرخپوستان امریکا بوده، و می‌خواهد دربارهٔ زبان نوتکا اطلاعات بیشتری کسب کند، در این گروه قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر، عده‌ای می‌خواهند اطلاعات بیشتری دربارهٔ چنین زبانهایی به دست آورند. اغلب زبانشناسان و سایر دانشمندان علوم‌اجتماعی، کسانی مانند جامعه‌شناسان، روانشناسان و مردمشناسان که باید از پدیدهٔ زبان درکلیت آن اطلاعاتی داشته باشند در این گروه قرار دارند.

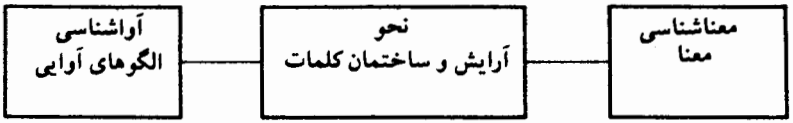

تصویر ۸

این دو گروه ممکن است انواع کاملاً متفاوتی از دستور زبان را بنویسند و دیدگاههای بسیار متفاوتی نسبت به زبانشناسی داشته باشند. کسانی که به زبان خاصی علاقه‌مند هستند تلاش می‌کنند دستور درست و کاملی از آن زبان (یابخشی از آن) را تألیف کنند که معمولاً این کار را با مطالعهٔ دقیق الگوهای زبان انجام می‌دهند. به عنوان مثال، ممکن است به روابط متقابل بین واکه‌های فرانسه علاقه‌مند باشند. انطباق داشتن یا نداشتن این نظام واکه‌ای بانظام واکه‌ای دیگری کاملاً بی‌ارتباط به کار آنهاست و چنین کسانی احتمالاً

آن جنبه‌های زبانشناسی را برای کمک به مطالعهٔ خود انتخاب می‌کنند که به اعتقادشان بهترین راه متناسب با پدیدهٔ مورد مطالعهٔ آنها است، حتی اگر این کار به معنی انتخاب الگوی غیر متداول و ناشناخته‌ای از دستور باشد. آنها ممکن است به این مسئله توجه داشته باشند که نقش عمدهٔ زبانشناسی به دست دادن شیوه‌ای تحلیلی است که آنها را به انجام دادن مطالعاتشان قادر می‌سازد.

از طرف دیگر، کسانی که به زبان در کلیت آن علاقه‌مند هستند در صدد ارائه چارچوب دستوری‌ای هستند که برای تمام زبانها مناسب باشد. گرچه امکان دارد چنین اشخاصی دستور جامعی از زبان خاصی را تهیه کنند، این کار را به منظور آزمایش فرضیه‌ای انجام می‌دهند تا کاربرد وسیعتری داشته باشد. زیرا یکی از راهای آزمایش چارچوب همگانیِ پیشنهادی این است که مشخص شود آیا در مورد تمام زبانها صادق است یا نه. در غیر این صورت، باید اصلاح شود یا به کنار نهاده شود. این اشخاص ممکن است دربارهٔ واکه‌های زبان فرانسه نیز تحقیق کنند. آنها به خودِ نظام واکه‌ای فرانسه علاقهٔ چندانی ندارند، بلکه درصدد یافتن چارچوبی هستند که بتواند ویژگیهای این نظام را در مقایسه با زبانهای دیگر روشن سازد. چارچوبی را که برای زبان فرانسه بسیار مفید و مناسب باشد اما در مورد زبانهایی مانند یونانی، ساحلی، و ایسلندی کافی و کارساز نباشد باید به کنار گذاشت.

متأسفانه در سالهای اخیر افراطیون هر دو گروه بخش عظیمی از وقت خود را بیهوده در بحث و جدال با یکدیگر تلف کرده‌اند به اعتقاد کسانی که علاقه‌مند به مطالعهٔ زبان خاصی هستند تحقیقات در

مورد چارچوب همگانی جنبهٔ کاملاً نظری دارد و با واقعیات زندگی روزمره بی‌ارتباط است. گاه اظهاراتی این چنین از آنها شنیده می‌شود: «زبانشناسی جدید هنگام تدریس زبان اسپانیایی چندان مفید نیست» یا «من دربارهٔ تخیّل در آثار شکسپیر تحقیق می‌کنم. فکر نمی‌کنم زبانشناسی بتواند کمکی به من بکند». معتقدان به اصول همگانیهای زبان یا کل گرایان این انتقاد را چنین پاسخ می‌دهند که خاص گرایان اشخاص کوته‌فکری هستند که صرفاً به جمع‌آوری شواهد و مثالها علاقه دارند. گاه نظراتی مانند مورد زیر را از آنها به گوش می‌رسد: «امیدوارم فلان محقق از گردآوری فهرست افعال بی‌قاعدهٔ زبان *آراواک* دست بکشد و وقت خود را صرف مطالعهٔ موضوع مفیدی‌تری کند».

همان‌طور که در قسمت سوم مشخص شد این‌گونه اختلافات تا حدودی دلیل تاریخی دارند. یکی از خصوصیات پژوهشهای آکادمیک این است که بینشها و عقاید نوآوارانه و جدیدی را مطرح می‌کنند. مکتب قدیمی به مکتب جدید به دیدهٔ شک و انزجار می‌نگرد و مکتب جدید مکتب قدیمی را به اشتباه و کهنه‌گرایی متهم می‌کند. از آنجا که اهداف علاقه‌مندان به مطالعهٔ زبانهای خاص به اهداف توصیفگریان مکتب *بلومفیلد* بسیار نزدیک است، کل‌گرایان به آنها کهنه‌گرا اطلاق می‌کنند. این گروه اغلب به خاطر اینکه نوع زبانشناسی آنها امروزی است متقاعد شده‌اند که حق با خود آنها است.

در واقع، دیدگاههای کل‌گرایان و خاص‌گرایان مکمل هم هستند و نه مخالف هم. هیچ کس قادر به مطالعه در مورد چارچوب

جهانی نخواهد بود مگر اینکه اطلاعات قابل توجهی دربارهٔ زبان خاصی داشته باشد و فرضیاتش را در آن زبان به محک آزمایش گذاشته باشد. برعکس، جمع‌آوری انبوه عظیم اطلاعات دربارهٔ زبانهای مختلف، علم زبانشناسی را تا حد سرگرمی‌ای مانند جمع‌آوری تمبر تنزل می‌دهد، مگر اینکه تلاشی در جهت ارتباط دادن حقایق پراکنده در درون چارچوبی وسیعتر، صورت گیرد.

شاید این تصور غلط باشد که علاقه‌مندان به زبانشناسی یا باید خاص‌گرا باشند یا کل‌گرا. امروزه عدهٔ زیادی از مردم هر دو نوع مطالعه را انجام می‌دهند بعلاوه، کسانی که مطالعه را با زبان خاصی آغاز می‌کنند در نهایت به مطالعهٔ زبان به طور کلی علاقه‌مند می‌شوند. گذر از تمایل قلبی، برای مثال به مطالعهٔ ساختمان واژه در آلمانی یا واکه‌های فرانسه به سوی علاقه به پیشرفت چارچوب همگانی دستور را می‌توان به موردی تشبیه کرد که فرد باهوشی از تعمیر موتور اتومبیل خود بتدریج به چگونگی کارکرد موتور به طور کلی علاقه‌مند می‌شود. ممکن است کسی در ابتدا بخواهد صرفاً نحوهٔ وصل کردن تسمه پروانهٔ جدیدی را در اتومبیل رولزرویس را یاد بگیرد. همین موضوع ممکن است او را به شناخت شکل و نام اجزای مختلف موتور اتومبیل و چگونگی اتصال آنها علاقه‌مند کند و سرانجام احتمال دارد با کنجکاوی اتومبیلی را با اتومبیل دیگری مقایسه کند و به طور کلی به بررسی فرضیه‌ای در مورد موتورهای درون سوز بپردازد.

این گذر از خاص به عام مسلماً برای زبانشناسان مهمتر است تا تعمیرکاران اتومبیل. هر کس که به طور جدی در مورد زبان مطالعه کند

احتیاج به دانستن این مطلب دارد که آیا پدیده‌ای که با آن سر و کار دارد منحصر به فرد و نادر است یا پدیده‌ای همگانی. مثال ساده‌ای در این مورد می‌زنیم. کسی که دربارهٔ انگلیسی مطالعه می‌کند احتمال دارد به تقسیم اسامی به قابل شمارش و غیرقابل شمارش علاقه‌مند باشد. اسامی قابل شمارش اسمهایی هستند که می‌توان آنها را شمرد مانند:

six hens , three cabbages

اسامی غیر قابل شمارش اسمهایی هم هستند که نمی‌توان آنها را شمرد، اصولاً نمی‌گوییم:

six butters، three soaps (مگر آنکه منظور ما سه نوع کره یا صابون باشد). باید بگوییم some butter , some soap یا اینکه از واژه‌ای استفاده کنیم که بیانگر کمیّت باشد مانند: six pounds of butter , three bars of soap این پدیده در زبانهای دنیا چقدر کاربرد دارد؟ آیا انگلیسی از این لحاظ استثنا است؟

یا اینکه زبان *ایگو* از این نظر که تمایز فوق را ندارد استثنا است؟ علاوه براین، اگر زبانی چنین تمایزی را داشته باشد، آیا خصوصیات مرتبط دیگری هم خواهد داشت که از این پدیده ناشی شده باشد؟ اینها از جمله سئوالاتی هستند که شخص را در مدت کوتاهی به مطالعهٔ زبان در زمینهٔ گسترده‌تری وادار می‌کنند.

«دستورهمگانی» (اگر نوشته شود) مطالب بسیار مهمی به دانسته‌های ما در مورد انسان می‌افزاید. چنین دستوری ممکن است بخوبی ویژگیها و تواناییهای ذاتی ذهن بشر را منعکس کند. به عقیدهٔ

چامسکی اصول بسیار عمیق و محدودی وجود دارند که ماهیت زبان بشر را تعیین می‌کنند و در ویژگی خاص ذهن بشر ریشه دارند.

به هرحال، جستجو برای یک دستور همگانی برای کسانی که مطالعهٔ زبانشناسی را آغاز می‌کنند مشکلی به شمار می رود. تمام نظریه‌های پیشنهادی در مورد دستور گشتاری یا انواع دیگر دستورهای پیشنهادی دربارهٔ چارچوب همگانی چنان زیاد است که نمی‌توان از همه انتظار داشت تا از آخرین اصلاحات در چنین نظریاتی اطلاع داشته باشند، زیرا دائماً در حال تغییر هستند. نظر به تخصصی بودن و گذرا بودن ماهیت تازه‌ترین مطالعات در این زمینه، این بحث در قسمت آخر کتاب (قسمت‌های چهاردهم تا شانزدهم) گنجانده شده است. کسانی که صرفاً به زبان خاصی علاقه‌مند هستند می‌توانند این قسمت‌ها را نادیده بگیرند. اما همین قسمت‌ها مطالب مهمی برای اشخاصی دارند که می‌خواهند دربارهٔ نظریه‌های کنونی زبانشناسی بیشتر کندوکاو کنند.

بنابراین، برای هرکسی که به مطالعهٔ زبانشناسی مشغول است داشتن اطلاعات پایه‌ای از روشهای زبانشناسی توصیفی، بخصوص روندها و نیز اصطلاحات دال بر عناصر اصلی زبانشناسی، ضرورت دارد. اگر کسی با زبان ناشناختهٔ نامکتوبی روبرو شود که باید رشتهٔ گفتار آن را به اجزای آن تقسیم کند استفاده از چنین شیوه‌هایی بسیار مفید خواهد بود. به عنوان مثال، اگر معلمانی که زبان خاصی را تدریس می‌کنند به این زبانها به دیدهٔ زبانی کاملاً تازه و غیرمکتوب نگاه کنند، بینشهای جدیدی را دربارهٔ آنها به دست خواهند آورد.

چنین کسانی باید سئوالاتی از این قبیل را پاسخ دهند: چگونه واژه‌های زبان را می‌توان تشخیص داد؟ واژه چیست؟ آیا واژه به بخشهای کوچکتری هم قابل تجزیه است؟ اگر چنین است این کار بر اساس چه معیارهایی انجام می‌گیرد؟ چگونه تشخیص آواهای اساسی در هر زبانی امکان‌پذیر می‌شود؟ و امثال آنها. این سئوالات و سئوالاتی مشابه را در فصلهای آینده بررسی خواهیم کرد.

اگر دوباره به نمودار چرخی در قسمت اول نگاه کنید، ابتدا به آواشناسی، نحو و معناشناسی (قسمت‌های پنجم تا هشتم) که حلقه‌های درونی را تشکیل می‌دهند خواهیم پرداخت سپس به حلقه‌های بیرونی که به ترتیب کاربردشناسی، جامعه‌شناسی زبان و روانشناسی زبان هستند (قسمت‌های نهم تا یازدهم) خواهیم پرداخت و سپس حوزه‌هایی از زبان را که به دلیل عدم تناسب در نمودار چرخی ذکر نشده‌اند مانند تغییر زبان و مقایسهٔ زبان از جمله رده‌شناسی (قسمت‌های دوازدهم تا سیزدهم) بررسی خواهیم کرد و در پایان به نظرات چامسکی دربارهٔ چارچوب همگانی زبان (قسمت‌های چهاردهم تا شانزدهم) خواهیم پرداخت.

خود را بیازمائید:

۱. چرا زبان همانند یک بازی است؟

۲. کدام یک از جنبه‌های زبان براحتی از ساختارهای اجتماعی قابل تفکیک است؟

۳. چرا کسی که به مطالعهٔ زبان خاصی مشغول است به گسترده‌تر کردن مطالعهٔ خود علاقه‌مند می‌شود؟

بخش دوم

حلقه‌های درونی

آلیس چنان مبهوت شده‌بود که نمی‌توانست چیزی بگوید. پس از مدت کوتاهی هامپتی دامپتی دوباره شروع کرد: «خلق و خوی خاص خود را دارند، بعضی از آنها ـ بخصوص فعل‌ها از همه مغرورترانـد ـ با صفت‌ها هر کاری می‌توان کرد، اما با فعل‌ها نه ـ به هر حال من از پس همه بر می‌آیم!»

لوئیس کارول

۵

الگوهای آوائی

There was a young man of Dunlaoghaire,
Who propounded an interesting theoghaire,
That the language of Erse
Has a shortage of verse
As the spelling makes poets so weoghaire.

J.B. SEARLE

زبانشناسی نخست با زبان گفتار سرو کار دارد. بنابراین اولین وظیفه کسی که آواها را توصیف می‌کند این است که تصمیم بگیرد جریان گفتار را چگونه نمایش دهد. واضح است که شکلهای معمولی نوشتاری به هیچ وجه مناسب نیستند، زیرا این اشکال نمی‌توانند راهنمای چگونگی تلفظ باشند. شعر بالا نشانگر املای عجیب زبان ارس[1] است. زمانی جرج برنارد شاو در مورد دشواریهای خاص

املاء زبان انگلیسی به گونه‌ای اغراق آمیز گفت، واژه fish را می توان به صورت «ghoti» نوشت gh مانند «rough»، o مانند «women» و ti مانند «station»! فردیناند دوسوسور عقیده داشت: «اشکال نوشتاری ظاهر فریبنده زبان‌اند و دیدگاه ما از زبان را در ابهام فرو می‌برند.»

بنابراین زبانشناسان هنگامی که با آواها سروکار دارند، برای نمایش زبان گفتار به جای استفاده از الفبای معمولی، یکی از چند نظام آوانگاری را به کار می‌گیرند که در آنها هر نماد نمایانگر یك آوای ویژه است. شاید یکی از معروفترین این نظامها **الفبای آوایی بین‌المللی**[۲] باشد. تعدادی از نمادهای IPA از الفبای معمولی بر گرفته شده‌اند مانند:

[b] در bird

[d] در dog

(دقت کنید نمادهائی که نمایانگر آواها هستند در قلاب گذاشته شده‌اند).

بعضی دیگر از نمادها گونه‌هایی از حروف الفبا هستند مانند:

[ɒ] در «hot» که صورت واژگون [ɑ] است.

[ŋ] در «bang» که تلفیقی از [n] و [g] است.

[ɪ] در «hit» که I بزرگ در اندازهٔ کوچک است.

گاهی از حروف منسوخ استفاده می‌شود مانند:

[ʃ] در dish

بعضی دیگر از نمادها نیز از الفبای یونانی گرفته شده‌اند مانند:

[θ] در thin

و تعداد کمی هم نمادهای ساختگی هستند مانند:

[ɬ] برای ll در Llanelly

گاهی نشانه‌های تکمیلی نیز به این نمادها اضافه می‌شوند که به نشانه‌های ممیّز معروف‌اند. برای مثال دو نقطه نشانگر کشیدگی آوا است مانند:

[u:] (u کشیده) در boot

به این ترتیب، در الفبای آوائی بین‌المللی IPA مجموعه‌ای از نمادها گردآوری شده است که ظاهراً با استفاده از آنها می‌توان هر آوائی را در هر زبانی نمایش داد.

در این کتاب در صورت لزوم آوانویسی، از نمادهای الفبای آوایی بین‌المللی استفاده‌شده‌است، معهذاهمان‌گونه که درقسمت (۱) اشاره شد آگاهی از علم آواشناسی پیشنیاز زبانشناسی است و نه بخش اساسی آن. بنابراین، این فصل شامل اطلاعات زیادی در زمینه آواشناسی نمی‌گردد. برای علاقه‌مندان این رشته عناوین تعدادی از کتابهای مقدماتی آواشناسی در صفحهٔ (۳۱۵) ذکرشده‌است. افزون بر این، از آنجاکه نمادهای آوائی خواندن متن را مشکل می‌کنند، در این کتاب حتی اگر شکل گفتاری نیز مورد بحث باشد تا آنجاکه ممکن است از حروف الفبای معمولی استفاده شده است.

دسته‌بندی آواهای اصلی

یك زبانشناس را در نظر بگیرید که قصد دارد زبانی غیرمکتوب و ناشناخته را بررسی کند. اولین گام یافتن بومی زبانی مناسب است که

بتوان نمونه‌های گفتار او را ثبت کرد. در نخستین جلسات تاکید بر ثبت دقیق آواها خواهد بود. این عمل با واژه‌های منفرد شروع می‌شود. زبانشناس از بومی زبان می‌خواهد اشیائی چون درخت، خانه و خورشید را نام ببرد و سپس هریك از آنها را دقیقاً ثبت می‌کند. نخست حتی عطسه‌ها و سکسکه‌ها نیز باید ثبت شوند، زیرا ممکن است به زبان مربوط باشند. مثلاً در زبان **زولو**[۳] آواهائی معروف به **نچ‌ها**[۴] وجود دارد که چون هیچ شباهتی به آواهای زبان انگلیسی ندارند، یك انگلیسی زبان ممکن است آنها را کاملاً نادیده بگیرد. نزدیك‌ترین معادل این آواها، صدائی است که برای راندن اسب ادا می‌شود و یا «نچ» که به نشانه مخالفت گفته می‌شود.

پس از مدتی، آواهای زبان تحت بررسی برای زبانشناس مأنوس‌تر می‌شوند و او خواهد توانست آنها را دقیقتر ثبت کند. در این هنگام کم‌کم معلوم می‌شود که تعداد آواهای ناآشنا بی‌پایان نیستند، بلکه تغییرات آوائی بومی زبان به تعداد نسبتاً کمی از آواهای اصلی یا **واجها**[۵] محدود می‌شود، که هریك از آنها ممکن است دارای گونه‌های متفاوتی باشد.

تعداد واجها در زبانهای مختلف متفاوت است، و میانگین آن حدود سی و پنج واج است. بر اساس تحلیل معروف **گیمسون**[۶] از یکی از رایجترین گونه‌های انگلیسی بریتانیائی، در این زبان چهل و چهار واج وجود دارد. در لهجه‌ها و یا شیوه‌های تحلیل متفاوت ممکن است این تعداد تا حدودی کمتر باشد. گفته می‌شود زبان هاوائی تنها سیزده واج و یکی از زبانهای شمال قفقاز هشتاد و نه واج دارد. این موارد غیر

عادی هستند و اطلاعات مربوط به آنها چندان قابل اعتماد نیست.

واج، کوچکترین واحد آوائی است که بین دو واژه تمایز ایجاد می‌کند. دو واژه pit و bit را در نظر بگیرید. این دو واژه تنها در اولین آوا با هم تفاوت دارند. واژه pit با /p/ و bit با /b/ آغاز می‌شود. این کوچکترین واحدی است که این دو واژه می‌توانند در آن اختلاف داشته باشند و با وجود این دو شکل متفاوت را تشکیل دهند. از آنجا که در زبان انگلیسی نمی‌توان /p/ و /b/ را به اجزاء کوچکتری تقسیم نمود، تقسیم بیشتر این دو شکل امکان‌پذیر نیست. به همین ترتیب اختلاف دو واژه pet و pit تنها در واکه آنها است. باز هم این کوچکترین واحدی است که باعث اختلاف این دو واژه می‌شود. در زبان انگلیسی آوائی بین /i/ و /e/ وجود ندارد. بنابراین /p/، /b/، /i/، /e/ واجهای زبان انگلیسی هستند. (توجه کنید که نشانه‌های واجهای بین دو خط مورب نوشته می‌شوند.) جفتهائی مانند pit، bit و pit و pet که تنها در یك واج با یکدیگر اختلاف دارند به **جفتهای کمینهٔ** معروف‌اند. یکی از راههای شناسائی واجهای هر زبان یافتن جفتهای کمینه است.

واجهای زبان انگلیسی

در زیر فهرستی از واجهای یکی از رایجترین گونه‌های انگلیسی بریتانیائی آمده است. این لهجه را گاهی **تلفظ مقبول**[۷] (RP) می‌نامند و تنها یکی از چندین لهجه‌ای است که در بریتانیا یافت می‌شوند، امّا بیشترین سخنگو را دارد. همان‌گونه که در بالا ذکر شد، بر اساس یك تحلیل معمولی در این لهجه چهل و چهار واج وجود دارد. این واجها

بر دو نوع‌اند: هم خوانها و واکه‌ها. واکه‌ها را می‌توان به واکه‌های ساده[8] و غیر متغیر مانند واکه‌های bit، bet، bat، but و واکه‌های ترکیبی[9] یا غلتان که در آنها صدا از واکه‌ای به واکه دیگر می‌غلتد، تقسیم نمود.

Consonants
/p/ as in *p*ill
/b/ as in *b*ill
/t/ as in *t*in
/d/ as in *d*in
/k/ as in *c*ot
/g/ as in *g*ot
/m/ as in *m*eat
/n/ as in *n*eat
/ŋ/ as in si*ng*
/l/ as in *l*ake
/r/ as in *r*ake
/f/ as in *f*ast
/v/ as in *v*ast
/θ/ as in *th*in
/ð/ as in *th*en
/s/ as in *s*ink
/z/ as in *z*inc
/ʃ/ as in *sh*ip
/ʒ/ as in bei*ge*
/h/ as in *h*at
/tʃ/ as in *ch*in
/dʒ/ as in *g*in
/w/ as in *w*et
/j/ as in *y*et

Vowels
/æ/ as in p*a*t
/ɑ:/ as in p*ar*t
/e/ as in p*e*t
/ɪ/ as in p*i*t
/i:/ as in p*ea*t
/ɒ/ as in p*o*t
/ɔ:/ as in p*or*t
/ʊ/ as in p*u*t
/u:/ as in b*oo*t
/ʌ/ as in b*u*t
/ɜ:/ as in b*ir*d
/ə/ as in *a*go
/eɪ/ as in b*ay*
/aɪ/ as in b*uy*
/ɔɪ/ as in b*oy*
/ɑʊ/ as in b*ou*t
/əʊ/ as in b*oa*t
/ɪə/ as in b*ee*r
/ɛə/ as in b*are*
/ʊə/ as in d*oe*r, d*ou*r.

واجگونه‌ها:

بررسی یك زبان غیر مکتوب نه تنها مستلزم تهیه فهرستی از واجهای آن زبان است، بلکه گونه‌های مختلف واجها یا **واجگونه‌ها**[10] نیز باید کشف شوند. در حقیقت بخش اصلی فرایند شناسائی واجها

مربوط به این نکته می‌شود که کدام آواها متعلق به یک واج هستند.

تعداد واجگونه‌های هر واج متفاوت است. مثلاً تفاوت جزئی در تلفظ /s/ بسیار نامحسوس است و اهمیت چندانی ندارد، در حالیکه گونه‌های مختلف /l/ حتی برای اشخاص غیرمتخصص نیز قابل شنیدن است.

گاهی تفاوت در تلفظ واجگونه‌ها اتفاقی است. یك سخنگو هر چه سعی کند نمی‌تواند دو آوا را همیشه مثل هم تلفظ کند. این اختلافات جزئی معمولاً نادیده گرفته می‌شوند. در صورتی که اختلاف واجگونه‌ها به صورت اتفاقی باشد، آنها را از نوع **گونه آزاد**[11] می‌نامند.

در برخی موارد نیز اختلاف قابل پیش‌بینی است. چگونگی تلفظ یك واج به وسیله آواهای اطراف آن و یا موقعیت آن در واژه تعیین می‌شود. مثلاً واج /p/ را در نظر بگیرید. اگر این واج در اول واژه واقع شود تلفظ آن دمشی (همراه با دمیدن هوا) است. اما اگر بعد از /s/ قرار بگیرد این دمش از بین میرود. این نکته را می‌توان با نگهداشتن تکه‌ای کاغذ جلوی دهان و گفتن واژه‌های spot، spill و pot، pill آزمایش کرد. با گفتن spot، spill کاغذ تکان نمی‌خورد. اما در مورد pot، pill دمش هوا باعث حرکت کاغذ می‌شود. پس به طور خلاصه، واج /p/ دو واجگونه [p^h] دمشی و [p] غیر دمشی دارد که هریک در جایگاه‌های مختلف و قابل پیش‌بینی واقع می‌شوند.

یك شیوهٔ دقیق بیان مطلب بالا این است که یک گونه را اصلی‌تر از بقیه گونه‌ها فرض کنیم و شرایطی را که تحت آن، گونه اصلی تغییر

می‌کند بیان کنیم. مثلاً اگر [p] اصلی فرض شود می‌توان گفت [p] در اول واژه به [p^h] تبدیل می‌شود. به طور خلاصه:

یعنی:

$p \rightarrow p^h$ # ——

$p \rightarrow p^h$ P تبدیل میشود به P^h	در شرایطی که	# —— بعد از مرز واژه(#) (یعنی اول واژه) واقع شود

شکل ۹

مثال دیگری می‌زنیم. واج انگلیسی /l/ را در نظر بگیرید. این واج در اول واژه یك گونه و در آخر واژه گونه‌ای دیگر دارد. در واژه lip همخوان اول، /l/ **افتاده**[۱۲] است، یعنی باگذاشتن نوك زبان پشت دندانها و پائین نگهداشتن عقب زبان تولید می‌شود. اما در واژه pill اگر چه جایگاه نوك زبان تغییر نمی‌کند ولی عقب زبان بالا می‌آید و در نتیجه \ɫ\ **افراشته**[۱۳] را تولید می‌کند.

بنابراین گونه افتاده [l] و گونه افراشته [ɫ] هر دو واجگونه‌های واج /l/ هستند. اگر [l] اصلی فرض شود، می‌توان گفت در آخر واژه [l] به [ɫ] تبدیل می‌شود:

یعنی:

قبل از مرز واژه(#) (یعنی انتهای واژه) واقع شود	در شرایطی که	l تبدیل میشود به [ɫ]

شکل ۱۰

البته توزیع واجگونه‌های فوق در حقیقت پیچیده‌تر از آن است که گفته شد. (برای اطلاعات بیشتر به منابعی که در آخر کتاب پیشنهاد شده مراجعه نمائید.)

ساخت آوائی

زبانشناس علاوه بر شناسائی و تحلیل واجهای یك زبان ساخت آوائی آن را نیز باید تعیین کند. توالی آوائی جایز در هر زبان با زبان دیگر متفاوت است.

مثلاً در زبان انگلیسی واژه‌ای که با سه واج همخوان آغاز می‌شود همیشه تابع سه قاعده اکید زیر است:

۱ - اولین واج باید /s/ باشد.

۲ - دومین واج باید /p/، /t/، یا /k/ باشد.

۳ - سومین واج باید /l/، /r/، /w/ یا /j/ باشد.

در نتیجه واژه‌هائی که با سه همخوان آغاز می‌شوند واژه‌هائی هستند مانند splendid ,squeal ,string, spring و یا stew و واژه‌هائی نظیر wbtendid, *sgteal, *bdling*، هرگز واقع نمی‌شوند.

خصوصیات مشترک واجها

تاکنون در این بحث واجها واحدهای مستقلی فرض شده‌اند که

هریک واجگونه‌های ویژه خود را دارند. (شکل ۱۱)

شکل ۱۱

همان‌گونه که اعضاء یك خانواده را نمی‌توان کاملاً متفاوت با یکدیگر تصور کرد، واجها را هم نمی‌توان به عنوان واحدهای مجزا در نظر گرفت. اگر چه هر فردی در خانواده مستقل است و به سایر اعضاء خانواده وابستگی ندارد، معهذا برادران و خواهران دارای ژنهای مشترکی هستند. به همین ترتیب نیز بسیاری از واجها خصوصیتهای مشترکی دارند.

واجهای انگلیسی /p/ ، /t/ ، /b/ ، /m/ ، /n/ را در نظر بگیرید. نخست اینکه همه آنها در خصوصیت **همخوان**[۱۴] مشترك‌اند. دوم ، /m/ /n/ ، /b/ ، /d/ **واکدار**[۱۵] هستند، به این معنی که در تلفظ آنها تار آواها به لرزش در می‌آیند. اگر دست خود را روی حنجره‌تان بگذارید و واژه‌های bet، dept ، met ، net را تلفظ کنید این لرزش را احساس خواهید کرد. هنگامی که به /t/ در آخر این واژه‌ها می‌رسید احساس می‌کنید لرزش متوقف شده است. سوم، از آنجا که /p/ ، /b/ ، /m/ با لبها تلفظ می‌شوند در خصوصیت **لبی**[۱۶] مشترك‌اند. چهارم، وقتی /m/ و /n/ گفته می‌شوند، جریان هوا از بینی خارج می‌شود، بنابراین هر دو **خیشومی**[۱۷] هستند. به همین ترتیب فهرست این خصوصیت‌های مشترك را می‌توان ادامه

داد. با این حال زبانشناسان در به کارگیری مشخصه‌های مهم با هم اختلاف دارند. برای مثال مشخصه «لبی» گاهی حذف شده و به جای آن از مشخصه‌های دیگری استفاده می‌شود.

به این ترتیب می‌توان با استفاده از جدول زیر خصوصیتهای هر واج را نشان داد (شکل ۱۲). علامت «مثبت» وجود و علامت «منفی» عدم یك خصوصیت ویژه را نشان می‌دهد.

	/p/	/t/	/b/	/d/	/m/	/n/
همخوان	+	+	−	+	+	+
واکدار	−	−	+	+	+	+
لبی	+	−	+	−	+	−
خیشومی	−	−	−	−	+	+

شکل ۱۲

اصطلاح رایج زبانشناختی که برای «خصوصیت» یك واج به کار گرفته می‌شود واژهٔ **مشخصه**[۱۸] است. بنابراین می‌توان گفت واج /n/ دارای مشخصه‌های همخوان، واکدار و خیشومی است. /n/ در مقایسه با واج /m/ فاقد مشخصه «لبی» است. اگر چنین نبود هر دو یک واج می‌شدند. پس بودن و نبودن مشخصه «لبی» /m/ را از /n/ متمایز می‌کند. هر مشخصه‌ای که واجی را از واج دیگری متمایز کند **مشخصه ممیز**[۱۹] نامیده می‌شود. از آنجا که تعداد واجها در زبانهای گوناگون متفاوت است، مجموعه مشخصه‌های ممیز نیز اغلب در زبانها فرق

می‌کند. معهذا در زبانهای مختلف دیده شده است که مشخصه‌های یکسان با ترکیب متفاوت وجود دارند.

چنین تحلیلی بیان قواعد هر زبانی را ساده‌تر می‌کند. تصور کنید در زبانی واجهای /m/، /n/، /ŋ/ تحت شرایط خاصی در آخر واژه حذف می‌شوند. اگر قاعده‌ای را بیان کنیم که طبق آن خیشومی‌ها در آخر واژه حذف می‌شوند بسیار ساده‌تر و روشن‌تر از آن است که هر کدام از واجها را جداگانه نام ببریم. گروهی از آواها مانند گروه خیشومی‌ها که مشخصه‌های مهم مشترکی دارند، **گروه طبیعی**[۲۰] آواها نامیده می‌شوند.

واجهای غیرزنجیری

واجهای انگلیسی هر کدام تکه یا قطعه‌ای از آواها هستند، مانند /b/ یا /t/ یا /e/ این واجها را واجهای **زنجیری**[۲۱] می‌نامند در بعضی از زبانها نه تنها واجهای زنجیری بلکه واجهای غیرزنجیری نیز وجود دارند. مثلاً در چینی ماندارین شمالی واژه‌های بسیاری از طریق تفاوت در آهنگ افتان و خیزان از یکدیگر متمایز می‌شوند. مانند جفت‌های کمینه زیر: (شکل ۱۳)

مادر	آهنگ یکنواخت	———	ma
کنف	آهنگ خیزان	/	ma
اسب	آهنگ خیزان- افتان - خیزان	∨	ma
سرزنش	آهنگ افتان	\	ma

شکل ۱۳

زبانهای **نواخت بر**[۲۲] یک جنبهٔ سودمند دارند: غیر از صدای انسان با ابزارهای دیگری نیز می‌توان نواخت و وزن گفتار را تقلید کرد. طبلهای سخنگو در آفریقا بر اساس این اصل عمل می‌کنند. ضربه‌های طبل نواخت و وزن زبان را تولید می‌کنند. معهذا، از آنجاکه طبلها قادر به تولید واجهای زنجیری نیستند، عملکرد پیامها کمی با زبان معمولی متفاوت است. مثلاً انتقال یک پیام منفرد ممکن است چندین دقیقه طول بکشد، در صورتی که همان اطلاعات را از طریق گفتار می‌توان در مدت چند ثانیه انتقال داد. علت این است که در گفتار معمولی واژه‌های منفرد به کار گرفته می‌شوند ولی در استفاده از طبل از **عبارت**[۲۳] استفاده می‌شود. برای جلوگیری از سردرگمی و اشتباه باید چنین عمل شود: مثلاً در قبیله *لوکله*[۲۴] در کنگوی علیا واژه «ngwa» به معنی سگ است. این واژه یك هجائی است و با نواخت افتاده گفته می‌شود. اما از آنجاکه تعداد زیادی واژه یک هجائی هستند که با نواخت **افتاده**[۲۵] گفته می‌شوند، معادل طبلی برای واژه سگ یك عبارت است که معنی تحت‌اللفظی آن این است: «*سگ غول‌آسا، حیوانی که پارس می‌کند*» «آهنگ» این عبارت با هر عبارت طبلی دیگری متفاوت است و معنی «سگ» را در پیام متمایز می‌سازد.

واج‌شناسی وزن

اگر چه زبان انگلیسی نواخت ندارد اما دارای مشخصه‌های غیر

زنجیری است - خصوصیاتی که همراه واجها وجود دارند. بویژه، هر واژه یا گروه واژه‌ها وزن خاص خود را دارند، که از تاثیر متقابل هجاهای **تکیه‌دار**[۲۶] و **بی‌تکیه**[۲۷] بوجود می‌آید. این شاخه آواشناسی که نسبتاً جدید است، **واجشناسی وزن**[۲۸] نام دارد.

در واژه‌های شکل ۱۴ هجائی که بیشترین تکیه را دارد با بیشترین، و هجائی که کمترین تکیه را دارد با کمترین تعداد ستاره‌ها مشخص شده است. (بعضی، هجائی را که کمترین تکیه را دارد بی‌تکیه ادا می‌کند که در این صورت تعداد کلّ ستاره‌ها به همان نسبت کم می‌شود).

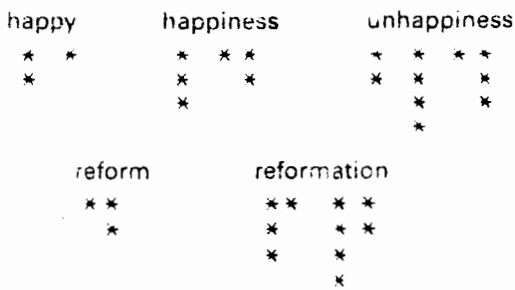

شکل ۱۴

کمیت واقعی تکیه هر هجا چندان اهمیت ندارد. بلکه میزان نسبی آن مهم است. مثلاً در واژه **happiness** باید بیشترین تکیه روی **hap-** و کمترین تکیه روی **- pi -** باشد.

اما این وزن صرفاً حاصل توالی تکیه‌های مختلف نیست. ظاهراً وزن واژه یك ساختار درونی دارد که با یك نمودار درختی

می‌توان آن را نشان داد. (به این جهت آن را نمودار درختی می‌نامند که تقسیمات آن شبیه شاخه‌های یك درخت وارونه است). به این ترتیب ساختار کلی وزن بهتر مشخص می‌شود. نمودارها نشان می‌دهد چگونه هجاهای ضعیف (w)[۲۹] و قوی (s)[۳۰] تغییر می‌کنند و چگونه یك هجا را می‌توان قسمتی از واحد بزرگتری به شمار آورد که گاهی رکن[۳۱] نامیده می‌شود. در شکل ۱۵ چند واژه به بخش قوی (s) و بخش ضعیف (w) تقسیم شده‌اند. و در بعضی موارد تقسیمات فرعی دیگری نیز وجود دارد.

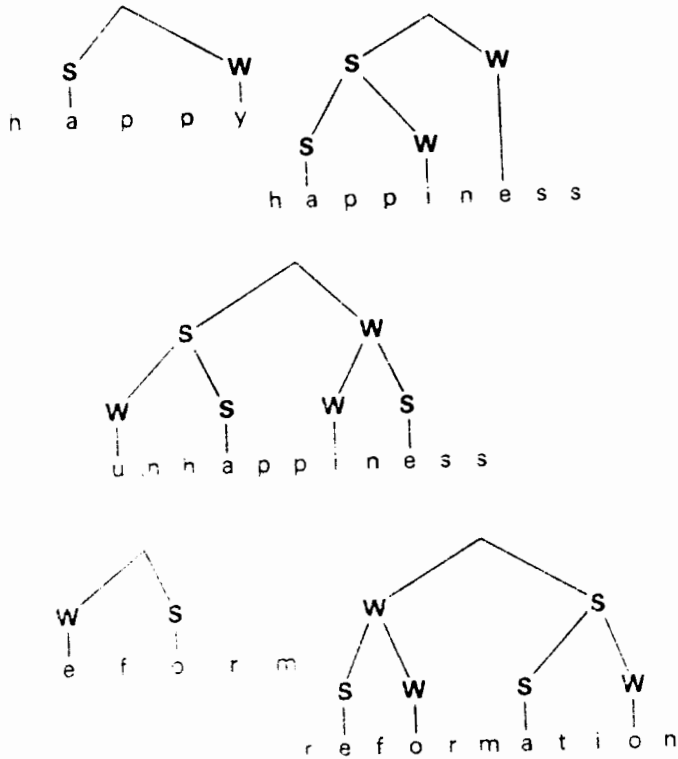

شکل ۱۵

وزن واژه به گونه‌ای که در بالا مختصراً توضیح داده شد ایستا نبوده و هنگام ترکیب واژه‌ها ممکن است تغییر کند. مثلاً وزن واژه‌های heating, central وقتی به تنهائی تلفظ شوند تقریباً یکسان اما وقتی این دو واژه درگروه central heating ترکیب می‌شوند وزن تغییر می‌کند به نحوی که بیشترین تکیه روی heating قرار می‌گیرد. (شکل ۱۶)

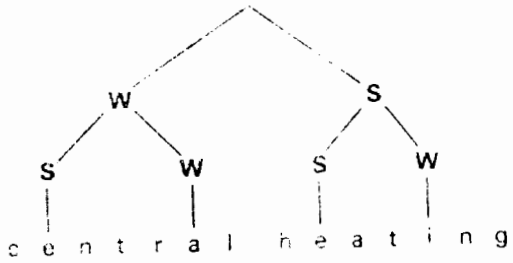

شکل ۱۶

خود را بیازمائید:

۱ ـ از واژه «واج» چه می‌دانید؟

۲ ـ «جفت کمینه» چیست؟ حداقل ده جفت کمینه در زبان انگلیسی مثال بزنید.

۳ ـ «واجگونه» چیست؟ مثال بزنید.

۴ ـ «مشخصه تمایز دهنده» چیست؟

۵ ـ «گروه طبیعی» آواها چیست؟

۶ ـ «واج‌شناسی وزن» چیست؟

پانویس‌ها

1. Erse
2. International Phonetic Alphabet (I.P.A)
3. Zulu
4. clicks
5. phonemes
6. Gimson
7. Recieved Pronunciation (RP)
8. pure vowels
9. diphthongs
10. allophones
11. free variation
12. clear
13. dark
14. consonant
15. voiced
16. labial
17. nasal
18. feature
19. distinctive feature
20. natural class
21. segmental
22. tone language
23. phrases
24. Lokele
25. low
26. stressed
27. unstressed
28. metrical phonology
29. weak
30. strong
31. foot

٦

واژه‌ها و اجزاء واژه‌ها

چنین می‌نماید که واژه[1]، مفهومی آشنا نزد همگان باشد. حتی در فرهنگهای بدوی سخنگویان اغلب قادرند واژه‌ها را شناسایی کنند. اما جای تعجب است که هنوز کسی نتوانسته است یک تعریف مقنع جهانی از مفهوم «واژه» و یا روش شناسایی بی‌نقصی برای آن ارائه دهد. مردم گاهی اشتباهاً تصور می‌کنند که واژه از آنجا که بیانگر یک «قطعه منفرد معنائی» است قابل تشخیص است. اما نابرابری واژه‌های زبانهای مختلف به سادگی نشان میدهد که این نظریه درست نیست. در زبان انگلیسی سه واژه cycle repair outfit معادل یک واژه Fahrradreparaturwerkzeuge در زبان آلمانی است. یا شش واژه he used to live in Rome در لاتین به دو واژه Romae habitabat ترجمه می‌شود. حتی درزبان‌انگلیسی هم واژه‌ای مثل walked دست‌کم

شامل دو «جزء معنائی» «walk» و «زمان‌گذشته» است.

در این فصل به این موضوع خواهیم پرداخت. نخست مشکلات تعریف و تشخیص واژه‌ها را بررسی، سپس اجزاء واژه‌ها یا **تکواژها**[۲] را مطالعه می‌کنیم.

تعریف واژه:

معروفترین تعریفی که از واژه ارائه شده است، تعریف **بلومفیلد**[۳]، زبانشناس آمریکایی است. او واژه‌ها را کوچکترین **صورت آزاد**[۴]، یعنی کوچکترین صورتی که می‌تواند به تنهائی واقع شود، در نظر گرفته است. از آنجا که واژه‌ها معمولاً در زبان گفتار به تنهائی واقع نمی‌شوند، این تعریف قانع کننده نیست. حتی در یک پرسش ساده، پاسخ معمولاً بیش از یک واژه است:

مثلاً: Who did that? John did.

What's that? An oak tree.

افزون براین، and, the, did که بدون شک واژه هستند، فقط در موارد استثنائی به تنهائی واقع می‌شوند. مثلاً در پاسخ به پرسش:

What does a - n - d spell?

تعریف بلومفیلد در انگلیسی نوشتاری که در آن به طور قراردادی دو طرف هر واژه خالی است کاملاً صدق می‌کند. اما زبانشناسان اصولاً با زبان گفتار سر و کار دارند و نه با زبان نوشتار، و این دو الزاماً بر یکدیگر منطبق نیستند. مثلاً، نوشته شدن نام نوع خاصی از مارها boa constrictor با دو واژه و یا seaside به عنوان یک واژه و sea

shore با دو واژه، کاملاً اتفاقی به نظر می‌رسد.

چرا برای زبانشناسان یافتن تعریفی قانع‌کننده برای مفهوم واژه مشکل است؟ به نظر می‌رسد پاسخ این باشد که واژه انواع متفاوت دارد. شعر زیر را در نظر بگیرید:

A flea and a fly in a flue

Were imprisoned, so what could they do?

Said the flea: "Let us fly."

Said the fly: "Let us flee."

So they flew through a flaw in the flue.

این شعر در ساده‌ترین سطح، دارای ۳۶ واژه نوشتاری است. اما بعضی از آنها تکراری هستند. اگر تصمیم بگیریم از واژه‌های تکراری صرف نظر کنیم و تعداد واژه‌های متفاوت را بشماریم، (به زبان تخصصی، **انواع واژه**[۵] به جای **نشانه‌های واژه**[۶]) با مشکلات زیادی مواجه می‌شویم. آیا fly (اسم) و fly (فعل) باید واژه یکسان به شمار آیند چون تلفظ آنها یکسان است؟ یا دو واژه متفاوت به شمار آیند چون دو معنای متفاوت دارند؟ آیا fly و flew را باید یکسان شمرد چون هر دو به یک فعل تعلق دارند؟ یا باید آنها را دو واژه متفاوت در نظر گرفت چون دارای دو شکل متفاوت هستند؟ این مشکلات فقط در صورتی قابل حل هستند که نوع «واژه» مورد بحث را معین کنیم. باید بین **عناصر واژگانی**[۷]، **واژه‌های نحوی**[۸] و **واژه‌های واجی**[۹] تمایز قائل شد.

اگر منظور از «واژه» **عنصر واژگانی** (اصطلاح تخصصی برای مدخل

فرهنگ) باشد، در این صورت توالی آوائی /flai/ «fly» نشانگر دو واژه است، زیرا در اکثر فرهنگها دو مدخل جداگانه برای fly(اسم) و fly (فعل) وجود دارد.

fly (اسم): حشره‌ای با دو بال

fly (فعل): حرکت کردن در هوا به طریقی کنترل شده

شاید این اساسی‌ترین و انتزاعی‌ترین کار برد واژهٔ «واژه» باشد. معهذا هر یک از این عناصر واژگانی اَشکال نحوی مربوط به خود را دارند. fly (مگس) می‌تواند به صورت *fly*(مفرد) و *flies*(جمع) باشد و fly(فعل) می‌تواند به صورت *fly, flies, flew, flown* واقع شود. بنابراین، اگر اَشکال مختلف نحوی را به عنوان واژه‌های مختلف به شمار آوریم، تعداد کل بسیار زیادتر خواهد شد. (تصویر۱۷)

واژه‌های نحوی	عناصر واژگانی
fly flies	fly N (اسم)
fly flies flew flown	fly V (فعل)

تصویر۱۷

در مورد عناصر واژگانی مانند flaw مسئله پیچیده‌تر می‌شود. flaw دارای دو شکل نحوی *flaw* (مفرد) و *flaws* (جمع) است. شکل مفرد *flaw* خود دو توالی آوائی متفاوت دارد. یکی /: ɔ fl/ در

صورتی که قبل از یک همخوان واقع شود و /fl ɔ :r/ در صورتی که قبل از یک واکه واقع شود. (تصویر۱۸)

*The flue had a **flaw** /flɔ:/ which allowed the fly to escape.*
*There was a **flaw** /flɔ:r/ in the flue.*

واژه‌های واجی	واژه‌های نحوی	اقلام واژگانی
/flɔ :/	flaw	flaw N (اسم)
/flɔ :r/		
/flɔ :z/	flaws	

تصویر ۱۸

این مثالها نشان می‌دهند که نباید بین انواع واژه‌ها انتظار همپوشی دقیق داشت. در بعضی زبانها مسئله بسیار پیچیده‌تر از زبان انگلیسی است. مثلاً در لاتین عنصر واژگانی *rose* «گل‌سرخ» دوازده شکل نحوی متفاوت دارد. در زبان ویلزی اولین همخوان هر واژه برحسب به آوای ما قبل خود به طور منظم تغییر می‌کند. به این ترتیب که واژه «پدر» می‌تواند tad، dad، Thad، یا mhad باشد. در آخرین سطرهای یک سرود معروف ویلزی خوانندگان سه شکل متفاوت فعل «خواندن» canu، ganu، chanu را بکار می‌برند. البته شکل چهارمی هم وجود دارد، nghanu، که حذف شده است.

تشخیص واژه‌ها

برای هر کسی که زبان ناشناخته‌ای را بررسی می‌کند، تشخیص انواع واژه مهم است. دو مرحله اصلی در این تحلیل وجود دارد.

نخست، یافتن قطعاتی مانند fly و flew که بنظر می‌رسد به عنوان واحدهای مستقل تکرار می‌شوند. دوم اینکه هر قطعه چه تعداد از عناصر واژگانی را پوشش می‌دهد (مثلاً fly دو عنصر واژگانی را پوشش می‌دهد) و بر عکس، چه تعداد از قطعات مختلف متعلق به یک عنصر واژگانی هستند (مثلاً *fly* و *flew* که اشکال نحوی متفاوتی هستند که به یک عنصر واژگانی تعلق دارند).

برای مرحله اول یعنی یافتن واحدهای مستقل، باید توالیهائی را جستجو کرد که تقطیع ناپذیر بوده و قابلیت جابجائی داشته باشند. این توالیها در بسیاری از زبانها راهنمای مفیدی هستند. یک توالی مانند chikens تقطیع ناپذیر است یعنی نمی‌توان گفت chik - little -ens و یا chiken-little-s. افزودن براین، توالی chiken قابلیت جابجائی دارد. یعنی می‌تواند درقسمتهای مختلف جمله در کنار واژه‌های مختلف قرارگیرد. مثلاً: Foxes eat chikens, Chikens lay eggs، The chikens clucked loudly و غیره.

یک مثال دیگر می‌زنیم. تصور کنید به توالی greentrousers برخورده‌ایم و می‌خواهیم بدانیم یک واژه است یا بیشتر. جمله‌هائی را جستجو می‌کنیم که هر بخش از توالی greentrousers در آنها به کار رفته باشد. جمله‌هائی مانند:

Green leather trousers

Red trousers

Green shirts

این حقیقت که green trousers می‌تواند باواژه leather تقطیع شود،

نشانگر آن است که احتمالاً حداقل با دو واژه سر و کار داریم. با توجه به اینکه green و trousers با واژه‌های دیگری نیز واقع می‌شوند، گمان ما به یقین نزدیك‌تر می‌شود. اما از آنجا که green و trousers هر یک تقطیع‌ناپذیر به نظر می‌رسند (مثلاً trous-green-ers وجود ندارد) نتیجه می‌گیریم که هر کدام یک واژه‌اند.

در پایان این مرحله از تحلیل، یک فهرست اجمالی از «واژه‌ها» خواهیم داشت، اگر چه ممکن است در این فهرست عناصر واژگانی مختلف که تلفظ یکسان دارند (**هم آواها**[۱۰]) درکنار هم قرارگرفته باشند و یا اشکال نحوی مختلف یك عنصر واژگانی از یکدیگر جدا شده باشند.

در دومین مرحله تحلیل باید وضع نحوی این «واژه‌های» احتمالی را در نظر بگیریم. یعنی نقش آنها در الگوی کلی جمله، مثلاً fly (اسم) در جمله وضع متفاوتی با fly (فعل) دارد، زیرا هر یك «جایگاه» خاص خود را در جمله دارد. برای مثال:

The fly buzzed.

Birds fly.

از طرف دیگر، از این نظر که fly و flew هر دو جایگاه کلی یکسانی دارند تقریباً به یکدیگر شبیه‌اند:

They fly home on Sunday

They flew home on Sunday.

معهذا، وضع نحوی این اشکال متفاوت، با تحلیل ساخت آنها و یا به عبارت دیگر تکواژهای تشکیل دهنده آنها روشن خواهد شد.

بنابراین بد نیست در اینجا به بعضی از مفاهیم اساسی **سازه‌شناسی**[۱۱] بپردازیم.

تکواژها

تکواژ کوچکترین واحد نحوی است. اندازه تکواژها متفاوت است. هجا و دراز هیچ یک ملاک تشخیص تکواژ نیستند. تنها معیار اصلی این است که تکواژ را نمی‌توان به قطعات کوچکتر نحوی تقسیم نمود.

جمله زیر یازده تکواژ دارد. (تصویر ۱۹)

The	sleep	walk	ing	albatross	chant	ed	a	dream	y	lullaby
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

شکل ۱۹

lullaby, a, albatross, the همگی تکواژهای منفرد هستند زیرا هیچیک را نمی‌توان از نظر نحوی بیشتر تقسیم نمود. مثلاً alba و tross نقشی دیگر در نحو زبان انگلیسی ایفا نمی‌کنند، و تنها بخشی از واحد منفرد albatross راتشکیل می‌دهند. از طرف دیگر chanted و dreamy هریک از دو تکواژ تشکیل شده‌اند. chant در واژه‌هایی مانند chanting و chants یافت می‌شود و خود یک واژه است. ed هم در wanted ، batted و غیره وجود دارد. به همین ترتیب walking ، sleep از سه

تکواژ تشکیل شده‌است، زیرا sleep ، walk و ing در واژه‌های دیگر یافت می‌شوند. از لحاظ نظری، تعداد تکواژهای تشکیل دهندهٔ یک واژه نامحدود است، مثلاً antidisestablishmentarianism حداقل شش تکواژ دارد: anti - dis - establish - ment - arian - ism

تشخیص تکواژها

زبانشناسان با مقایسه تعداد زیادی از گفته‌های مختلف تکواژها را تشخیص می‌دهند. آنها گفته‌هائی را بررسی می‌کنند که تقریباً یکسان‌اند. (تصویر ۲۰)

The	dinosaur	sniff-**ed**	arrogant-**ly**	and	plodd-**ed**	for-**wards**
The	dinosaur	grunt-**ed**	loud-**ly**	and	edg-**ed**	back-**wards**

تصویر ۲۰

شباهت تقریبی بین sniffed، grunted، plodded، edged، ما را قادر می‌سازد که جزء ed- را جداکنیم. به همین ترتیب شباهت تقریبی بین arrogantly و loudly و نیز backwards و forwards امکان جداسازی ly- و wards- را فراهم می‌سازد.

در زبان ترکی شباهت بین *adamlar* (مردها) و *kadinlar* (زنها) شناسائی پسوند جمع در واژه‌های *adam* (مرد) و *kadin* (زن) را امکان‌پذیر می‌کند.

در زبان **ساحلی**[۱۲] همپوشی بین:

من خواهم خواند	*nitasoma*
من خواندم	*nilisoma*
شما خواهید خواند	*utasoma*
شما خواندید	*ulisoma*

تشخیص *soma* (خواندن)، *ni* (من)، *u* (شما)، *ta* (زمان آینده) و li(زمان گذشته) را مقدور می‌سازد.

البته همه تکواژها به این سادگی قابل تفکیک نیستند. اما به طور کلی روش تشخیص آنها چنین است، یعنی مقایسه گفته‌هائی که تقریباً مشابه‌اند.

انواع تکواژها

تکواژهائی مانند albatross، chant ، و lullaby که می‌توانند به تنهائی به عنوان یك واژه واقع شوند، **تکواژ آزاد**[۱۳] نام دارند. تکواژهائی مانند -anti، -ed و -ly که باید به یک تکواژ دیگر وصل شوند **تکواژ مقید**[۱۴] هستند.

تکواژهای مقید دوگونه‌اند. جمله زیر را در نظر بگیرید:

The owl **look-ed** up the **claud-y** sky.

ظاهراً looked و claudy هر دو ساخت یکسانی دارند. یعنی یك تکواژ آزاد و به دنبال آن یك تکواژ مقید. با این حال ماهیت تکواژهای مقید متفاوت است. -ed در آخر looked یك تکواژ **تصریفی**[۱۵] است، زیرا اطلاعات بیشتری در مورد یك عنصر واژگانی موجود (look) در اختیار می‌گذارد، در این مورد خاص یعنی عمل دیدن درگذشته واقع

شده است. از نمونه‌های دیگر تکواژهای تصریفی می‌توان تکواژ جمع در owls و تکواژ مالکیت Peter's car را نام برد.

معهذا وضع y- در آخر claudy تقریباً متفاوت است. y- یک تکواژ **اشتقاقی**[۱۶] است، تکواژی که یك واژه کاملاً جدید می‌سازد. claud و claudy دو نقش کاملاً متفاوت دارند و هر یك در جمله جایگاه متفاوتی را اشغال می‌کنند. نمونه‌های دیگر تکواژ اشتقاقی عبارتند از: ness- در happiness، ish- در greenish، و ment در establishment.

در اکثر موارد تمایز میان تصریف و اشتقاق آسان است. مهمترین تفاوت آنها این است که پایانه‌های تصریفی نقش نحوی یك عنصر را به طور عمده تغییر نمی‌دهند. بنابراین واژه کماکان جایگاه یکسانی را در جمله اشغال می‌کند. در حالیکه پایانه‌های اشتقاقی واژه‌های کاملاً جدیدی را به وجود می‌آورند. علاوه بر این پایانه‌های تصریفی را می‌توان به پایانه‌های اشتقاقی اضافه نمود، ولی عکس این مسئله صادق نیست. یعنی واژه‌هایی مانند establish-ment-s یافت می‌شوند، اما establish-s-ment* وجود ندارد.

در زبان انگلیسی تعداد تکواژهای تصریفی نسبتاً کم است. از این جهت تشخیص آنها به طور کلی ساده است، اگرچه گاهی در تحلیل آنها با مشکلاتی از قبیل آنچه در زیر آمده است، مواجه می‌شویم.

تکواژگونه‌ها

گاهی یک تکواژ دارای یک شکل واجی یکسان است. اما غالباً

گونه‌های متفاوتی دارد که به **تکواژگونه**[۱۷] معروف‌اند.

تفاوت تکواژگونه‌ها ممکن است زیاد باشد. آشکال کاملاً متفاوت ممکن است تکواژگونه‌های یك تکواژ باشند. مثلاً cats، dogs، horses، sheep، oxen و geese همگی تکواژ جمع انگلیسی را در بر دارند.

تکواژگونه زمانی **وابسته به واج**[۱۸] خوانده می‌شود که شکل آن به واجهای مجاور بستگی داشته باشد. و هنگامی **وابسته به واژگان**[۱۹] نامیده می‌شود که شکل آن کاملاً اتفاقی باشد و با یک عنصر واژگانی ارتباط پیدا کند.

تکواژ جمع در زبان انگلیسی نمونه بارز تکواژگونه‌های وابسته به واج و وابسته به واژگان است. به چند نمونه از این تکواژگونه‌ها توجه نمائید.

وابستگی واجی

مطالعه اشکال واجی تکواژگونه‌ها را **واج - تکواژشناسی**[۲۰] می‌گویند.

/-z/، /-s/ و /-iz/ همگی تکواژگونه‌های وابسته به واج تکواژ جمع زبان انگلیسی هستند. یعنی هر یك از تکواژگونه‌های فوق در محیطهای قابل پیش‌بینی واقع می‌شوند.

/-z/ بعد از اکثر واجهای واکدار واقع می‌شود مانند: dogs، lambs و bees (واج واکدار واجی است که در تولید آن تار آواها به لرزش درآیند مانند: /b/ /d/ /g/ /v/ و واکه‌ها.)

/-s/ بعد از اکثر واجهای بیواک واقع می‌شود مانند cats giraffes, skunks. (واج بیواك واجی است که در تولید آن تار آواها به لرزش در نیایند.)

/-iz/ بعد از صفیری‌ها (صداهای هیسی و هیشی) واقع می‌شود مانند horses، cheeses و dishes.

اگر /z/ را پایه فرض کنیم، توزیع این تکواژگونه‌ها را می‌توانیم به ترتیب زیر بیان کنیم:

نخست /-z/ بعد از صفیری‌ها به /iz/ تبدیل می‌شود. (شکل ۲۱)

دوم /-z/ بعد از آواهای بیواك به /-s/ تبدیل می‌شود. (شکل ۲۲)

ø → ɪ/[+ sibilant] —— z. e.g. /hɔ:sz/ → /hɔ:sɪz/

ø → ɪ صفر به I تبدیل میشود	/ در شرایطی که	[+ صفیری] —— z بین یک صفیری و z واقع شود

شکل ۲۱

z → s/[--voice] ——. e.g. /kætz/ → /kæts/

z → s z به s تبدیل میشود	/ در شرایطی که	[- واک] —— بعد از یک آوای بیواک واقع شود

شکل ۲۲

باید توجه داشت که این "قواعد" باید به ترتیب فوق اعمال شوند. اگر ترتیب آن برعکس شود اشکالی مانند [diʃs]* به جای شکل صحیح [diʃiz] بوجود خواهند آمد.

وابستگی واژگانی

واژه‌هائی مانند oxen، sheep و geese مسئله ساز هستند. این واژه‌ها اگر چه مانند cats و dogs به عنوان جمع عمل می‌کنند، اما مانند cats و dogs نشانه جمع در آنها نیست. این جمعهای وابسته به واژگان از قاعده خاصی پیروی نمی‌کنند و هر یک باید جداگانه آموخته شوند.

واژه‌هایی مانند oxen، sheep و geese را می‌توان از نظر نحوی معادل جمعهایی نظیر cats و dogs دانست، زیرا در جمله در «جایگاه» یکسانی قرار می‌گیرند. (شکل ۲۳)

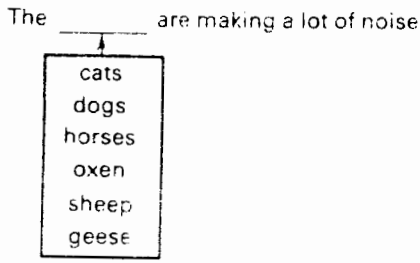

شکل ۲۳

sheep, oxen و geese هر یک شامل دوتکواژ هستند:

ox + جمع

goose + جمع

sheep + جمع

اما فقط oxen را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

ox + /- ∂ n/ (-en)

به شرط قایل شدن به پسوند صفر، sheep را هم می‌توان دو قسمت کرد. "پسوند صفر" یک فرض زبانشناسی ساده است که گاهی در این گونه موارد به کار می‌رود و معمولاً چنین نوشته می‌شود: /ϕ/

sheep + /ϕ /

برای تجزیه geese روش واضحی وجود ندارد. زمانی زبانشناسان پیشنهاد می‌کردند واکه جمع /i:/ را در (geese)/gi: s/ که جانشین /u:/در (goose)/gu:s/ می‌شود باید نوع خاصی تکواژگونه به شمار آورد که تکواژگونه **جانشین**[۲۱] نامیده میشود.

بنابراین، این جمع را چنین تجزیه می‌کردند:

/gu:s/ + /i:/------(/u/).

این فرمول به این معنی است /i:/ جانشین /u:/ می‌شود.

اما این توضیح پردردسری است. امروزه زبانشناسان صرفاً بر این باورند که شکل (geese)/gi:s/ شامل دوتکواژ است:

goose + جمع

و اینکه این دوتکواژ غیرقابل تفکیک هستند. همین توضیح را برای شکلهائی مانند went و took نیز به کار می‌گیرند:

go + زمان گذشته

take + زمان گذشته

طبقات واژه‌ای

در هر زبانی انواع عناصر واژگانی محدود است. این انواع متفاوتِ واژه‌ها را به طور سنتی **اجزاء کلام**[۲۲] می‌نامند، ولی در اصطلاح زبانشناسی **طبقهٔ واژه‌ای**[۲۳] رایجتر است. طبقات واژه‌ای به طور قراردادی عنوانهایی مانند، اسم، فعل و صفت دارند.

واژه‌ها تا حدودی برحسب وضع نحوی و تا حدودی برحسب شکل سازه‌ای خود به طبقات واژه‌ای تقسیم شده‌اند. یعنی واژه‌هائی که به یک طبقه تعلق دارند معمولاً در جمله در جایگاه یکسانی قرار می‌گیرند، و تاثیرپذیری آنها یکسان است. مثلاً طبقه ای که به طور سنتی "فعل" نام دارد، به این دلیل فعل شناخته می شود که اولاً بعد از اسم (یا گروه اسمی) واقع می‌شود و ثانیاً اکثر افعال در زمان گذشته پایانه صرفی ed- دارند:

Arabella **detested** snails.

Marianna **smiled**

در بعضی موارد عناصری که ظاهراً به نظر می‌رسد در جایگاه یکسانی در جمله واقع می‌شوند خصوصیت متفاوتی از خود نشان می‌دهند، بنابراین تحلیل باید با دقت کافی همراه باشد.
مثلاً جمله‌های زیر را در نظر بگیرید:

Charlie ate **Caviar.**

Charlie ate **well.**

در نظر اول ممکن است تصور شود که caviar و well متعلق به یک طبقه واژه‌ای یکسان‌اند. اما در یک تحلیل دقیقتر معلوم می‌شود که

وضع کلی آنها متفاوت است. اگر جمله‌ها را دگرگون‌کنیم‌می‌توانیم بگوئیم:

Caviar was eaten by charlie.

What charlie ate was caviar.

اما با well نمی‌توان جمله‌های مشابهی ساخت:

*Well was eaten by charlie.

*What charlie ate was well.

این تفاوتها نشان می‌دهند که caviar و well از نظری نحوی متفاوت بوده و به طبقات واژه‌ای متفاوتی تعلق دارند.

بسادگی نمی‌توان گفت در هر زبانی چند طبقه واژه‌ای وجود دارد. در بسیاری از کتب درسی ادعا شده است که در زبان انگلیسی هشت جزء کلام وجود دارد. اما این ادعا عمدتاً بر اساس دستور قدیمی لاتین است که خود از دستور یونانی باستان ترجمه شده بود، که در آن واژه‌های یونانی را به هشت طبقه تقسیم کرده بودند. با دقت بیشتر وجوه اختلاف بیشتری را مشاهده خواهیم کرد. مثلاً به طور سنتی اسمها و ضمایر هر کدام طبقهٔ واژه‌ای متفاوتی را تشکیل می‌دهند، در حالیکه شباهتهای بسیاری بین آنها وجود دارد:

Max lughed.

he laughed.

در حقیقت شباهت اسمها و ضمایر به یکدیگر بیش از واژه‌های مختلفی است که به طور سنتی عنوان قید را دارند. واژه‌هائی مثل quickly و very هر دو با عنوان قید طبقه‌بندی شده‌اند، در حالیکه وضع

آنها در جمله کاملاً متفاوت است:

He ran **quickly.**

* He ran **very.**

تعدادطبقات واژه‌ها از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. بعضی ازطبقات واژه‌ای مانند اسم و فعل ممکن است جهانی باشند. اما برخی دیگر متفاوت هستند. مثلاً در بعضی از زبانها طبقه مشخصی برای صفت وجود ندارد. درزبان انگلیسی گفته می‌شود Petronella is happy اما در زبانی مثل چینی به اصطلاح گفته می‌شود: Petronella happies یعنی به جای صفت از فعل استفاده می‌شود.

طبقات واژه‌ای اصلی

گاهی در زبان انگلیسی چهار طبقه واژه‌ای اصلی در نظر گرفته می‌شود: اسم، صفت، فعل و حرف اضافه. (شکل ۲۴) و تعدادی طبقه واژه‌های فرعی مانند توصیفگرها که شامل واژه‌هائی است مثل that, this, the, a.

Big **صفت**	frogs **اسم**	swim **فعل**	under **حرف اضافه**	water **اسم**

شکل ۲۴

از این چهار طبقه اصلی، اسمها، فعلها و حروف اضافه در جمله

وضع متفاوتی دارند. اما صفتها، هم‌ماهیت‌شبه اسم و هم ماهیت شبه فعل دارند. در جمله Blessed are the brave، به نظر می‌رسد brave اسم شده است. و در جمله Mavis is asleep، به نظر می‌رسد asleep شبه فعل است، زیرا در جمله همان جایگاهی را اشغال می‌کند که sleeping در جمله Mavis is sleeping.

برخی گفته‌اند که برای توصیف این چهار طبقه واژه مانند توصیف آواها باید از مشخصه‌های ممیز که شباهتهای مشترك را نشان می‌دهند، استفاده شود:

(فعل - اسم +)	اسم
(فعل + اسم -)	فعل
(فعل + اسم +)	صفت
(فعل - اسم -)	حرف اضافه

اگر چه این روش هنوز عموماً قبول نشده است، اما به نظر می‌رسد برای دست یافتن به تشابهات و تفاوتهای طبقات اصلی واژه‌ای روشی مفید و اقتصادی باشد.

خود را بیازمائید:

۱ - سه روش استفاده از واژهٔ «واژه» را شرح دهید.

۲ - تکواژ چیست؟

۳ - تفاوت بین تصریف و اشتقاق چیست؟

۴ - تفاوت بین تکواژگونه‌های وابسته به واج و تکواژگونه‌های وابسته به واژگان چیست؟

۵ - چگونه می‌توان طبقات واژه‌ای را تشخیص داد.

پانویس‌ها

1. word
2. morphemes
3. Bloomfield
4. minimum free form
5. word types
6. word tokens
7. lexical items
8. sxntactic words
9. phonological words
10. homonyms
11. morphology
12. Swahili
13. free morpheme
14. bound morpheme
15. inflectional
16. derivational
17. allomorph
18. phonologically conditioned
29. lexically conditioned
20. morphophonology باختصار — morphonology
21. replacive
22. parts of speech
23. word class

۷

الگوهای جمله

هرکس که بدون دانستن زبان و تنها با همراه داشتن یک فرهنگ لغت از کشور بیگانه‌ای بازدید کرده باشد، این حقیقت را خواهد پذیرفت که واژه‌های منفرد یا واژه‌هایی که به طور اتفاقی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تقریباً بی‌فایده هستند. مثلاً آیا منظور از me-bus این است که «من اتوبوس هستم»، «اتوبوس با من تصادف کرد»، «من با اتوبوس آمدم» یا «من می‌خواهم با اتوبوس بروم»؟ پس اکنون به چگونگی ترکیب واژه‌ها با یکدیگر و تشکیل گفتهٔ طولانی‌تر نظری بیفکنیم.

در این فصل، نخست اَشکال مختلف به‌هم پیوستن واژه‌ها و تشکیل واحدهای طولانی‌تر را مدنظر قرار خواهیم داد. سپس از چگونگی تجزیهٔ جمله‌ها به اجزای تشکیل دهندهٔ آنها یا به اصطلاحِ زبانشناسی، **سازه‌های**[1] آنها بحث خواهیم کرد. آنگاه راههای مختلفی را

برای نشان دادن این تجزیه پیشنهاد خواهیم کرد.

به هم پیوستن واژه‌ها

زبانهای مختلف برای نشان دادن رابطهٔ واژه‌ای با واژهٔ دیگر ابزارهای گوناگونی را به کار می‌گیرند. اکثر زبانها از یک یا دو ابزار مناسب خود بهره می‌گیرند. آنچه در زیر می‌آید رایجترین آنها است.

ترتیب واژه

ابزاری که در زبان انگلیسی بیشتر به کار گرفته می‌شود **ترتیب واژه**[۲] است.

The large spider frightened Aunt Matilda.

Aunt Matilda frightened the large spider.

خودِ واژه‌هایی که در این دو جمله به کار رفته‌اند یکسان‌اند. اما ترتیب واژه است که مشخص می‌کند چه کسی دیگری را ترسانده است و اینکه عنکبوت بزرگ است نه عمه ماتیلدا. زبانهایی که عمدتاً بر ترتیب واژه‌ها متکی هستند **زبانهای ترتیبی**[۳] نامیده می‌شوند.

تصریف

در زبانی مانند لاتین **پایانه‌های واژه‌ها** یا **پسوندهای صرفی**[۴] نشانگر ارتباط واژه‌ها با یکدیگر هستند.

برای مثال در جملهٔ زیر: Magna arane perterruit Matildam amitam

عمه - ماتیلدا - ترساند - عنکبوت - بزرگ

ترتیب واژه‌ها نقشی ندارند. به سخن دیگر، چنانچه واژه‌ها به گونه‌ای کاملاً متفاوت مانند:

Magna Matildam perterruit amitam aranea

(عنکبوت - عمه - ترساند - ماتیلدا - بزرگ)

در کنار یکدیگر قرار گیرند، معنای جمله تغییر نخواهد کرد. تنها پایانه‌های صرفی نشانگر این نکته‌اند که عنکبوت عمه ماتیلدا را ترساند نه بر عکس و اینکه عنکبوت بزرگ است نه عمه ماتیلدا.

واژه‌های دستوری

ابزار رایج دیگری که تا حدی در هر دو زبان انگلیسی و لاتین به کار گرفته می‌شود، استفاده از واژه‌های **دستوری**[۵] است. این واژه‌ها به اصطلاح «واژه‌های تهی» مانند of و by هستند که اغلب تنها برای نشان دادن ارتباط نحوی به وجود آمده‌اند و معمولاً بر شیء مشخص، حالت یا عملی در جهان خارج دلالت نمی‌کنند. برای مثال:

Aunt Matilda was terrified **by** a spider.

The queen **of** Sheba.

Matilda amita **ab** aranda perterrita est.

(است [بود] - ترسانده - عنکبوت - **با** - عمه - ماتیلدا)

تحلیل سازه‌ای[۶]

جمله‌ها صرفاً از واژه هایی که به طور تصادفی در کنار هم قرار می‌گیرند تشکیل نمی‌شوند. به عنوان مثال جملهٔ زیر در انگلیسی

وجود ندارد:

* The large spider terrified aunt Matilda swims of Sheba by a car.

بلکه انگلیسی مانند هر زبان دیگری دارای تعداد محدودی الگوی جملهٔ تکرار شونده است. یکی از روشهای اصولی تجزیهٔ نحوی، شناخت این الگوها از طریق روند جانشینیِ متوالی است. جملهٔ زیر را در نظر بگیرید:

The duck bit the burglar.

در این جمله واژه‌هایی مانند Donald و it را می‌توان جانشین duck و The کرد، بدون آنکه الگوی اصلی جمله تغییر کند. امکان این جانشینی نشانگر آن است که The و duck پیوندی نزدیک با یکدیگر دارندو بخش بزرگتری را تشکیل می دهند. به همین ترتیب، از آنجا که واژه‌های Albert و him را می‌توان جانشین burglar و the کرد، این دو واژه نیز بخش دیگری را تشکیل می‌دهند. بنابراین، در نخستین مرحله، جمله‌ای با پنج بخش اصلی را به صورت زیر که دارای سه بخش اصلی‌تر است خلاصه می‌کنیم. (تصویر ۲۵)

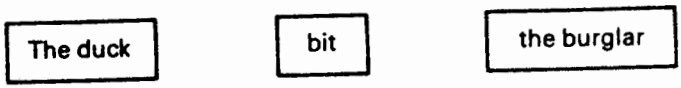

تصویر ۲۵

واژهٔ واحدی مانند slept را نیز می‌توان جانشین دو بخش آخر از سه بخش فوق کرد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که این دو بخش نیز می‌توانند به عنوان بخش واحد بزرگتری در کنار هم قرار گیرند (تصویر ۲۶).

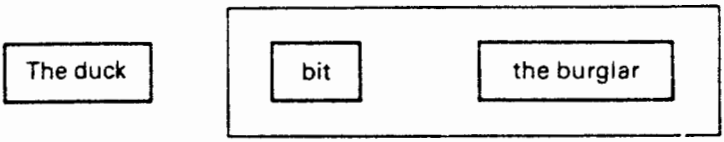

تصویر ۲۶

فرایند زبانشناختی که جمله‌ها را به صورت بالا به بخشهای تشکیل دهندهٔ آنها، یعنی سازه‌ها، تقسیم می‌کند **تحلیل سازه‌ای**[۶] نام دارد. اگر چه این فرایند همیشه به سادگیِ مثال بالا نیست، آزمایش جانشینی در این تحلیل دارای اهمیت اساسی است.

نمودار درختی

لایه‌های پی در پیِ سازه‌های تشکیل دهندهٔ جمله را می‌توان با استفاده از **نمودار درختی**[۷] بوضوح نشان داد. از این جهت نمودار درختی نام گرفته که تقسیمات آن شبیه شاخه‌های درخت است. در یک نمودار درختی، یک جملهٔ پایه، از بالا به پایین به شاخه‌هایی تقسیم می‌شود و بتدریج پیچیده‌تر می‌گردد. (نمودار۲۷).

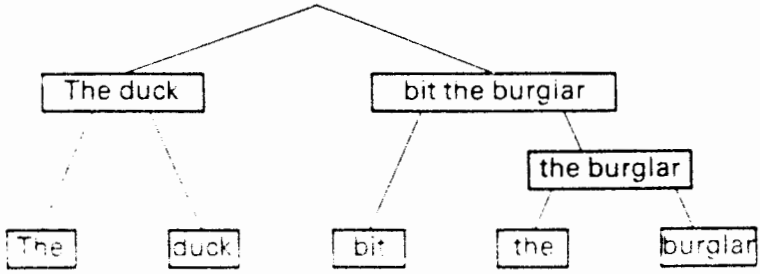

نمودار ۲۷

امتیاز نمودار درختی آن است که هر اتصال یا **گره**[۸] را می‌توان نامگذاری کرد تا ساخت کلی جمله روشن‌تر شود (نمودار ۲۸).

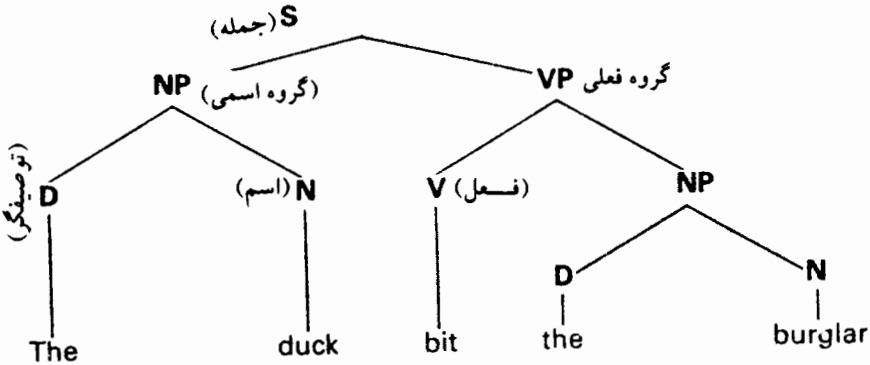

نمودار ۲۸

رابطه‌ها را در نمودار درختی می‌توان به روابط خانوادگی تشبیه کرد (تصویر ۲۹). گرهِ بالاتر **مادر** است و گره‌های شاخه‌هایی که بلافاصله پایین‌تر از او قرار می‌گیرند **دختران** او هستند. دختران یک مادر را **خواهر** می‌نامند. مادر بر گره‌های پایین‌تر از خود **سلطه**[۹] دارد. او بر

دختران **سلطهٔ بلافصل**[۱۰] دارد، اما بر نوه‌ها و نتیجه‌های خود نیز مسلط است.

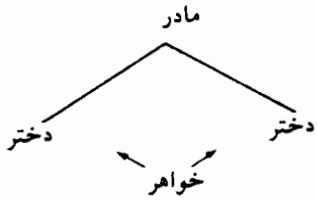

تصویر ۲۹

قواعد باز نویسی

طریق دیگرِ بیان اطلاعات نمودار درختی استفاده از **قواعد باز نویسی**[۱۱] است. هر قاعدهٔ بازنویسی یک قاعدهٔ جانشینی است که در آن، صورت گسترده در سمت راستِ پیکان، جانشین نشانهٔ سمت چپ پیکان می‌شود:

S ⟶ NP VP

یعنی" Vp NP را جانشین نشانهٔ S کنید".

VP ⟶ V NP

یعنی"V NP را جانشین نشانهٔ VP کنید".

NP ⟶ D N

یعنی" N D را جانشین نشانهٔ NP کنید".

بنابراین، ساختار اصلی جملهٔ **The duck bit the burglar** را

می‌توان تنها در سه قاعدهٔ زیر خلاصه کرد:

S ⟶ Np Vp

Vp ⟶ V Np

Np ⟶ D N

سه قاعدهٔ بالا با استفاده از نمودار درختی (نمودار ۳۰) چنین نشان داده می‌شوند:

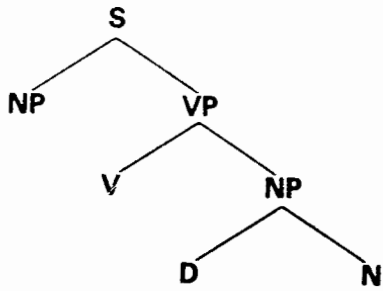

نمودار ۳۰

این قواعد انشعاب را می‌توان با قواعد جایگزینی واژگانی تکمیل کرد:

N ⟶ duck , burglar

V ⟶ bit

D ⟶ The

امتیاز بزرگ قواعد بازنویسی آن است که این قواعد کاملاً صریح هستند و چیزی را مبهم باقی نمی‌گذارند. از آنجا این قواعد گام به گام به طور مکانیکی اعمال می‌شود و هر بار در آنها فقط یک نشانه

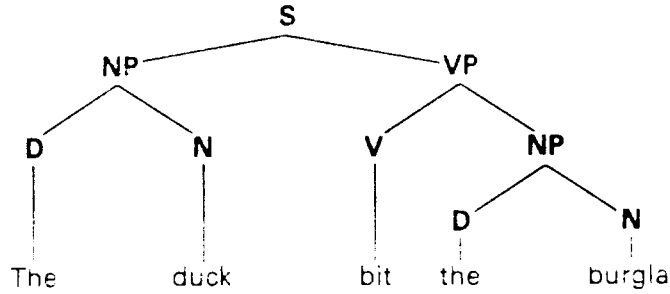

نمودار ۳۱

بازنویسی می‌شود، هرکس حتی اگر زبان انگلیسی را نداند قادر است با استفاده از این قواعد جمله درست و کامل انگلیسی بسازد.

به هر حال، باید توجه داشت که با استفاده از قواعد فوق می‌توان جملهٔ زیر را نیز تولید کرد:

The burglar bit the duck

تغییر معنی اهمیت ندارد، زیرا این زنجیره، جملهٔ کاملاً صحیح انگلیسی است (اگر چه باید قبول کرد که جملهٔ محتملی نیست). قواعد بازنویسی به ما می‌گویند جملهٔ خوش ساخت انگلیسی چگونه است و انتظار نمیرود اطلاعاتی در مورد رفتار احتمالی سارقین در اختیار ما بگذارند.

تشخیص سازه‌ها

همانگونه که مشاهده شد هر جمله را می‌توان به لایه‌های متوالی سازه‌ها تقسیم کرد. به هر حال، همهٔ جمله‌ها را نمی‌توان به سادگی

جملهٔ The duck bit the burglar تجزیه کرد. برای مثال جملهٔ زیر را در نظر بگیرید:

The mouse ran up the clock.

این جمله را چگونه باید تجزیه کرد؟ آیا با این فرض که واژه‌ای مانند climbed را می‌توان جانشین [ran up] کرد، باید هر دو را داخل قلاب واحدی بگذاریم؟ یا [up the clook] را داخل قلاب واحد قرار دهیم، با توجه به اینکه واژه‌ای مانند upwards را می‌توان جانشین این گروه کرد. چنین مسائلی از این طریق قابل حل است که ببینیم آیا گروههای واژه‌های مورد نظر در جای دیگر به عنوان یک سازه بیکدیگر تعلق دارند یا خیر، زیرا واژه‌هایی که در یک جمله به عنوان یک واحد در کنار هم قرار می‌گیرند متحمل است که در جملهٔ دیگری نیز به عنوان یک سازهٔ واحد تکرار شوند. یک راه آزمایش این موضوع، ساختن جملاتی است که در آنها واژه‌های فوق با ترتیب دیگری واقع شوند:

Up the clock ran the mouse.

* The mouse ran the clock up.

از جملات بالا می‌توان دریافت که واژه‌های up the clock را باید به عنوان یک واحد در نظر گرفت، زیرا هنگامی که جملهٔ اصلی جابجا شود، جملهٔ جدید در صورتی که واژه‌های up the clock درکنار هم بمانند جمله‌ای درست و در صورتی که از هم گسسته شوند، جمله‌ای نادرست است. بنابراین، جملهٔ مزبور را می‌توان به شکل زیر تجزیه کرد:

[The mouse] [ran] [up the clock]

و نمودار درختی مانند (نمودار ۳۲) را برای آن رسم کرد.

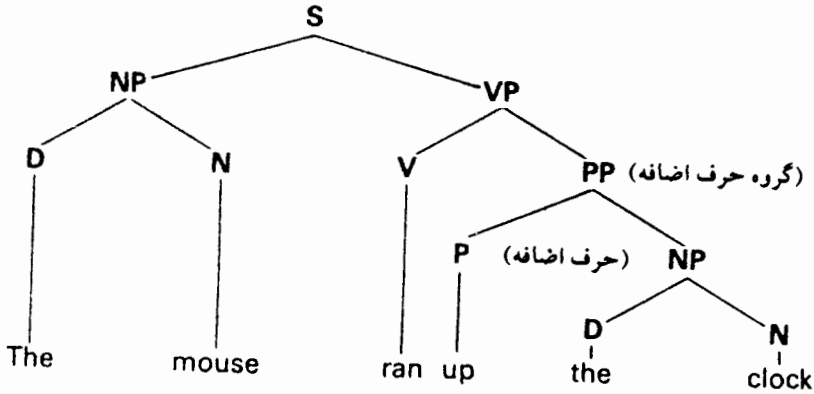

نمودار ۳۲

جمله‌ای که در بالا مورد بحث قرار گرفت باید به گونه‌ای متفاوت با جملهٔ زیر که ظاهراً شبیه آن است تجزیه شود:

The mouse ate up the cheese.

این تفاوت را می‌توان از طریق جابجا کردن جمله نشان داد:

* Up the cheese ate the mouse.

مقایسه کنید با Up the clock ran the mouse

The mouse ate the cheese up.

مقایسه کنید با * The mouse ran the clock up.

بنابراین، جملهٔ دوم را چنین تجزیه می‌کنیم:

[The mouse][ate up] [the cheese]

و نمودار درختی آن را مانند (نمودار ۳۳) با استفاده از گره‌های انشعاب اضافی‌ای مانند VB برای فعل ترکیبی و PRT برای پاره فعل به

صورت زیر رسم کنیم:

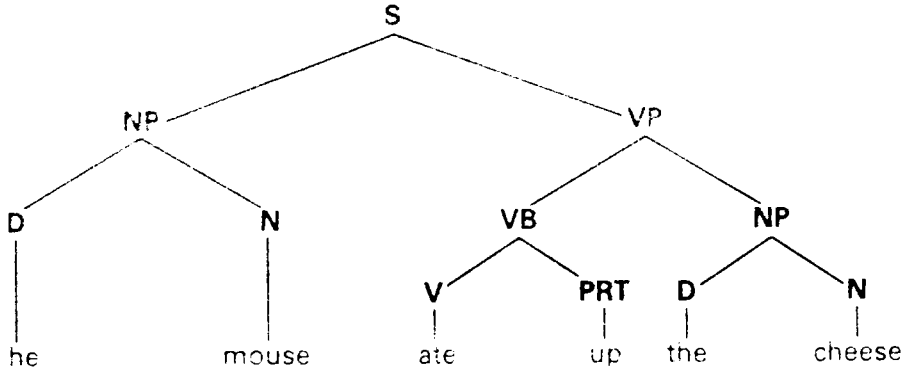

نمودار ۳۳

تشخیص گروه اسمی[۱۲]

از آنجا که تغییرات زبانها در تعداد کمی از الگوهای تکرار شونده محدود می‌شود، امکان وقوع سازه‌ها قابل پیش‌بینی است. بنابراین، در یک زبان مفروض وجود یک سازهٔ خاص را می‌توان با انجام آزمونهای ویژه‌ای تعیین کرد. به عنوان مثال، در زبان انگلیسی گروه اسمی در چند موقعیت خاص تکرار می‌شود. برخی از جایگاههای اصلی که گروه اسمی در آن واقع می‌شود عبارت‌اند از:

الف. در ابتدای جمله قبل از فعل:

The cat ate the canary.

ب. در آخر جمله بعد از فعل:

The canary feared **the cat.**

ج. بعد از by در جملهٔ مجهول:

The canary was eaten by **the cat.**

د. در جملات سؤالی بعد از فعل کمکی:

Did **the cat** eat the canary?

در نتیجه، اگر با گروهی مواجه شویم و شک کنیم که گروه اسمی است یا خیر، می‌توانیم از این آزمونها (و آزمونهای دیگری) استفاده کنیم. برای مثال، جملات زیر را در نظر بگیرید:

Uncle Harry kicked the cat.

Suddenly Harry kicked the cat.

برای تعیین اینکه دو واژهٔ نخست در هریك از جملات بالا یك گروه اسمی را تشکیل می‌دهند یا خیر، می‌توانیم آزمون گروه اسمی را به ترتیب زیر به کار گیریم:

الف. در ابتدای جمله قبل از فعل.

Uncle Harry kicked the cat cat.

Suddenly Harry kicked the cat.

ب. در آخر جمله بعد از فعل:

The cat scratched **uncle Harry.**

* The cat scratched **suddenly Harry.**

ج. بعد از by در جملات مجهول:

The cat was kicked by **uncle Harry.**

* The cat was kicked by **suddenly Harry.**

د. در جملات سؤالی بعد از فعل کمکی:

Did **uncle Harry** kick the cat?

* Did **suddenly Harry** kick th cat?

شکست استفاده از suddenly Harry در اکثر آزمونهای بالا نشان می‌دهد که این دو واژه نمی‌توانند یك گروه اسمی را تشکیل دهند. در حالی که موفقیت‌آمیز بودن کاربرد uncle Harry نشانگر آن است که این دو واژه احتمالاً یك گروه اسمی را می‌سازند.

افزودن الگوهای دیگر

تاکنون قواعد بازنویسی ما تنها به یك ساخت پرداخته‌اند و آن الگویی است که مبنای جملهٔ The duck bit the burglar را تشکیل می‌دهد. حال چند الگوی دیگر را اضافه می‌کنیم.

جملهٔ زیر را در نظر بگیرید:

The duck slept in the bath.

این جمله نیز مانند جملهٔ The duck bit the burglar به دو گروه اصلی اسمی و فعلی تقسیم می‌شود. اما در این جا ساخت گروه فعلی متفاوت است. در جملهٔ The duck slept in the bath بعد از فعل یك گروه حرف اضافه (PP) قرار گرفته است (نمودار ۳۴).

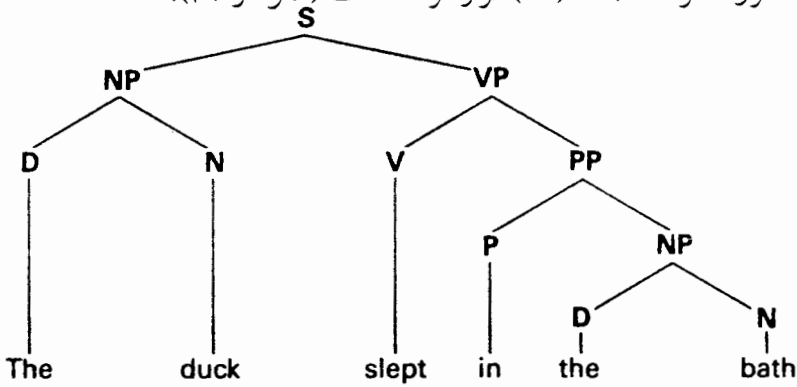

نمودار ۳۴

قواعد بازنویسی دیگری که برای جملهٔ بالا مورد نیاز است عبارتند از:

VP ——→ V PP

PP ——→ V NP

اما گروه حرف اضافه بخش اصلی این ساخت را تشکیل نمی‌دهد و از آنجا که The duck slept خود به تنهایی جملهٔ خوش‌ساختی است، گروه حرف اضافه یک افزودهٔ اختیاری به شمار می‌رود. برای نشان دادن اختیاری بودن آن در قواعد بازنویسی آن را داخل پرانتز می‌گذاریم:

VP ——→ V (PP)

بنابراین، قاعدهٔ بازنویسی بالا مبنای هر دو جملهٔ:

The duck slept in the bath

The duck slept.

را تشکیل می‌دهد. در جملهٔ نخست گروه حرف اضافهٔ اختیاری مورد استفاده قرار گرفته و در جملهٔ دوم حذف شده است.

اکنون جملهٔ دیگری را در نظر بگیرید:

The burglar put the duck in a sack.

ساخت این جمله با ساختهایی که پیش از این مورد بحث قرار گرفت از این نظر متفاوت است که وجود هر دو گروه اسمی و گروه حرف اضافه بعد از فعل الزامی است. (نمودار ۳۵). اگر هریک از آنها حذف شود، جمله نادرست خواهد بود:

* The burglar put the duck.

* The burglar put in a sack.

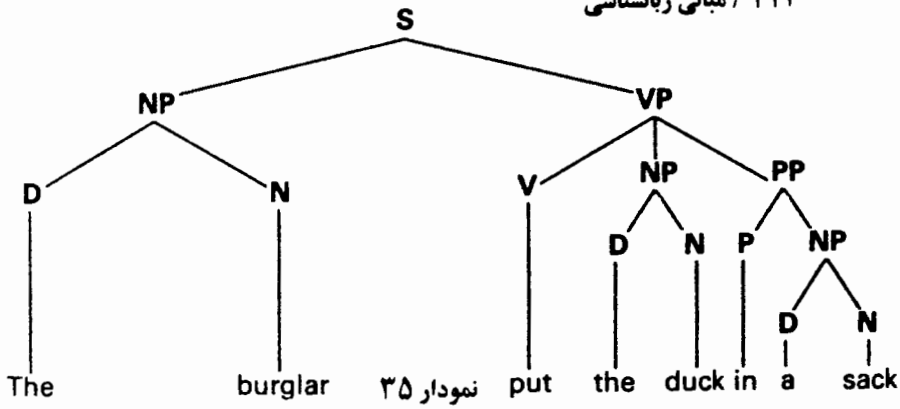

نمودار ۳۵

در این حالت، قاعدهٔ بازنویسی چنین است:

$$VP \longrightarrow V \quad NP \quad PP$$

پس تاکنون برای گروه فعلی در زبان انگلیسی سه قاعدهٔ بازنویسی متفاوت داشته‌ایم:

$VP \longrightarrow V \quad NP$ (The duck bit the burglar)

$VP \longrightarrow V$ (PP) (The duck slept / The duck slept in the bath)

$VP \longrightarrow V \quad NP \quad PP$ (The burglar put the duck in a sack)

بهتر آن است که این سه قاعدهٔ مجزا را با یکدیگر تلفیق کنیم. برای این منظور یك راه آن است که نوع فعلها را شماره گذاری کنیم (V1 برای فعلهایی مانند V2, bit برای فعلهایی مانند V3, slept برای فعلهایی مانند put) و آنها را در یک نوع دیگر قلاب که نشانگر احتمالات گوناگون است به صورت زیر قرار دهیم:

$$VP \rightarrow \left\{ \begin{array}{lll} V1 & NP & \\ V2 & (PP) & \\ V3 & NP & PP \end{array} \right\}$$

قاعده بالا به این معنی است که: «VP را یا به صورت VP V1 یا به صورت (PP) V2 یا به صورت V3 NP PP بازنویسی کنید». اگر قرار باشد این قاعده‌ها تمامی انواع گوناگون گروه فعلی در زبان انگلیسی را شامل شوند، قواعد بازنویسی ما بسیار طولانی و پیچیده خواهند شد. یك راه‌حل دقیق‌تر آن است که قواعد بازنویسی را بسیار ساده کنیم و از آنها در پیوند با فرهنگ با لغت که در آن ساختار مربوط هر فعلی را مشخص می‌کند استفاده نمائیم:

bit V [– NP]

slept V [– (PP)]

put V [– NP PP]

نخست واژهٔ موردنظر نوشته می‌شود، سپس این موضوع که این واژه فعل است. ساختار مربوط به آن نیز در قلابها نشان داده شده است. این خط [–] نشانگر محل افزودن فعل است. بنابراین، [– NP] یعنی اینکه بعد از فعل موردنظر باید گروه اسمی قرار گیرد. در مورد این مدخلهای واژگانی تنها یك قاعدهٔ بازنویسی برای هر سه نوع فعل مورد نیاز است:

VP ⟶ V (NP) (PP)

مفهوم قاعدهٔ بالا این است که: «گروه فعلی از یك فعل تشکیل می‌شود که به دنبال آن به طور اختیاری یك گروه اسمی و یا یك گروه حرف اضافه قرار می‌گیرد». این قاعده همهٔ احتمالاتی را که مورد بحث قرار گرفت در بر می‌گیرد، زیرا هرفعلی را که صرفاً مناسب با ساختار مورد نظر باشد می‌توان در آن قرار داد. برای مثال، فرض کنید هر دو عنصر

اختیاری یعنی گروه حرف اضافه و گروه اسمی مورد نظر باشد. در این صورت، باید فعلی را انتخاب کرد که قبل از گروه حرف اضافه و گروه اسمی قرار می‌گیرد، در این مورد خاص فعل put، به همین ترتیب، در صورتی که تنها فعل را انتخاب کرده باشیم، فقط sleep مناسب است.

در مورد چنین واژگان مبسوطی که می‌توان آن را برای در بر گرفتن سایر طبقات واژه‌ای نیز گسترش داد دیگر به قواعد جانشینی از قبیل V → bit و N → burglar نیازی نخواهد بود.

بدین ترتیب، قواعد بازنویسی و مدخلهای واژگانی را برای جملات زیر چنین خلاصه می‌کنیم:

The duck bit the burglar.

The duck slept.

The duck slept in the bath.

The burglar put the duck in a sack.

الف. قواعد بازنویسی

S ⟶ NP VP

VP ⟶ V (NP) (PP)

NP ⟶ D N

PP ⟶ P NP

ب. واژگان

burglar N

duck N

sack N

bath N

bit V [– NP]

slept V [– (PP)]

put V [– NP PP]

the D

a D

in P

البته اگر داده‌های بیشتری را نیز در نظر بگیریم، اجباراً این قواعد و واژگان پیچیده‌تر هم می‌شوند. مثلاً اگر قرار باشد اسمهای خاص مانند Donald را نیز به شمار آوریم، واژگان باید مشخص کند، کدام اسمها با توصیفگر (D) به کار برده می‌شوند مانند the duck یا a sack و چه اسمهایی با توصیفگر به کار برده نمی‌شوند مانند Donald و نه a Donald. به هرحال، قصد ما نوشتن قواعدی برای جمله‌های بالا بوده است و این کار را حتی‌الامکان به طور خلاصه انجام داده‌ایم.

لایه‌های انشعابها[۱۳]

نمودارهای درختی که تاکنون بررسی شد از لایه‌های نسبتاً محدودی تشکیل شده بودند. اما جملهٔ زیر را در نظر بگیرید:

Maurice took a photograph of a platypus.

زنجیرهٔ a photograph of a platypus بدون شک یك گروه اسمی (NP) است و واژه‌های photograph و platypus اسم (N) هستند. اما عنوان گروه واسطه‌ای که photograph of a platypus را

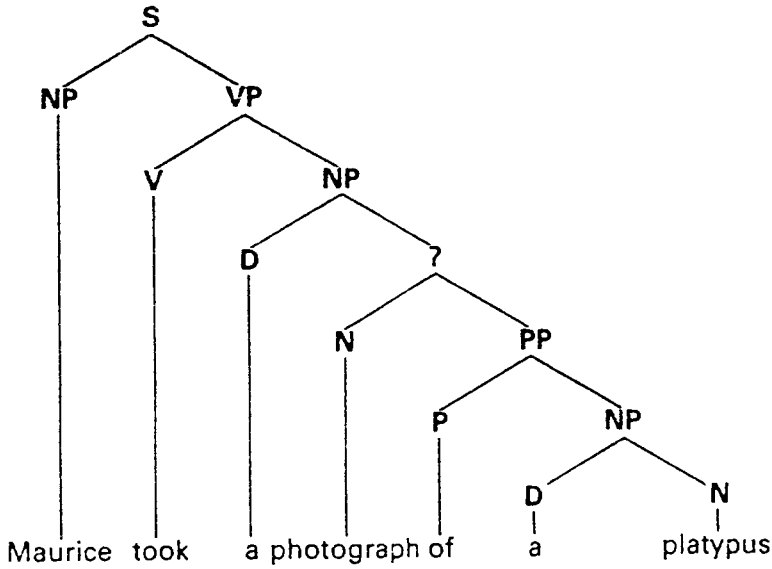

نمودار ۳۶

تشکیل می‌دهد چیست؟ به نظر می‌رسد چیزی بین اسم و گروه اسمی باشد، پس آن را چه بنامیم؟ یك راه‌حل مناسب آن است ک به چیزی که نه اسم است و نه گروه اسمیِ کامل، عنوان N تیره ($\bar{N}$) را بدهیم (به این دلیل آن را N تیره می‌نامیم که بالای N خط تیره قرار دارد). بعضی یک گروه اسمی کامل را N دو تیره ($\bar{\bar{N}}$) نام‌گذاری کرده‌اند. (درنمودار ۳۷ به جای جزئیات گروه حرف اضافه یک مثلث رسم شده است. این روش هنگامی که جزئیات بخشی از جمله به نکتهٔ مورد بحث مربوط نمی‌شوند، مانع اتلاف وقت و فضا می‌گردد).

استفاده از خط تیره یک امتیاز دیگر نیز دارد. گذشته از اسم آن را می‌توان برای صفت (A)، فعل (V) و حرف اضافه (P) نیز به کار

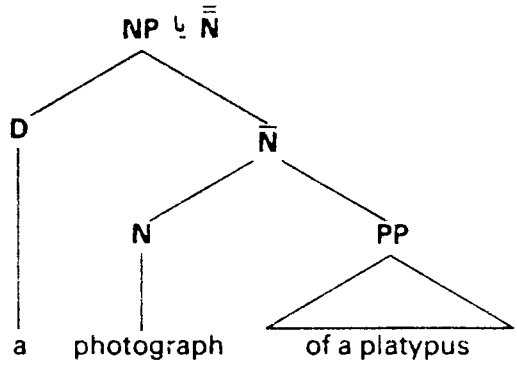

نمودار ۳۷

گرفت. در این صورت، مشاهدهٔ تشابهات ساختاری بین گروههای اسمی گروههای صفتی (AP) گروههای فعلی و نیز گروههای حرف اضافه که تاکنون چندان روشن نبود، آسان می‌شود. در عمل دیده می‌شود که موقعیت **هسته**[۱۴] (واژه اصلی) در یك گروه شبیه موقعیت هسته در گروه دیگری است. به عبارت دیگر، جایگاه اسم در یک گروه اسمی مشابه جایگاه صفت در یک گروه صفتی، فعل در گروه فعلی و حرف اضافه در گروه حرف اضافه است.

برای مثال، ساختار گروه صفتی very proud of a platypus در الگوی انشعابی شبیه گروه اسمی a photograph of a platypus است. در نمودار ۳۸ DEG نشانگر degree (میزان) است.

این روش پرداختن به الگوهای جمله **نحو ایکس تیره**[۱۵] یا **نظریه ایکس تیره**[۱۶] نام دارد و هنوز جزئیات زیادی در مورد آن وجود دارد که باید تشریح شود. مثلاً دراینکه بکارگیری چند لایهٔ تیره سودمند خواهدبود

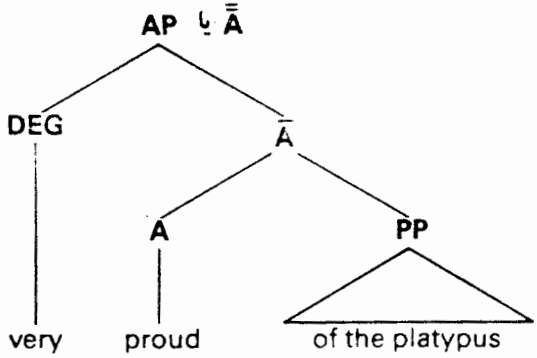

نمودار ۳۸

اختلاف نظر وجود دارد. اما پیداست این نظریه که در آخرین عقاید چامسکی نقش مهمی را دارد، پابرجا خواهد ماند.
(رجوع کنید به قسمت ۱۶)

جمله‌های پیچیده[۱۷]

جمله‌هایی که تاکنون بررسی کردیم، جمله‌های ساده‌ای بودند مانند:

The duck bit the burglar.

The mouse ran up the clock.

اما در عمل، جمله‌های زیادی هستند که ساختارهای جمله‌گونه‌ای به آنها پیوسته یا درون آنها جای گرفته است. این ساختارها در تحلیل جمله‌ها باید تشخیص داده شوند. جملهٔ زیر را در نظر بگیرید:

Archibald played tennis, and Peter went fishing.

در اینجا دو زیرجمله با اهمیت یکسانی وجود دارد که به یکدیگر پیوسته و جملهٔ واحدی را تشکیل داده‌اند. این فرایند **ربط**[۱۸] نامیده می‌شود. به طور نظری تعدای بی‌شماری جمله را می‌توان به یکدیگر ربط داد. مانند:

Archibald played tennis, and Peter went fishing, and Pip played cricket, and Mary washed her hair, and Drusilla climbed the Eiffel tower ...

این جمله را می‌توان به همین ترتیب ادامه داد.

معهذا، جمله‌گونه‌ها تنها از طریق فرایند ربط به یکدیگر متصل نمی‌شوند. در بسیاری موارد جمله‌های فرعی درون یک جملهٔ اصلی جای می‌گیرند. این فرایند را **درونه‌گیری**[۱۹] می‌نامند (شکل ۳۹).

The rumour that dinosaur had escaped worried the public.

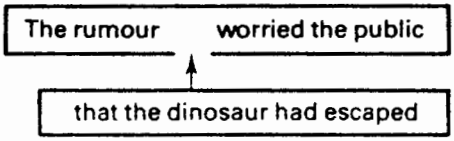

شکل ۳۹

به طور نظری تعداد بی‌شماری جمله را می‌توان درون جملهٔ دیگر جای داد. در جملهٔ زیر یك جملهٔ ساده دو جمله دیگر را در درون خود دارد (شکل ۴۰):

The fact that the rumour that the dinosaur had escaped worried the public is not surprising.

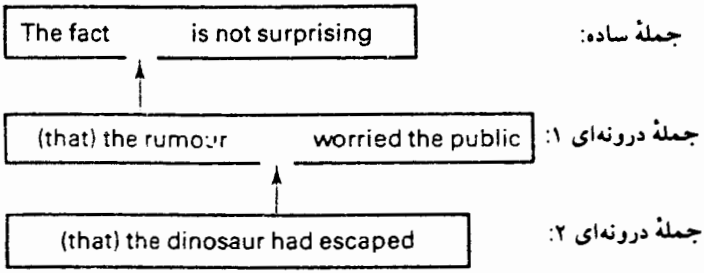

شکل ۴۰

شعر کودکانهٔ زیر مثال دیگری برای فرایند درونه‌گیری است:

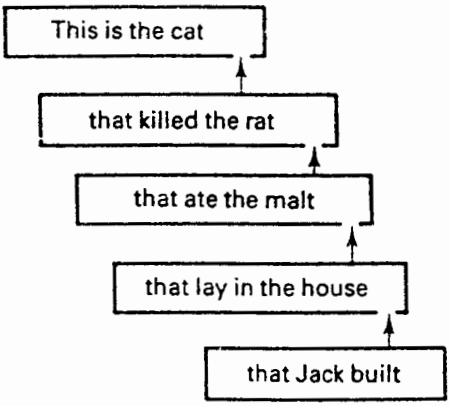

شکل ۴۱

درونه‌گیری و ربط هردو مبین ویژگی مهم زبان، یعنی **تکرار**[۲۰] هستند.

تکرار عبارت است از امکان استفادهٔ مجدد و پی در پی از یک ساختار واحد به‌گونه‌ای که محدودیتی در درازای جمله‌ها وجود نداشته باشد. از این تعریف نکتهٔ مهمی را می‌توان استنباط کرد. تعریف فوق چنین می‌رساند که تهیهٔ فهرست کاملی از تمامی

جمله‌های زبان امکان‌پذیر نیست. باید نظامی از قواعدی را جستجو کرد که زیربنای جمله‌ها را تشکیل می‌دهد.

اگر نشانه‌ای مانند VP را به گونه‌ای بازنویسی کنیم که یك جمله (S) را در بر گیرد، بسادگی می‌توانیم پدیدهٔ تکرار را در قواعد بازنویسی جای دهیم:

VP ——→ V S

این قاعده (که باید با قاعدهٔ گروه فعلی دیگر که پیش‌تر در مورد آن صحبت شد تلفیق شود) تولید جمله‌ای مانند جملهٔ زیر را امکان‌پذیر می‌سازد:

Mavis believes the burglar took the duck.

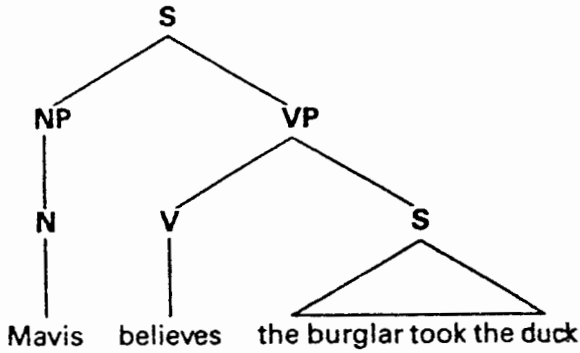

نمودار ۴۲

خود را بیازمائید:

۱. سه روش را که زبانهای مختلف از طریق آنها ارتباط بین واژه‌ای با واژهٔ دیگر نشان می‌دهند، بیان کنید.

۲. **نمودار درختی** چیست و چه فایده‌ای دارد؟

۳. **قواعد بازنویسی** کدام‌اند؟

۴. برای جمله‌های زیر یك نمودار درختی رسم نمائید و قواعد بازنویسی آن را بیان کنید:

The bus ran down dog.

The boy ran down the street.

۶. تفاوت فرایند **ربط** و **درونه‌گیری** چیست؟ مثال بزنید.

پانویس‌ها

1. constituent
2. word order
3. configurational language
4. inflections
5. function word
6. constituent analysis
7. tree diagram
8. node
9. domination
10. immediately dominate
11. rewrite rule
12. NP test
13. layers of branches
14. head
15. X-bar syntax
16. X-bar theory
17. complex sentence
18. conjoining
19. embedding
20. recursion

۸

معنی

مطالعهٔ معنا را معمولاً معناشناسی یا semantics می‌گویند که از اسم یونانی sema به معنی علامت و نشانه، و فعل semaino به معنی علامت دادن، و معنی‌دادن گرفته شده است. زبانشناسی که معنا را بررسی می‌کند می‌کوشد بفهمد چرا بعضی از واژه‌ها و ساختها می‌توانند به ترتیبی قابل قبول از نظر معنایی در کنار یکدیگر قرار گیرند، در صورتی که در مورد برخی دیگر چنین نیست. برای مثال، می‌توان گفت جمله‌های زیر کاملاً صحیح هستند:

My brother is a bachelor.

The camel sniffed the chocolate and then ate it.

The platypus remained alive for an hour after the hunter shot it.

Socrates arrived yesterday.

در حالی که این جمله‌ها قابل قبول نیستند:

* My brother is a spinster.

* The camel swallowed the chocolate and then ate it.

* The platypus remained alive for an hour after the hunter killed it.

* Socrates arrived tomorrow.

جمله‌های بالا همگی از نظر نحوی خوش‌ساخت هستند، یعنی اسم، فعل و امثال آن در جای صحیح خود قرار دارند. اما در آنها تناقض وجود دارد. شنوندهٔ انگلیسی زبان چنین تعبیر می‌کند که گوینده دچار اشتباه شده که در این صورت خواهد گفت:

A brother *can't* be a spinster, you must mean a "bachelor."

زبانشناسانی که به مطالعهٔ معناشناسی می‌پردازند، همچنین می‌خواهند بفهمند که چرا اهل زبان می‌توانند جمله‌ها و عبارتهائی را که معنای یکسانی دارند تشخیص دهند. معناشناسان از خود می‌پرسند مردم از کجا می‌فهمند که جمله‌های:

Indicate to me the route to my habitual a bode.

I am fatigued and I wish to retire.

I imbibed a small amount of alcohol approximately 60 minutes ago.

It has flowed into my cerebellum.

تقریباً معادل این جمله‌ها هستند:

Show me the way to go home.

I'm tired and I want to go to bed.

I had a little drink about an hour ago.

It's gone right to my head.

یکی دیگر از تواناییهای انسان که باید به آن پرداخت این حقیقت است که شنوندگان نه تنها می‌توانند جمله‌های مبهم را تشخیص بدهند، بلکه می‌توانند با استفاده از بافتِ اطراف آن، محتمل‌ترین تعبیر را برگزینند. مثلاً جملهٔ زیر مبهم است:

Visiting great- aunts can be a nuisance.

معلوم نیست که آیا ما با به دیدن عمّه‌ها می‌رویم یا آنها به دیدن ما می‌آیند. امّا اگر کسی با جملهٔ زیر مواجه شود بدون شك خواهد فهمید ما هستیم که به دیدن عمّه‌ها می‌رویم و نه بر عکس.

Visiting great-aunts can be a nuisance: I wish we didn't have to go.

معنی واژه

بدیهی است که مسئلهٔ معنی تا حدّ زیادی به تک‌تک واژه‌ها (یا دقیق‌تر) به **عناصر واژگانی**[1] بستگی دراد. چراکه (همان طورکه در قسمت ششم اشاره کردیم) اصطلاح «واژه» گمراه کننده است. گفتیم که boa constrictor دو واژهٔ نوشتاری است، در حالی که فقط یك عنصر واژگانی به شمار می‌رود. بنابراین، در جمله‌ای مانند:

* My brother is a spinster.

باید معنی brother و spinster را بدانیم تا مشخص شود چرا این

زنجیره قابل قبول نیست.

سه نکتهٔ مقدماتی در مورد معنی واژه را باید مشخص کنیم. نخست اینکه، با واژه‌های به اصطلاح «پر» مثل *باغ وحش*، *سیب*، *پریدن*، *قرمز سروکار* داریم نه با عناصرِ «تهی» مانند *از*، *با*، *که*، در که نقش آنها عمدتاً نشان دادن ارتباط بین واحدهای نحوی است (اگرچه معمولاً وجه تمایز این دو چندان روشن نیست).

دوم اینکه، ما صرفاً به معنیِ توصیفیِ مستقیم می‌پردازیم و از آنچه گاه معنیِ «عاطفی» یا «ضمنی» خوانده می‌شود صرف‌نظر می‌کنیم. مثلاً واژهٔ adolescent را به شخصی اطلاق می‌کنیم که در سنین ببین کودکی و بزرگسالی قرار دارد. در این جا از این حقیقت چشم می‌پوشیم که واژهٔ فوق می‌تواند به طور ضمنی به آدم لجوج، دمدمی، خام و بُلهوس نیز اطلاق شود.

سوّم اینکه، باید بدانیم که معنی دو جنبه دارد. مثلاً معنیِ عنصر واژگانی‌ای مانند درخت راباید از دو جنبه بررسی کرد: نخست به عنوان عنصری در نظام زبان که «معنیِ» آن به روابط آن با واژه‌های دیگر در آن نظام بستگی دارد. دوم اینکه «معنیِ» آن به طبقهٔ خاصی از اشیای قابل تشخیص در جهان خارج بستگی دارد (تصویر ۴۳).

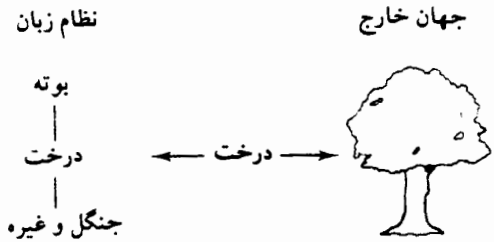

تصویر ۴۳

زبانشناسان این دو جنبه را مکمّل همدیگر می‌دانند: نخست به بررسیِ ارتباط درونیِ[۲] عناصر زبانی می‌پردازند و سپس موضوع بعدی را بررسی می‌کنند.

یک عنصر واژگانی، مانند هر عنصر زبانیِ دیگری، جایگاه خاص خود را در الگوی زبان دارد. زبانشناسان از رهگذر مطالعهٔ ارتباط هر عنصری با عناصر دیگر می‌توانند ساختار کلیّ واژگان زبان را مشخص کنند. در این صورت، آنها باید فراموش کنند واژه‌ای مانند سیب به یک شیء عینیِ قابل تشخیص در جهان خارج دلالت می‌کند و باید تنها بر ارتباط آن با دیگر عناصر زبان تأکید کنند.

حوزه‌های معنایی[۳]

هر زبانی جهان را به گونهٔ متفاوتی تقطیع می‌کند. مسئله این نیست که در یك زبان خاص، تقسیمات فرعیِ حوزه‌های خاصی، نسبت به زبان دیگر بیشتر است (در زبان عربی واژه‌های زیادی برای انواع شتر و در انگلیسی واژه‌های متعددی برای گونه‌های مختلف سگ وجود دارد). مسئله فراتر و پیچیده‌تر از این موضوعات است. مجموعهٔ واژه‌هایی که حوزهٔ خاصی در یك زبان را پوشش می‌دهد، با همان مجموعه واژه‌ها در هیچ زبان دیگری تطابق ندارد، حتی اگر فرهنگ سخنگویان آنها یکسان باشد. این مطلب را معمولاً با مثالِ حوزهٔ واژه‌هایی نشان می‌دهند که به رنگ دلالت می‌کند. انگلیس‌ها و وِیلْزی‌ها در گذشته تقریباً زندگی مشابهی را داشته‌اند. با این حال، واژهٔ ویلزی glas نه تنها حوزه‌ای را که انگلیسیها *آبی* می‌نامند، بلکه

سبز و خاکستری را نیز شامل می‌شود (تصویر ۴۴). به همین دلیل امروزه اغلب مرز سنتی رنگها در ویلزی با انگلیسی اشتباه می‌شود.

ویلزی	انگلیسی
gwyrdd	سبز
glas	آبی
llwyd	خاکستری

تصویر ۴۴

با وجود این، واژه‌های مربوط به رنگ مورد بسیار ساده‌ای است، زیرا طیف رنگها مرز مشخصی دارد. اما اغلب با وضع پیچیده‌تری سروکار داریم. مثلاً ترجمهٔ دقیق جملهٔ The cat sat on the mat. به فرانسه بدون دادن اطلاعات بیشتر در مورد وضعیت محیط، غیرممکن است. باید به طور دلبخواهی تصمیم بگیریم که گربه روی پادری (paillasson)، روی قالیچهٔ کوچك (tapis) یا روی پاتختی (descente de lit) نشسته است. هیچ واژه‌ای در فرانسه دقیقاً معادل mat ، rug یا carpet نیست. برای tapis غالباً در ترجمهٔ rug یا carpet به کار می‌برند.

این مثالها نشان می‌دهند که برای زبانشناسان پرداختن به ساخت واژگانی زبان مهم است نه واژه‌های منفرد. واژهٔ سبز تنها زمانی معنی‌دار می‌شود که در مجموعهٔ واژه‌های رنگ، در پیوند با واژه‌های همجوارش در نظر گرفته شود: سبز به رنگ بین آبی و زرد دلالت

می‌کند. یا ارغوانی بر رنگ بین قرمز و آبی دلالت می‌کند. از نظر معناشناسی، همچنین واجشناسی و نحو، زبان مجموعه‌ای از عناصر پراکنده و اتفاقی نیست، بلکه مانند معمای تکه‌ها است که قطعات آن هریك دقیقاً در جای خود قرار می‌گیرد و جدا از طرح کلی، به تنهایی مفهومی ندارد. به قول *الیوت* ما با موقعیتی مواجه هستیم که:

هرواژه‌ای خانه‌ای دارد

و در جایگاه خویش استقرار یافته تا پشتیبان دیگر واژه‌ها باشد.

(تی. اس. الیوت)

در چنین موقعیتی بهتر آن است که به گروههایی از عناصر واژگانی توجه کنیم که ظاهراً به یکدیگر تعلق دارند. هر عنصری در یک گروه یا مجموعه را تنها می‌توان از طریق جایگاه آن نسبت به سایر اعضای آن گروه یا مجموعه توصیف کرد (تصویر ۴۵). adolescent مرحله‌ای بین child و adult است. cool دمای بین cold و warm است. برای تعداد زیادی از مردم copse به ماهیتی بین tree و wood اشاره می‌کند.

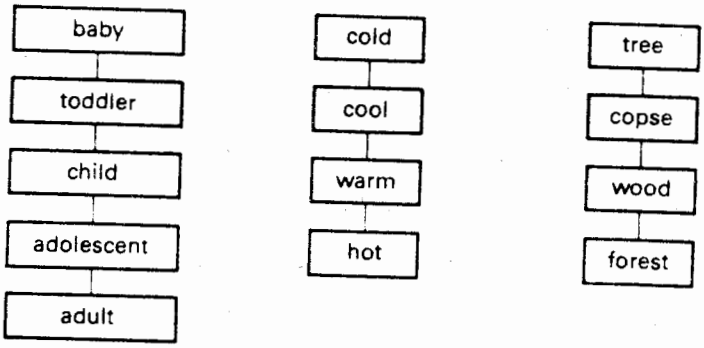

تصویر ۴۵

چنین مطالعه‌ای می‌تواند تصویر مناسبی از چگونگی تقطیع حوزهٔ معنایی خاصی را ارائه دهد. اما نباید تصور کرد که عناصر واژگانی مانند سنگفرشِ صاف و یکدستی حوزه‌های معنایی را می‌پوشانند. در حقیقت، شکافها و همپوشیها بسیاری وجود دارد. چنین شکافهایی در انگلیسی در مورد چیزهای مرده مصداق دارد. مثلاً واژهٔ corpse به معنای جسد انسانِ مرده و carcase به معنای جسد حیوان مرده است. امّا هیچ واژهٔ مشابهی برای گیاهان بی‌جان وجود ندارد. همپوشی شاید مهمترین مسئله باشد. مثلاً واژه‌های cow ، princess و tigress از این نظر همپوشی دارند که هر سه مونث هستند. واژه‌های calf، puppy، و baby از این نظر همپوشی دارند که هر سه جوان و نابالغ هستند و واژه‌های murder، assassinate، و execute هر سه مفهوم کشتن را در بر دارند. حال چگونه باید به این مسئله بپردازیم؟

بررسی همپوشیها

زبانشناسان زمانی امیدوار بودند که تجزیهٔ عناصر واژگانی به اجزای تشکیل دهندهٔ آنها امکان‌پذیر شود. آنها تصور می‌کردند معانی واژه‌ها، مانند واجها (قسمت پنجم)، از تعدادی مؤلّفه‌های اصلی تشکیل شده است. مثلاً واژهٔ bull ممکن است شامل مؤلّفه‌های MALE, BOVINE و ADULT باشد. در مقابل واژهٔ cow که FEMALE , BOVINE و ADULT، و calf که BOVINE NON-ADULT خواهد بود. تقسیم و تجزیهٔ عناصر واژگانی به اجزای

تشکیل دهندهٔ آنها به **تحلیل مؤلفه‌ای**[۲] معروف است. چنین تحلیلی چندان هم ناآشنا نیست. زیرا نظیر آن به طور غیررسمی در فرهنگ لغات انجام می‌گیرد. برای مثال در فرهنگ فشردهٔ آکسفورد واژهٔ mare را به این صورت تعریف کرده‌اند: female of the equine animal قبلاً تصور می‌کردند که تحلیل مؤلفه‌ای خواه و ناخواه پاسخگوی همپوشیها است، زیرا در مورد واژه‌های همپوش می‌توان به مؤلفه‌ای که آشکارا بین آنها مشترک است اشاره کرد: مثلاً tigress, princess, cow به این دلیل همپوشی دارند که دارای یک مؤلفهٔ مشترک FEMALE هستند. چنین تحلیلی را در مورد افعال نیز می‌توان به کار بست.

die	BECOME NOT ALIVE
kill	CAUSE BECOME NOT ALIVE
murder	INTENTIONALLY CAUSE HUMAN BEING BECOME NOT ALIVE
slaughter	INTENTIONALLY CAUSE ANIMATE BEING BECOME NOT ALIVE

به هرحال، متاسفانه زیاد هم درست نیست که بگوییم معنی واژه‌هارا انبوهی از مؤلّفه‌ها و بخشهای کوچک تشکیل می‌دهد. در بهترین شرایط، این به اصطلاح مؤلفه‌ها تنها جزء کوچکی از معنی کل واژهٔ موردنظر را تشکیل می‌دهند، ولی کلّ این نگرش، به غلط چنین می‌رساند که اگر با دقّت بیشتری بررسی کنیم، می‌توانیم همهٔ مؤلفه‌ها را پشت سرهم ردیف کنیم. به‌هرحال، اصطلاحات «مؤلفه» و «تحلیل

مؤلفه‌ای» دیگر از رونق افتاده‌اند. این روزها زبانشناسان اغلب از مشخصه‌های معنایی واژه‌ها صحبت می‌کنند که تا حدودی رضایت‌بخش است، زیرا این مسئله را نمی‌رساند که این ویژگیها سنگ بناهایی هستند که باید روی هم چیده شوند.

مترادفها و متقابلها

برای به دست آوردن شناخت بیشتری از چگونگی تشکیل عناصر واژگانی درون زبان باید رابطه‌های مختلف بین واژه‌ها را بررسی کرد. برای مثال، **مترادفها**[۵] و **متقابلهای**[۶] یك واژه می‌توانند راهنمای خوبی در مورد رابطهٔ آن واژه با بقیهٔ واژگان زبان باشند.

عناصر واژگانی را هنگامی مترادف می‌گویند که بدون تغییردادن معنی گفته بتوان آنها را به جای همدیگر به کار برد، مثلاً:

He *snapped* the twig in half.

He *broke* the twig in half.

زبانشناسان با بررسی عناصر قابل جایگزینی متقابل می‌توانند تصویری کلی از واژه‌های دارای معنیِ یکسان را به دست آورند.

به‌هرحال، باید توجّه داشت که هم معناییِ کامل، نادر است. به عبارت دیگر، بعید است که دو عنصر واژگانی در همهٔ بافتها معنیِ یکسانی داشته باشند. چنین ترادفی گاهی بین عناصر واژگانی رسمی و غیررسمی یافت می‌شود. برای مثال، rubella اصطلاحی است که در متون پزشکی به نوعی بیماری اطلاق می‌شود که عوام آن را German measles می‌نامند. اما معمولاً یك عنصر واژگانی تنها با

بخشی از عنصر دیگر همپوشی پیدا می‌کند. این گونه واژه‌ها فقط در بافتهای خاصی مترادف هستند. اگر دوباره به واژه‌های snap و break نگاه کنیم جملهٔ:

He *snapped* his fingers.

با جملهٔ:

He *broke* his fingers.

هم معنی نیست. اگرچه جملهٔ:

He *broke* the record for 100 metre sprint. جملهٔ قابل قبولی است، اما جملهٔ He *snapped* the record for 100 metre sprint. برای اکثر انگلیسی زبانان غیرمعمول به نظر می‌رسد.

مطالعهٔ متقابلها پیچیده‌تر است، زیرا انواع مختلفی از آنها وجود دارد. به همین دلیل در این جا از اصطلاح «متضاد» استفاده نشده است. بعضی از مؤلفان از واژهٔ متضاد برای همهٔ انواع متقابلها و برخی تنها برای یک نوع استفاده می‌کنند.

مشخص‌ترین نوع متقابلها جفت واژه‌هایی هستند که صورت منفی یکی از آنها بر دیگری دلالت می‌کند:

He is not *married*: he is *single*.

He is not *single*: he is *married*.

نوع دوم متقابلی است که مطلق نیست، اما نسبت به معیارهایی چند نسبی است. مثلاً large، small همیشه نوعی مقایسه را می‌رسانند:

What a large mouse!

(چه موش بزرگی در قیاس با یك موش معمولی)

What a small elephant!

(چه فیل کوچکی در قیاس با یك فیل معمولی)

نوع سوم هنگامی است که یک واژه عکس واژهٔ دیگر است. در این صورت انتخاب یک متقابل خاص از میان متقابلهای دیگر به نگرش ما نسبت به موقعیت بستگی دارد:

I *give* you the book: you *take* the book.

طبقه‌بندی (شمول)[۷]

راه دیگر بررسی ساخت واژگانی توجه به چگونگی طبقه‌بندی عناصر زبان است. برای مثال، در انگلیسی واژه‌های claret و hock زیر عنوان wines و همچنین tea و coffee زیر عنوان beverages طبقه‌بندی می‌شوند. و wines و beverages خود زیر عنوان drinks قرار می‌گیرند.

این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که واژگان زبانها تا حدودی به روش سلسله مراتبی، ساختارها را تشکیل می‌دهند. در تصویر ۴۶ عناصر کلّی‌تر در بالا هستند و عناصر جزئی‌تر، تقسیمات فرعی آنها را تشکیل می‌دهند:

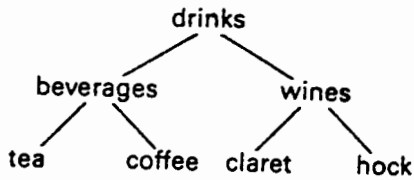

تصویر ۴۶

واژگان انگلیسی در *گنجواژهٔ راجت* به صورت مزبور دسته‌بندی شده‌اند. هر مدخل فهرستی از «معانی مشمول» خود، یعنی عناصر واژگانی را که در ذیل آن قرار می‌گیرند، می‌پوشاند. نقص عمدهٔ این فرهنگ این است که بین گوناگونیهای سبکی و اجتماعی که بر انتخاب واژه‌های هم معنی حاکم هستند تمایزی قائل نمی‌شوند.

مزیت بررسی رابطه‌های مختلف واژه‌ها در این است که اولاً می‌توانیم پیوندهای چند جانبهٔ آنها را دریابیم. ثانیاً می‌توانیم آنها را با علایم منطقی نشان دهیم که در این صورت، قادر خواهیم بود در توصیف خود دقیقتر باشیم. درواقع، بعضی از زبانشناسان ادعا کرده‌اند که کلّ معنی واژه را می‌توان برحسب رابطه‌های منطقی آن با سایر واژه‌ها توصیف کرد.

بی‌مرزی و تشابهات خانوادگی

تاکنون چنین فرض کردیم که واژه‌ها دارای معنایی هستند که همگی بر آن توافق دارند و می‌توان آن را یافت و توصیف کرد. اما این موضوع تنها در مورد بعضی از عناصر واژگانی صدق می‌کند. به نظر می‌رسد در مورد برخی دیگر توافق بر سرِ «معنی دقیق و صحیح» غیرممکن است.

واژه‌های bachelor و tiger را در نظر بگیرید. ابتدا

به فرهنگ *فشردهٔ آکسفورد* مراجعه می‌کنیم. در این فرهنگ bachelor به صورت unmarried man تعریف شده است. اگر کسی بگوید: I met a bachelor and he was married. پاسخ فوری این خواهد بود که: Then he is not a bachelor. یا اگر کسی بگوید: I know a girl who is a bachelor. پاسخ عادی چنین خواهد بود که‌این موضوع غیرممکن است (اگر صحبت از شخص لیسانسیه‌ای نباشد). بنابراین، بدیهی است که واژهٔ bachelor دارای ویژگی مجرد بودن و مذکر بودن است. تحلیل این واژه ساده بود.

حال واژهٔ tiger را بررسی کنیم. تعریف *فرهنگ فشردهٔ آکسفورد* چنین است:

large Asian yellow-brown black-striped carnivorous maneless feline

(جانور بزرگ گوشتخوار از تیرهٔ گربه‌سانانِ بدون یال به رنگ زرد مایل به قهوه‌ای با خطوط راه راه سیاه بر بدن که در آسیا زندگی می‌کند). کدام یک از این صفات، ویژگیهای اصلی هستند؟ شاید گوشتخوار بودن ویژگی چندان اساسی‌ای نباشد، چون می‌توانیم بگوییم که «ببرِ هَری گوشتخوار نیست»، بدون اینکه این پاسخ را بشنویم که: «غیرممکن است، پس دیگر نمی‌تواند ببر باشد». اما ویژگی راه‌راه بودن چطور؟ در این‌جا واکنش مردم متفاوت است. اگر بگوییم «ببرِ هَری راه‌راه نیست» مردم دو نوع واکنش نشان می‌دهند.بعضی می‌گویند «پس ببر نیست». این امر نشان می‌دهد که راه‌راه بودن شرط اصلی ببر بودن است. اما ممکن است برخی دیگر بگویند:

«خوب، ممکن است همان‌طور که توکای زال وجود دارد، ببر زال هم وجود داشته باشد». یا احتمال دارد پاسخ این باشد: «همان‌طور که گربه‌های راه‌راه همیشه بچه‌های راه‌راه به دنیا نمی‌آورند، ممکن است ببری هم باشد که راه‌راه نباشد». برای این دسته از مردم، راه‌راه بودن شرط اساسی ببر بودن نیست.

به‌طور خلاصه، در مورد بعضی از واژه‌ها مثل bachelor در این که کدام ویژگی بخش اصلی معنی آنها را تشکیل می‌دهد تا حدود زیادی توافق نظر وجود دارد، اما در مورد برخی دیگر مثل ببر چنین توافقی در دست نیست.

بی‌مرزی[۸] یا مشخص نبودن مرز معنایی واژه‌ها مشکل دیگری است. بین واژه‌های mug، cup، glass، vase و plate، saucer مرز قطعی و مطلقی وجود ندارد. این واژه‌ها با هم تداخل دارند. مردم به‌طور یکسانی از آنها استفاده نمی‌کنند، چیزی را زمانی vase و همان چیز را زمان دیگری glass می‌نامند. اگر ظرفی آب پرتقال داشته باشد glass، و اگر در همان ظرف گل بگذارند vase نامیده می‌شود.

تشابهات خانوادگی[۹] مشکلات بیشتری را می‌آفرینند. مثلاً واژه‌های مانند furniture به اشیاء بسیاری اطلاق می‌شود که مثل اعضای یك خانواده دارای خصوصیات و ویژگیهای مشابهی هستند. با این حال، نمی‌توان مجموعه‌ای از ویژگیها را تعیین کرد که همهٔ این اشیا را توصیف کند.

این مسائل نشانگر آن است که معانیِ ثابتی را نمی‌توان برای همهٔ واژه‌ها در نظر گرفت. در نتیجه، تفهیم و تفاهیم از طریق آموختن تعاریف ثابت صورت نمی‌گیرد، بلکه انسانها با کمك یك **الگوی اصلی**[۱۰] می‌توانند مقصود همدیگر را درک کنند. مثلاً الگوی اصلی پرنده چیزی شبیه گنجشك است که بال، نوك، پاهای ساقه مانند و توانایی پرواز دارد. پنگوئن یا شترمرغ اگرچه در مقایسه با الگوی اصلی پرنده چندان «طبیعی» نیستند، اما به پرندهٔ اصلی آن‌قدر شبیه هستند که جزو پرندگان به شمار آیند. همین انعطاف‌پذیری این امکان را می‌دهد که موجودات بسیاری زیر عنوان پرنده طبقه‌بندی شوند، حتی طوطی بدون نوك، یك پا و یک بال هم جزو پرندگان محسوب می‌شود.

هنوز مشخص نیست که این‌گونه انعطاف‌پذیری را چگونه باید از دیدگاه زبانشناختی توصیف کرد. برای توصیف مفید و مناسب واژه‌ها باید چنین وانمود کنیم که معانی آنها مشخص و قطعی است، و از طرف دیگر، آگاه باشیم که چنین نیست. محلّ قرارگرفتن نقطهٔ توازن هنوز جای بحث دارد.

معنی جمله‌ها

تا به حال به معنی واژه‌ها پرداختیم. اما در مورد معنی جمله چه مطلبی را می‌توان گفت؟ در حقیقت، معنی واژه‌ها اطلاعات زیادی در مورد معنی جمله در اختیار ما می‌گذارد، چرا که جمله از مجموعه‌ای از واژه‌های منفرد تشکیل می‌شود که با کمك نحو به هم

می‌پیوندند. به همین دلیل، تناقض جمله زیر را، اگر معنی لفظی و صوری در نظر گرفته شود، می‌توانیم دریابیم:

My brothe is a spinster.

این جمله مثل این است که بگوییم:

My male sibiling is an unmarried female که در آن male و female متضاد هستند. به اعتقاد بعضی از زبانشناسان این نوع جمله‌ها «غلط» هستند، چرا که امکان ندارد «واقعیت» داشته باشند. آنها با بررسی شرایطی که تحت آن جمله‌ای «غلط» یا «درست» می‌شود به توصیف معنا می‌پردازند.

آمیزهٔ معنی واژه و نحو نه تنها باعث می‌شود گفته‌های ناهنجار رانپذیریم، بلکه این امکان را به ما می‌دهد که از جمله‌های عادّی نتیجه‌گیری و استنتاج کنیم. مثلاً در جملهٔ:

The cobra killed the rat.

این شناخت که kill ویژگی *باعث مرگ شدن* را دارد موجب این نتیجه‌گیری می‌گردد که *موش صحرایی مرد*. به اصطلاح زبانشناسی جملهٔ *مارکبرا موش صحرایی راکشت* متضمن[11] جملهٔ *موش صحرایی مرد* است. بر همین قیاس، می‌دانیم چنانچه فراتر رویم جملهٔ زیر منتج می‌شود: *موجود جانداری، یعنی یك مار، یك کبرا باعث مرگ موجود جانداری، یعنی یک پستاندار، یک موش شد.*

بسیاری از زبانشناسان عقیده دارند پس از تجزیهٔ واژه به معانی زیربنایی آن باید نهادهای معنایی را به صورت برخی از انواع منطق صوری نشان داد.

نظامهای منطق صوری (به‌طور نظری) می‌توانند فرمولهایی را برای نشان دادن جمله‌های زبانها عرضه کنند و روابط منطقی موجود بین جمله‌ها را به دست دهند. و منطق این امتیاز عمده را دارد که می‌تواند بعضی از ابهامها را بوضوح نشان دهد. برای مثال، ممکن است جملهٔ All the nice girls love a sailor دو معنی داشته باشد. معنی اول می‌تواند چنین باشد «تمام دختران خوب این یا آن دریانورد را دوست دارند. آلیس جو را دوست دارد، مری بِرت را دوست دارد، دزد مونا بیلی را دوست دارد». یا می‌تواند چنین معنی دهد که: «تمام دختران خوب دریانورد بخصوصی را دوست دارند، که نامش جک *تار* است».

در حال حاضر مشخص نیست کدام منطق (از میان منطقهای مورد استفادهٔ کنونی) برای زبان مناسبتر است. یکی از منطقیون به نام ریچارد مونتاگ نظام جدید و امیدبخشی راکه بویژه برای زبان مناسب است ابداع کرده است. رهیافت او به **معناشناسی مونتاگ**[۱۲] شهرت دارد. تعدادی از پژوهشگران دستور گشتاری، برای بررسی بخش معنایی دستور از این نظام استفاده کرده‌اند. هنوز مشخص نیست که این نظام مورد قبول عموم واقع خواهدشد یا رهیافت دیگری متداول می‌گردد.

البته انسانها تنها از راه بررسی روابط منطقی، با معنی سروکار ندارند. بلکه علاوه‌براین، عقل سلیم را نیز به کار می‌گیرند. اگر کسی بگوید «آن دختر، فیل است» نظام منطقیِ محض این جمله را به منزلهٔ امری غیرممکن رد می‌کند. چرا که دختر نمی‌تواند فیل باشد. اما انسان سعی می‌کند دریابد چراگوینده چنین جملهٔ ظاهراً احمقانه‌ای

را بیان کرده است. در قسمت بعد به این موضوع می‌پردازیم که انسان چگونه می‌تواند چنین کاری را انجام دهد.

خود را بیازمائید

۱ ـ زبانشناسان چگونه ارتباط درونی عناصر واژگانی را مطالعه می‌کنند؟

۲ ـ شمول چیست؟ مثال بزنید.

۳ ـ سه گونه مختلف متقابلها را که در زبان یافت می‌شود ذکر کنید.

۴ ـ چرا تعیین یک معنی دقیق برای برخی از واژه‌ها غیرممکن است؟

۵ ـ الگوی اصلی چیست و چرا این مفهوم در مطالعه معنی حائز اهمیت است؟

۶ ـ چگونه می‌توان معنی جمله‌ها را نشان داد؟

پانویس‌ها

1. lexical items
2. internal
3. semantic fields
4. componential analysis
5. synonyms
6. opposites
7. inclusion
8. fuzziness
9. family resemblance
10. prototype
11. entail
12. Montague Semantics

بخش سوم

حلقه‌های برونی

هامپتی دامپتی با لحنی نسبتاً سرزنش‌آمیز گفت: «وقتی من از واژه‌ای استفاده می‌کنم دقیقاً همان معنی را می‌دهد که می‌خواهم، نه بیشتر و نه کمتر.»

لوئیس کارول

۹

استفاده از زبان

در رستوران دانشجویان این آگهی نوشته شده بود:

"This is a self- clearing cafeteria"

با توجه به عبارتهای مشابهی مانند:

self-cleaning oven, self-raising flour و self-righting life boat

آدم انتظار دارد بشقابها و فنجانها خود به خود در گوشه‌ای جمع شوند. با این وجود، اکثر دانشجویان این آگهی را چنین تفسیر کردند که آنها خودشان باید ظرفهای خود را جمع کنند. چرا؟ پاسخ روشن است. آنها عقل سلیم و شناخت خود را از جهان خارج به کار گرفتند تا به معقولترین تعبیر در آن شرایط خاص دست یابند. تعبیری که الزاماً با ساختهای زبانشناختی سازگار نیست.

کاربردشناسی[1]، شاخه‌ای از زبانشناسی است که در آن جنبه‌هایی از معنی مطالعه می‌شود که از طریق نظریه معنائی قابل دستیابی

نیستند. به طور خلاصه به این مسأله می‌پردازد که سخنگویان چگونه از زبان استفاده می‌کنند که تنها با دانش زبانی قابل توجیح نیست. در یك مفهوم محدود، این رشته به چگونگی دستیابی شنونده به معنی موردنظر سخنگو می‌پردازد. و در مفهومی گسترده، در این رشته اصولی کلی که انسان هنگام برقراری ارتباط از آن پیروی می‌کند، مطالعه می‌شود. به همین دلیل گاه به شوخی از کاربردشناسی به عنوان «سبد کاغذ باطله» معناشناسی یاد می‌کنند.

کاربردشناسی با **تحلیل کلام**[۲] همپوشی دارد. تحلیل کلام به تمهیدات گوناگونی می‌پردازد که سخنگویان و نویسندگان به کار می‌گیرند تا از جملات منفرد مجموعه‌ای مرتبط و منسجم حاصل شود.

این رشته‌ها هنوز تقریباً جدید هستند و در اینکه چگونه باید به آنها پرداخت توافق کلی وجود ندارد. این فصل خلاصه رویکردهای سودمند اخیر است.

اصل همکاری

پل گرایس گاه به عنوان بنیانگذار کاربردشناسی به شمار می‌رود. گرایس بر این نکته تاکید می‌کرد که انسان از این جهت می‌تواند به نحو موثر ارتباط برقرار کند که طبعاً حس همکاری دارد. او کوشید تا اصولی را که زیربنای این رفتار همکاری‌جویانه‌اند مشخص کند و چهار قاعده را برای گفتگو ارائه کرد که می‌توان آنرا در یك اصل کلی خلاصه نمود: «روحیهٔ همکاری». این قاعده‌ها در زیر آمده است.

قاعدهٔ کمیت

هنگام گفتگو میزان صحیح اطلاعات را ارائه دهید. چنانچه در یك مهمانی کسی پرسید: «شخصی که همراه باب است کیست؟» پاسخ مبتنی بر همکاری چنین است، «آلیسون، همسر جدیدش»، و پاسخی که برپایه همکاری نباشد پاسخی بسیار کوتاه از قبیل «یک زن» و یا پاسخی بسیار طولانی از قبیل «آلیسون مارگرت جونز فرزند پیتر و مری جونز متولد ۴ ژوئیه ۱۹۷۰، محل تولد کنزینگتون سوری ...» است.

قاعدهٔ کیفیت

راستگو باشید. مثلاً اگر کسی نام حیوان ناآشنائی مانند پلاتیپوس را از شما پرسید، پاسخ صحیح بدهید. اگر نام آن را می‌دانید نگوئید «کوکابورا است» یا «مرغابی است».

قاعدهٔ تناسب

پاسخ متناسب بدهید. مثلاً اگر کسی گفت «شام چه داریم؟» پاسخی بدهید که متناسب با پرسش باشد مانند «ماهی با سیب‌زمینی سرخ کرده»، و نه «میز و صندلی» یا «گل آلاله زرد است».

قاعدهٔ چگونگی

واضح و منظم پاسخ دهید. یعنی، رویدادها را به‌ترتیب وقوع توصیف کنید: برای مثال «هواپیما به طرف باند پرواز حرکت کرد،

سپس برخاست و به سوی غرب رفت» و نه «هواپیما برخاست و به سوی غرب رفت و بطرف باند پرواز حرکت کرد». زیراکه جمله اخیر ممکن است شنونده را سردرگم سازد و نفهمد که واقعاً چه روی داده است.

تا اینجا به نظر می‌رسد اصل همکاری معقول و منطقی است. اما جالب است بدانیم که چه بسیار اتفاق می‌افتد که ما این اصل را زیر پا می‌گذاریم. مثلاً در جواب سؤال: «شام چه داریم؟» بعید نیست که آدم جوابی نظیر «بیلی از پله‌ها افتاد» را بشنود که پاسخ این سؤال نیست. یا در پاسخ سؤالی مثل «چرا پاملا را دوست نداری؟» آدم ممکن است پاسخ «پاملا فیل است» را بشنود که مسلماً حقیقت ندارد.

این‌گونه پاسخها اصل همکاری را نفی نمی‌کنند. بلکه نشان می‌دهند چگونه این اصل به‌نحو موثری عمل می‌کند. مردم چنان به همکاری طرف مقابل گفتگو ایمان دارند که نقض ظاهری یکی از قواعد گفتگو را مهم و آگاهی دهنده تلقی می‌کنند. مثلاً اگر کسی بپرسد: «شام چه داریم؟» و پاسخ ظاهراً نامربوط «بیلی از پله‌ها افتاد» را بشنود، چنین گمان خواهد برد که اطلاعات مربوط به بیلی به‌نحوی مهم است. پس شکافها را با حدس‌هائی مانند «چون بیلی قرار بود شام درست کند، و او از پله‌ها افتاده است، فکر می‌کنم از شام خبری نباشد» پر خواهد کرد. همین‌طور، اگر کسی دروغ آشکاری مانند «پاملا فیل است» را بگوید، شنونده چنین نمی‌پندارد که «این غیرممکن است» بلکه در پی آن برمی‌آید تا بفهمد چرا گوینده چنین نظری را

اظهار کرده است. به‌طور خلاصه، شنوندگان گفته مردم را مطابق با اصل همکاری تعبیر می‌کنند، حتی اگر این اصل بوضوح نقض شود. آنها از گفته‌ها مفاهیمی ضمنی را استباط می‌کنند که در معنی صریح زبانی وجود ندارد.

اِشکال اساسی قواعد *گرایسی* این است که تا حدودی مبهم هستند و **مفاهیم ضمنی محاوره‌ای**[۳] و نتایجی که می‌توان گرفت متعدد و گسترده‌اند. در یکی از تحقیقات اخیر سعی شده است تا نشان داده شود که انسان چگونه می‌تواند آنچه را که متناسب است از میان توده‌ای از استنباطهای ممکن تمیز دهد.

اَعمال گفتار

وقتی زنجیره‌ای از واژه‌ها گفته می‌شود، گوینده معمولاً سعی می‌کند به نتیجه‌ای دست یابد، نتیجه‌ای که در پاره‌ای موارد می‌تواند از طریق یك عمل حاصل شود. مثلاً واژه‌های «برو عقب» همان معنی عمل هل دادن را دارد. اعلام رای قاضی به صورت: «من شما را به پنج سال زندان محکوم می‌کنم» صرفاً زنجیره‌ای از واژه‌ها نیست، بلکه همان اثری را دارد که گویی شخصِ قاضی محکوم را به زندان برده و در را روی او قفل کرده است. خلاصه اینکه بسیاری از گفته‌ها تا اندازه‌ای به منزلهٔ اعمال هستند. اگر این استدلال ادامه پیدا کند می‌توان اثبات کرد که تمام گفته‌ها نوعی عمل هستند. حتی یك گفته عادی مثل «گل بنفشه آبی است» می‌تواند نوعی عمل خاص باشد، عملِ بیان کردن:

(من بیان می‌کنم که:) *گل بنفشه آبی است.*

این دیدگاه کلی با عنوان **نظریه عمل گفتار**[۴] شناخته شده است، و روش دیگری است که فلاسفه و زبانشناسان به کار بسته‌اند تا شیوه‌های استفادهٔ انسان از زبان را طبقه‌بندی کنند. در این روش زبان معادل سایر اعمالی که انسان انجام می‌دهد تلقی شده است.

طرفداران نظریه عمل گفتار، نخست، سعی می‌کنند فهرستی از اعمال گفتار ممکن را از قبیل **بیان کردن، سؤال کردن، درخواست کردن، امر کردن، قول دادن** و غیره تهیه کنند. این فهرستها بسته به نویسنده‌های مختلف متفاوت است. اما محور کلی آنها اغلب یکسان است. بیان کردن، سؤال کردن و امر کردن هسته اصلی این فهرست را تشکیل می‌دهند.

(من بیان می‌کنم که:) *هوا سرد است.*

(من از شما سؤال می‌کنم:) *ساعت چند است؟*

(من به شما امر می‌کنم:) *دور شوید!*

نمونه‌های بالا **اعمال گفتار مستقیم**[۵] هستند. یعنی عمل بطور صریح و با استفاده از واضحترین ابزار زبانشناختی بیان شده است.اما بسیاری از اعمال گفتار غیرمستقیم هستند. از این نظر که ساختار نحوی آنها مربوط به عمل دیگری است. مثلاً در همه جمله‌های زیر قصد گوینده امر کردن است، ولی فقط جمله اول ساختار امری دارد:

برو بخواب!

از وقت خواب شما نگذشته است؟

شما بایستی ساعتها پیش می‌خوابیدید.

پس جملهٔ اول عمل گفتار مستقیم و جملات دوم و سوم **اعمال گفتار غیرمستقیم**[۶] هستند.

حال اگر هرعمل گفتار می‌تواند ساختار نحوی مربوط به عمل دیگر را داشته باشد، مردم چگونه تشخیص می‌دهند مقصود کدام عمل گفتار است؟ شاید جواب در مشخص کردن شرایط آمادگی یا **شرایط مقتضی**[۷] باشد - شرایطی که مناسب تعبیر گفته‌ای به نوعی عمل گفتاری خاص باشد. مثلاً چنانچه دستوری صادر می‌شود باید شنونده توانائی جسمی انجام آن را داشته باشد و بتواند اشیاء مربوط را شناسائی کند. حتّی همین مشخص کردن نسبی شرایط مقتضی برای امرکردن باعث می‌شود شخص بتواند امر "Pick up that book!" و "That book oughtn't to be on floor" را به عنوان امرهای صحیح و امر "Go jump in the lake!" و "Gird up thy loins" را به عنوان امرهای کاذب تلقی کند.

در صورتی که می‌توانستیم شرایط مقتضی را برای هرنوع عمل گفتار شناسائی کنیم، گامی در جهت شناخت چگونگی استفاده انسان از زبان برداشته می‌شد - ولی پرواضح است که اعمال گفتار مستقیم و غیرمستقیم به شرایط اجتماعی بستگی دارد. در انگلیسی بریتانیائی، شخص هرچه به معیارهای ادب نزدیکتر شود اعمال گفتار غیرمستقیم‌تر می‌شوند. یک دستور مودبانه به‌ندرت بطور مستقیم گفته می‌شود. از سه جمله زیر، اولی یک دستور مستقیم است که شاید فقط به کودک گفته شود.

در را ببند!

ممکن است خواهش کنم در را ببندید؟

اینجا چه بادی می‌آید!

این موضوع خیلی اوقات باعث سردرگمی خارجی‌ها می‌شود. مهمانی با حیرت می‌پرسید: چرا وقتی گفتم "Pass the salt" آن مرد ناراحت شد؟! بنابراین مطالعه اعمال گفتار از این لحاظ با جامعه‌شناسی زبان همپوشی دارد.

چارچوبهای ذهنی

رشته **هوش مصنوعی**[۸] در این‌باره که مردم چگونه حرف یکدیگر را می‌فهمند، رویکردی دیگر دارد و طرح‌هائی را درخصوص چگونگی تقلید سیستم‌های هوشی درکامپیوترها ارائه داده است.

مسئله اساسی دریافتن این نکته است که چگونه می‌توان کامپیوترهائی ساخت که از عهده تحلیل گفتگوهای مبهم و ظاهراً نامربوط برآید مانند:

فروشنده: Pink sinks are the latest fashion, madam

مشتری: My dish - washer's red.

راه‌حلی که برای کامپیوتر ارائه شده می‌تواند مورد استفاده انسان نیز قرار گیرد. به نظر بعضی، شناخت احتمالاً به شکل موقعیتهای کلیشه‌ای یا **چارچوب‌ها**[۹] ذخیره می‌شود. این چارچوبهای محفوظ در ذهن با واقعیت موجود تطبیق داده می‌شوند، به این جهت در صورت لزوم قابل تغییراند. برای مثال، شخص ممکن است چارچوبی را که نمایانگر یك آشپزخانه نمونه است در ذهن داشته باشد

و در این چارچوب نیز جاهای خالی برای سینی ظرف‌شوئی، چراغ‌گاز، ماشین ظرف‌شوئی و غیره، وجود داشته باشد. جمله‌های به‌ظاهر نامربوط مثل گفتگوی بالا زمانی که نسبت به «چارچوب آشپزخانه» درنظر گرفته شود، در ذهن شخص کاملاً مربوط و مرتبط خواهد بود. افزون بر این، در این گفتگو، سخنگویان بدون شک میزان مشخصی آگاهی دو جانبه دارند، از این نظر که هردو طرح مشابهی از چارچوب آشپزخانه در ذهن دارند. بنابر این یك شیوه دیگر پرداختن به کنش متقابل انسان، مشخص کردن چارچوبهای مربوط و آگاهی دوجانبه‌ای است که در طرفین گفتگو وجود دارد.

تحلیل کلام

تاکنون بر مواردی تاکید کرده‌ایم که مردم منظور یکدیگر را از گفته‌های کاملاً نامربوط درک می‌کنند. معهذا، انسان الزاماً از زبان بطور گسسته و بدون ترتیب استفاده نمی‌کند. درگفتار و نوشتار ابزاری بکار گرفته می‌شود تا گفته‌های گوناگون به هم پیوند بخورند و یك مجموعه یك پارچه را بوجود آوردند.

دو شرح زیر راکه در مورد غذای جرج است با هم مقایسه کنید:

A. George ate the curry with delight. Curry had always been George's favourite food. The curry was subtly flavoured. George detected hints of cumin and coriander in the curry. Cumin and coriander are George's favourite spices.

B. George ate the curry with delight. This type of food had always been his favourite. The dish was subtly flavoured, and in it

he detected hints of his favourite spices, cumin and coriander.

هر دوگونه تا آنجا که به محتوای معنائی مربوط می‌شود با هم یکسان هستند، و از نظر ساخت هم تقریباً شبیه‌اند. معهذا تفاوت بسیاری بین آنها وجود دارد. دومی از نظر سبك بهتر و به گوش آشناتر است. به نظر می‌آید اولی جمله به جمله و بدون توجه به تاثیر کلی نوشته شده است. در شرح دوم تمهیدات گوناگونی به کار گرفته شده است تا جمله‌ها به‌هم مربوط شده و مجموعه‌ای منسجم بوجود آید. واژه‌هائی مثل The dish, This type of food و ضمیر it بار دوم جانشین واژه curry شده است. به‌همین ترتیب ضمیر he جانشین George شده، و در جای دیگر ترتیب واژه‌ها تغییر کرده تا متن سلیستر شود مانند it و in که در اول جمله آمده است. علاوه بر این بعضی از جمله‌ها نیز با هم پیوند خورده‌اند.

تحلیل کلام مطالعه‌ای است که به این موضوع می‌پردازد و با **سبك‌شناسی**[۱۰] که مطالعه زبانشناسی و ادبیات است تداخل پیدا می‌کند. تمهیداتی که یکنواختی جریان ارتباط را حفظ می‌کنند بویژه در زبان نوشتار اهمیت دارند، زیرا کسی برای روشن ساختن نکات مبهم حضور ندارند. معهذا بسیاری از این تمهیدات در گفتگوهای روزمره نیز به کار گرفته می‌شوند. دوگونه متفاوت از یك گفتگوی یکسان را در نظر بگیرید:

A. Edna: Someone ought to lock up Fred.

Minnie: Fred is a disgrace.

Edna: Someone caught Fred peeping at the new lodger

through the bathroom window.

Minnie: What is the name of the new lodger? Is the name of the new lodger Arabella or Annabel?

B. Edna: Fred ought to be locked up.

Minnie: That man's a disgrace.

Edna: He was caught peeping through the bathroom window at the new lodger.

Minnie: What's her name? Is it Arabella or Annabel?

درگونه اول اگر چه جمله‌ها صحیح و بدون اشکال هستند، اما خشک، رسمی و نامانوس بنظر می‌رسند گونهٔ دوم خیلی بیشتر شبیه یك گفتگوی معمولی است و دارای تمهیداتی شبیه نثر مربوط به جرج است. مثلاً ضمیر he و that man به جای Fred بکار رفته است. جمله سوم به مجهول تبدیل شده است تا Fred را محور توجه قرار دهد، و به این ترتیب نتیجه کلی این است که تمام گفتگو به‌صورت یک مجموعه منسجم درآمده است. این کاری است که اهل زبان به‌طور خودکار انجام می‌دهند در حالیکه این مهارت باید به زبان‌آموزان آموخته شود، زیرا جزئیاتِ این تمهیدات در هرزبانی فرق می‌کند.

رعایت‌نوبت

گفتگو صرفاً وصل کردن جملات به یکدیگر نیست. بلکه اساساً در یک چارچوب قراردادی جای می‌گیرد. «گفتگو»ی زیر را در نظر بگیرید:

Mother: And how's my pretty little darling then?
Baby: Ugh ...Ugh.
Mother: O what a nice bit of wind that was! You must be feeling better!
Baby: Goo, goo.

این «گفتگو»ی کوتاه یک حقیقت مهم را در مورد گفتار انسان آشکار می‌کند: اشخاص به‌نوبت صحبت می‌کنند. حتی اگر یکی از طرفین نتواند صحبت کند دیگری وانمود می‌کند که نوبت طرف مقابل به‌سر رسیده است. اما از پدیده رعایت نوبت صرف نیز می‌توان فراتر رفت و علاوه بر آن، چگونگی ادامهٔ یك گفتگوی معمولی را توصیف کرد. درواقع، هنگام گفتگو سخنگویان بنوعی در یک مراسم اجتماعی شرکت دارند که تا حدودی قراردادی است. در یک گفتگو، گفته‌ها اکثراً بصورت دوتائی واقع می‌شوند که گاهی به **جفتهای مجاور**[۱۱] و یا **رد و بدل‌ها**[۱۲] معروف‌اند. برای مثال:

پرسش : What's the time?
پاسخ : Ten past three.
درود : Hi, Jo.
درود : Why hallo Bill.
تعارف : Would you like a cup of coffee?
قبول : Yes, Please.
عذرخواهی : I'm terribly sorry.
کوچک‌شماری: Please don't mention it.

البته گفته‌ها الزاماً نباید دوتائی باشند گفته‌های سه‌تائی هم رایج هستند. مثلاً

پرسش : What's the time?
پاسخ : Ten past three
سپاس : Thanks.

بدین‌ترتیب گفتگوها دارای یک چارچوب قابل پیش‌بینی هستند. آنچه در گفتگو ردوبدل می‌شود از گونه‌های معمول انتخاب می‌شود. آنچه یك گوینده در یك موقعیت خاص برمی‌گزیند به شرایط اجتماعی بستگی دارد. این مطالعه در سالهای اخیر بخشی از جامعه‌شناسی زبان را تشکیل داده است که در قسمت بعد به آن می‌پردازیم.

خود را بیازمائید

۱ ـ کاربردشناسی چیست؟

۲ ـ چهار قاعده گفتگو که اصل همکاری را تشکیل می‌دهند کدام‌اند؟

۳ ـ نظریه عمل گفتار چیست؟

۴ ـ «چارچوب» ها چیستند؟

۵ ـ دو روش را توضیح دهید که بتوان با استفاده از آنها نثر را منسجم‌تر کرد.

۶ - منظور از جفتهای مجاور چیست؟ دو مثال بزنید.

پانویس‌ها

1. pragmatics
2. discourse analysis
3. conversational implicatures
4. speech act theory
5. direct speech acts
6. indirect speech acts
7. felicity conditions
8. artificial intelligence
9. frames
10. stylistics
11. adjacency pairs
12. exchanges

۱۰

زبان و جامعه

جامعه‌شناسی زبان را غالباً مطالعهٔ زبان و جامعه تعریف کرده‌اند. در حالی که بسیاری از زبانشناسان در پی یافتن وحدت در کثرت زبانهای انسانی هستند، جامعه‌شناسان زبان سعی بر تحلیل عوامل اجتماعی دارند که به این گوناگونی زبانها منتهی می‌شود. خلاصه اینکه، جامعه‌شناسان زبان به تفاوتهای زبانی، و بویژه به گوناگونی در یك زبان خاص، علاقه‌مند هستند.

مفهوم زبان

شاید نخستین پرسشی که برای جامعه‌شناسان زبان مطرح می‌شود این باشد که «زبان چیست»؟ آیا می‌توان آن را با معیارهای جغرافیایی تعریف کرد؟ آیا می‌توان زبان را با ملیّت یکسان پنداشت؟ یا زبان را باید برحسب قابلیت فهم متقابلِ گویندگان آن تعریف کرد؟

ظاهراً پاسخ همهٔ این پرسشها منفی است. تعریف زبان برحسب معیارهای جغرافیایی، انگلیسی بریتانیایی، استرالیایی و امریکایی را از هم متمایز می‌کند، که مسلماً این امر معقول نخواهد بود. ملیت نیز مفهوم مبهمی است که به زبانی که شخص صحبت می‌کند چندان بستگی ندارد. برای مثال، بسیاری از کلیمیهای شوروی با اینکه روسی صحبت می‌کنند خود را اساساً یهودی می‌دانند. قابلیت فهم متقابل هم کمك چندانی نمی‌کند، زیرا یك گلاسکویی و یک کاکنی مشکل‌تر منظور یکدیگر را می‌فهمند تا یك آلمانی و یک هلندی که به دو زبان متفاوت صحبت می‌کنند.

هیچ معیار عینیِ زبانشناختی هم در دست نیست که بتوان آن را به کار گرفت. در مورد زبانهای آلمانی و هلندی نه تنها قابلیت فهم متقابل امکان‌پذیر است، بلکه این دو زبان از نظر ساختار بسیار به یکدیگر شبیه‌تراند تا به اصطلاح برخی از گویشهای زبان چینی.

به دلایلی که ذکر شد جامعه‌شناسان زبان ترجیح می‌دهند به جای اصطلاح «زبان» از مفهوم **جامعهٔ زبانی**[1] استفاده کنند. جامعهٔ زبانی عبارت است از هر گروهی از مردم که گمان می‌کنند به زبان یکسانی سخن می‌گویند. در نتیجه، آلمانی و هلندی را باید دو زبان جداگانه پنداشت، زیرا با وجود تشابهاتی که بین آنها وجود دارد، هلندیها گمان می‌کنند به زبان هلندی سخن می‌گویند و آلمانیها به زبان آلمانی. و نیز همهٔ گویشهای چینی باید به عنوان یك زبانِ واحد طبقه‌بندی شوند، زیرا با وجود اختلافات عمیق، همهٔ گویندگان آنها گمان می‌کنند چینی صحبت می‌کنند.

گویش و لهجه

در یك جامعهٔ زبانی گونه‌های متفاوت زبانی وجود دارد. گفتار اعضای یک جامعهٔ زبانی برحسب عواملی از قبیل موقعیت جغرافیایی، سن، شغل، پایگاه اجتماعی و اقتصادی، گروه نژادی و جنسیت فرق می‌کند.

مشهودترین گونهٔ تنوع در یک جامعهٔ زبانی استفاده از **گویشهای**[۲] متفاوت است. گویش معمولاً به یك منطقهٔ جغرافیایی خاص مربوط می‌شود مثل گویشهای *کاکنی* و *جُودی* در زبان انگلیسی که به ترتیب در لندن و تینساید به کار می‌روند. اصطلاح گویش صرفاً به تفاوت در تلفظ محدود نمی‌شود. مثلاً گویش لانکشایر از نظر نظام آوایی، نحو و واژگان با انگلیسی معیار متفاوت است و در آن عباراتی مانند I don't want for to go و summat به جای something و nowt به جای nothing وجود دارد. انگلیسی امریکایی با نوآوریهای واجی مثل واکه‌های خیشومی و ساختارهایی مانند:

He said for you not to be worry, I kinda figured maybe

گویش دیگری است که با انگلیسی بریتانیایی متفاوت است.

متأسفانه اصطلاحات گویش و **لهجه**[۳] در کاربرد روزمره با یکدیگر اشتباه می‌شوند. لهجه تنها به اختلاف در تلفظ محدود می‌شود. مثلاً ممکن است یك اسکاتلندی و یك نفر اهل لندن، انگلیسی را با لهجه‌های متفاوتی صحبت کنند. امّا اگر نظام زیربنایی و واژگان یکسان باشد، آنها به گویش یکسانی سخن خواهند گفت. در

حقیقت، اگرچه هنوز لهجه‌های محلی زیادی در بریتانیا یافت می‌شوند، گویشها به دلیل تأثیر آموزش و پرورش، رادیو و تلویزیون در شرفِ نابودی هستند.

سبکهای اختصاصی[۲] (سیاق[۵])

گوناگونیهای زبانی در یک منطقهٔ خاص جغرافیایی برای جامعه‌شناسان زبان جالب‌تر است. این تنوع بر دو نوع است. گوناگونی درگفتار شخصِ واحد، وگوناگونی درگفتار مردم. این دو با یکدیگر ارتباط متقابل دارند و اغلب متمایز کردن آنها امکان‌پذیر نیست. به هر حال بهتر است با بررسیِ تنوع در گفتار شخص واحد شروع کنیم.

هر اهل زبانی معمولاً به چند سبک متفاوت گفتار تسلط دارد (که گاهی سیاق نامیده می‌شود). این سبکها برحسب اقتضای موقعیت تغییر می‌کنند. برای مثال، شخص واحد می‌تواند از هر سه جملهٔ زیر برحسب موقعیت استفاده کند.

1. I should be grateful if you would make less noise.
2. Please be quite.
3. Shut up.

این گفته‌ها از سبك رسمیِ «بالا» تا سبک غیررسمیِ «پایین» متفاوت‌اند. باید توجه داشت که در انگلیسی استفاده از سیاقِ نامناسب باعث شوخی و خنده می‌شود. برای مثال:

Scintillate, scintillate, globule lucific,

Fain would I fathom thy nature specific.

در این مثال استفاده از سبك رسمی برای «ترجمهٔ» یك بیت شعر با حال و هوای غیررسمیِ شعر کودکانهٔ زیر اسباب تفریح شده است:

Twinkle. twinkle, little star.

How I wonder what you are.

سنجه یا میزان رسمی - غیررسمی با متغیر دیگری همپوشی پیدا می‌کند و آن موضوع گفتگو است. بسیاری از مشاغل و حرفه‌ها واژگان و (در برخی موارد) نحو ویژهٔ خود را دارند. در مورد بازیهایی که با توپ انجام می‌شود، شخص باید بداند «صفر» را در کریکت a duck، در تنیس love و در فوتبال nil می‌گویند. از طرف دیگر، زبان تبلیغات و عناوین و تیترهای روزنامه‌ها و مجلاّت واژگان تقریباً معمولی اما نحو ویژه‌ای دارند. در هر دو مورد افعال حذف می‌شوند. برای مثال، تبلیغ لوازم آرایش:

Musk. The missing link between animal and man.

Earthy. Primitive. Fiercely masculine.

استفاده از سبکِ نامناسب در انگلستان یک خطای بزرگ اجتماعی محسوب نمی‌شود، و اغلب، همپوشیهای زیادی بین استفاده از سبکهای مختلف وجود دارد. برای مثال، فرقی نمی‌کند که همسایه‌ای بگوید hello یا good morning. اما در بعضی از فرهنگها شرایط اجتماعی سخت‌گیریها و محدودیتهای بیشتری را می‌طلبد. نمونهٔ افراطیِ آن در جاوه یافت می‌شود که جامعه به سه گروه اجتماعی

متمایز تقسیم می‌شود. اشراف در رأس هرم اجتماع قرار دارند. شهرنشینان طبقهٔ متوسط و کشاورزان پایین‌ترین طبقهٔ اجتماع هستند. هر یك از این گروهها سبك گفتار مشخصی از آنِ خود دارند. اشرافی که یکدیگر را کاملاً نمی‌شناسند و شهرنشینانی که یک مقام دولتی را خطاب می‌کنند، از گفتار سطح بالا استفاده می‌کنند. شهرنشینانی که با هم دوستی نزدیکی ندارند و کشاورزانی که مافوقِ خود را خطاب می‌کنند، از گفتار سطح متوسط استفاده می‌کنند. کشاورزان، دوستان صمیمی در هر سطحی و اشراف یا شهرنشینان هنگام خطاب کردن به کشاورزان از پایین‌ترین سطح گفتار استفاده می‌کنند. بعلاوه، این سبکی است که والدین برای صحبت با فرزندان خود به کار می‌گیرند. بنابراین، اولین سبکی که همهٔ کودکان جاوه‌ای فرامی‌گیرند، پایین‌ترین سطح گفتار است. به‌هرحال، همزمان با رشد کودکان از آنها انتظار می‌رود زبان خود را هنگام گفتگو با والدین خود به زبان رسمیتری تغییر دهند، گرچه والدین آنها هنوز هم به همان پایین‌ترین سطح زبانی با آنها سخن می‌گویند.

قبیلهٔ *سوبانن* در فیلیپین نمونهٔ دیگری است که در آن بکارگیری سبك مناسب بسیار اساسی است. برای مثال، اگر کسی مشروب بخواهد تنها کافی نیست معادل جملهٔ **Please, may I have a drink** را به زبان سوبانن ادا کند. با ادای این جمله، اگر چه ممکن است گوینده به خاطر تسلط به زبان سوبانن مورد تحسین واقع شود، اما به او مشروب نمی‌دهند. خوردن مشروب، مخصوصاً آبجو، مستلزم تشریفات زیادی است و مراحل زیادی دارد. هر مرحله‌ای سبك گفتار

خاص خود را دارد. پیشرفت شخص در جامعهٔ سوبانن به موفقیت او در طی این مراحل بستگی دارد.

تغییر سبک زبان

موقعیت زبانشناختی در جاوه و تشریفات خاص نوشیدن مشروب در سوبانن منعکس کنندهٔ وضعیت اجتماعی است. این شرایط الزاماً ایستا نیستند. هرگونه تغییری در روابط اجتماعی غالباً در سبک زبان منعکس می‌شود. نمونهٔ چنین تغییری را می‌توان در دگرگونی تدریجی معنای دو صورت ضمیر you در زبانهای اروپایی یافت.

در زبان لاتین در اصل دو صورت مفرد tu و جمع vos وجود داشته است. به دلایلی (که هنوز مورد تردید است) صورت جمع برای مخاطب قراردادن مؤدبانهٔ شخص،مورد استفاده قرارگرفته است. یک نظر این است که دو امپراتور رومی، یکی در شرق، در قسطنطنیه و دیگری در غرب، در روم حکومت می‌کردند و چون مردم هر دو را به طور ضمنی همزمان خطاب می‌کرده‌اند، برای هر کدام ضمیر vos را به کار می‌برند. بدین ترتیب، یک تمایل عمومی به وجود آمد که هرکس را که در مسند قدرت بود با ضمیر vos خطاب کنند. بتدریج رسم شد که طبقهٔ کارگر طبقهٔ اشراف را vos خطاب کنند، در حالی که طبقات بالا کماکان افراد طبقهٔ پایین را با tu مورد خطاب قرار می‌دادند. در همین حال، طبقهٔ اشراف به نشانهٔ احترام یکدیگر را vos خطاب می‌کردند، در حالی که طبقهٔ کارگر برای مخاطب قراردادن

یکدیگر هنوز از tu استفاده می‌نمودند. این موقعیت در تصویر ۴۷ نشان داده شده است. این موقعیت زبانی نشانگر شرایط اجتماعی بوده است. جامعه‌ای فئودالی وجود داشته که در آن اقتدار یک طبقهٔ اجتماعی بر طبقهٔ دیگر بیش از هر چیز اهمیت داشته است.

	خطاب به طبقهٔ بالا	خطاب به طبقهٔ پایین
طبقهٔ بالا	vos	tu
طبقهٔ پایین	vos	tu

تصویر ۴۷

به هر حال، با از بین رفتن فئودالیسم این ساختار vos و tu نیز از میان رفت. بتدریج (بر طبق یکی از نظرات) مردم دیگر احترامی برای کسانی که در مسند قدرت بودند قائل نشدند و در عوض از آنها فاصله گرفتند. بنابراین، vos که قبلاً نشانهٔ احترام بود جای خود را به نشانهٔ عدم صمیمیت داد. tu نشانهٔ دوستی، صمیمیت و همبستگی شد. دوستان و کسانی که روابط نزدیك داشتند، بدون توجه به موقعیت و قدرت اجتماعی، یکدیگر را tu خطاب کردند. این وضعیتی است که امروزه در بسیاری از زبانهای اروپایی که در آنها دو صورت واژهٔ you به کار می‌رود وجود دارد.

شاید انتقال از «اقتدار» به «همبستگی» تنها یکی از عوامل تبدیل vos به tu باشد، اگر چه عده‌ای در اهمیت آن تردید کرده‌اند. امّا

مشابه این پدیده در نقاط دیگر جهان نیز مشاهده می‌شود. برای مثال، در هندوستان در زبانهای هندی و گجراتی سابقاً الگوی اقتداری وجود داشته که در طرز خطاب بین زن و شوهر و برادر بزرگتر و کوچکتر به‌گونه‌ای یك طرفه خود را نشان می‌داده است. این مسئله دیگر از بین رفته است و اکنون اقتدار یك شخص نسبت به دیگری کم‌کم جای خود را به روابط دو جانبه داده است و اعضای خانواده‌های هندی یکدیگر را با صورتهای صمیمانهٔ you خطاب می‌کنند.

ثبت گوناگونی آوایی

تاکنون در بحث سبکهای زبانی فقط واژگان و نحو را بررسی کردیم. اما تفاوتهای واجی، هم بین گویندگان و هم در گویندهٔ منفرد از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا منعکس کنندهٔ عوامل اجتماعی مختلف است. گویندگان یك زبان واجهای خود را در تطبیق با موقعیتهای خاص، ندانسته تغییر می‌دهند. برای مثال، یك نفر اهل دِوُن هنگام گفتگو با دوست خود در خانه معمولاً [r] را در واژه‌ای مثل farm تلفظ می‌کند، اما همین شخص شاید در یك مصاحبهٔ رسمی در لندن سعی کند آن را تلفظ نکند. در این صورت، گوینده کاملاً از تغییر تلفظ خود آگاه است. از طرف دیگر، فقط عدهٔ کمی از گویندگان زبان انگلیسی معیار بریتانیایی آگاه هستند که در موقعیتهای غیررسمی معمولاً [t] را در آخر واژه‌هایی مثل last در عباراتی مانند last thing حذف می‌کنند.

زمانی تصور می‌کردند این‌گونه تفاوتها اتفاقی و تصادفی هستند و در مورد آنها نمی‌توان نظر قطعی داد. اما یك جامعه‌شناس زبان از امریکا به نام *ویلیام لَباوْ* نشان داد که چنین نیست. او در کتابی که اکنون مشهور شده، تلفظ واژه‌هایی مثل car و park را در نیویورک بررسی کرد. اهالی نیویورك در این واژه‌ها گاهی [r] را تلفظ می‌کنند و گاهی تلفظ نمی‌کنند. اگرچه لَباوْ نتوانست تعیین کند [r] در چه واژه‌هایی تلفظ می‌شود و در چه واژه‌هایی تلفظ نمی‌شود، امّا دریافت که می‌تواند در صد صدای [r] را که هریك از طبقات اجتماعی و هر گروه سنّی در نوع خاصی از گفتار به کار می‌برند پیش‌بینی کند.

لباوْ مطالعهٔ خود را در مورد [r] به نحو بسیار جالبی آغاز کرد. به این ترتیب که ابتدا غرفه‌های طبقهٔ چهارمِ سه فروشگاه بزرگ نیویورك را شناسایی کرد. سپس از تغداد زیادی از فروشندگان مثلاً پرسید: «ببخشید، غرفهٔ پوشاك کودکان کجاست؟» البته جواب سؤال او مشخص بود: on the forth floor، که در آن دو واژهٔ دارای [r] به کار می‌رفت. می‌دانیم که کارکنان فروشگاهها اغلب از گفتار مشتریان خود تقلید می‌کنند و همان‌طور که لَباو پیش‌بینی کرده بود در فروشگاههای سطح پایین جامعه میزان وقوع صدای [r] پایین‌تر از ۲۰ درصد بود. [r] در فروشگاههای سطح متوسط در ۵۰ درصد مواقع به کار می‌رفت و در فروشگاههای سطح بالا در بیش از ۶۰ درصد موارد از [r] استفاده می‌کردند. این نتایج نشان داد که استفاده از [r] در نیویورك راهنمای مفیدی برای تعیین موقعیت اجتماعی است.

لَباوْ پس از این تحقیق مقدماتی، گفتار افرادی از هر طبقه را

مفصلاً بررسی کرد. او در این بررسی دریافت که در گفتار محتاطانه و سنجیده، و در خواندن فهرست واژه‌های دارای صدای [r]، این آوا بیش از زمان گفتگوی عادی به کار می‌رود. و این نکته در مورد همهٔ طبقات اجتماعی صدق می‌کند. به‌هرحال، مورد دیگری هم یافت شد که غیرمنتظره بود. هنگام خواندن فهرست واژه‌ها، افراد طبقهٔ متوسطِ پایین بیش از افراد طبقهٔ متوسطِ بالا آوای [r] را به کار می‌برند. اگرچه در صحبت عادی مسئله عکس این بود، یعنی طبقهٔ متوسطِ پایین از صدای [r]کمتری استفاده می‌کردند. نتیجهٔ این تحقیق این بود که اعضای طبقهٔ متوسطِ پایین آگاه هستند که گفتار شخص نشانگر طبقهٔ اجتماعی اوست و به این ترتیب، سعی می‌کنند موقعیت اجتماعی خود را بهتر کنند.

گوناگونی واجی در انگلیسی بریتانیایی

در نظر اول ممکن است تصور شود نتایج لَباوْ منعکس کنندهٔ شرایط اجتماعی امریکا است و احتمالاً نظیر آن در جاهای دیگر یافت نمی‌شود و از این نظر، منحصر به فرد است. اما در انگلستان نیز شرایط مشابهی در گفتار مردم نوریج وجود دارد. برای مثال، تلفظهای متغیر واژه‌هایی را در نظر بگیرید که به ing ختم می‌شوند. مردم نوریج گاهی ing - را مثل انگلیسی معیار تلفظ می‌کنند و گاهی می‌گویند walkin'، talkin'، singin' و [n] را در جانشین [ŋ] می‌کنند. هنگامی که توزیع ing با دقت بیشتری بررسی شد، حقایق جالبی آشکار گشت. نخست اینکه، نسبت وقوع ing - در گفتار سنجیده در همهٔ طبقات

اجتماعی بیش از وقوع آن در گفتار عادی بود. برای مثال، افراد طبقهٔ کارگرِ پایین هنگام خواندن فهرست واژه‌ها در حدود ۷۰ درصد مواقع از ing- استفاده کردند، در حالی که تقریباً هیچ‌وقت در گفتار عادی خود از آن استفاده نمی‌کنند. از طرف دیگر، طبقهٔ متوسطِ متوسط هنگام خواندن فهرست واژه‌ها در ۱۰۰ درصد مواقع از ing- استفاده کردند، حال آنکه در گفتار عادی در حدود ۷۰ درصد مواقع از آن استفاده می‌کنند.

دوم اینکه (شاید حیرت انگیزتر از همه) معلوم شد که افراد طبقهٔ کارگرِ بالا در نوریج همان‌گونه رفتار می‌کنند که افراد طبقه متوسط پایین در نیویورك. در این طبقهٔ اجتماعی بین نوع گفتار هنگام خواندن فهرست واژه‌ها (ing- در ۹۵ درصد موارد به کار می‌رفت) و هنگام گفتار عادی (ing در ۱۳ درصد موارد به کار می‌رفت) مغایرت وجود دارد. باز هم مشاهده می‌شود که گویندگانی که موقعیت اجتماعی پایینی دارند، با کاربرد سبکی که به اعتقاد آنها بر گفتار عادی آنها ارجحیت دارد، سعی در «بهبود» گفتار خود دارند. تصویر ۴۸ نشانگر شرایط استفاده از ing- در نوریج است.

تحلیل بیشتر چگونگی استفاده از ing- در افراد طبقهٔ کارگرِ بالا به طور غیرمنتظره‌ای نشان داد زنان و مردان به گونه‌ای متفاوت از ing- استفاده می‌کنند. به این ترتیب که زنان بیش از مردان ing- را به کار می‌گیرند. این بدان معنی است که زنان عمدتاً منشأ تغییراتی در زبان هستند که «از بالا» صورت می‌گیرد (تغییرات از بالا اصطلاحی است که لَباوْ برای آن دسته از تغییراتی به کار می‌گیرد که گوینده بدانها آگاه

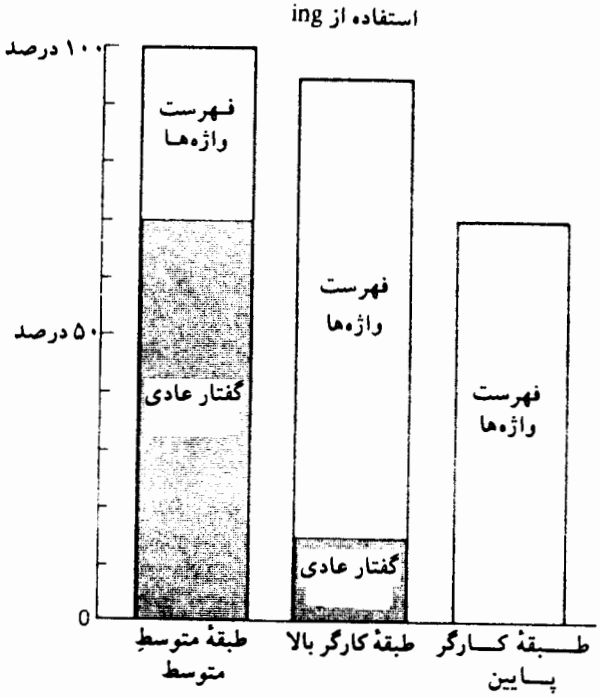

تصویر ۴۸

است). شواهدی دال بر انجام یافتن تغییراتی «از پایین»، یعنی زیر سطح آگاهی زبانی، نیز وجود دارد. منشأ این‌گونه تغییرات ظاهراً مردان طبقهٔ کارگر هستند. برای مثال، در گفتار مردم نوریج واکه‌های واژه‌هایی مانند night، rye و side به طرف [ɔɪ] گرایش می‌یابد. این تغییر در گفتار مردان طبقه کارگر مشهودتر است. به نظر عده‌ای شاید دلیل این امر این باشد که چون مردم به طور ناخودآگاه مردان طبقهٔ کارگر را به خاطر قدرت و مردانگی آنها تحسین می‌کنند، ندانسته

خصوصیات گفتاری آنان را اختیار می‌کنند. به نظر می‌رسد این الگو تنها منحصربه نوریج نیست، بلکه پدیده‌ای کلی است که در نقاط دیگر جهان نیز یافت می‌شود.

نمونه‌های فوق از تفاوت واجی، اطلاعات ذی‌قیمتی به دست می‌دهند. این تفاوتها نمود عینی عوامل اجتماعی گوناگون مانند طبقهٔ اجتماعی - اقتصادی، گروه نژادی، سن و جنسیت هستند. تأثیر هریك از این عوامل بر زبان و نیز رابطهٔ متقابل آنها را می‌توان تحلیل کرد. برای مثال، در یك بررسیِ رابطهٔ متقابلِ گروه نژادی و سن در بوستون مشخص شد که ایتالیاییها در همهٔ گروههای سنی و یهودیان مسنّ تلفظ خاصی از [o] دارند. جوانان یهودی، و عمدتاً تحصیل‌کردگان آنها، این تلفظ را شاید غیر معیار تلقی می‌کنند و آن را به‌کار نمی‌برند. از طرف دیگر، ایتالیاییها طرفدار این تلفظ هستند و آن را نشانهٔ هویت ایتالیایی خود می‌دانند. چنین مطالعاتی می‌تواند فشارها و نگرشهای موجود در جامعه را آشکار سازد.

شبکه‌های اجتماعی

بررسیهای نظیر بررسی لَباوْ بر جمع‌آوری تصادفی و پراکندهٔ اطلاعات از افراد متکی هستند. گفتار این افراد را به منظور یافتن خصوصیات و ویژگیهای اصلی تحلیل می‌کنند و سپس با زمینهٔ اجتماعی آنها تطبیق می‌دهند. از این مطالعات نتیجه می‌گیریم که جوامع انسانی مانند کیكِ چند طبقه، مطبَّق هستند و طبقه‌های اجتماعی و اقتصادی یکی پس از دیگری بر روی یکدیگر قرار

گرفته‌اند. از یك نظر، چنین نگرشی بر چگونگی عملکرد جامعه مفید است. اما در بسیاری از این مطالعات نتیجه بیش از حد ساده انگاشته می‌شود، چرا که در عمل مردم معمولاً در طبقه‌های کاملاً متمایزی زندگی نمی‌کنند. شخصی از طبقهٔ کارگر ممکن است دوستان و همسایگانی از طبقهٔ متوسط داشته باشد.

انسانها در حقیقت در **شبکه‌های اجتماعی**[۱]، یعنی گروهی از مردم که اعضای آن مرتباً با یکدیگر ارتباط دارند تشکل یافته‌اند. با مطالعهٔ مفصل شبکه‌های اجتماعی می‌توان بررسیهایی از نوع بررسی لباوْ را که بر طبق آن افراد جامعه دقیقاً طبقه‌بندی می‌شوند تصحیح کرد. بررسی شبکه‌های اجتماعی تصویر واقعیتری را از چگونگی ارتباط متقابل مردم در زندگی حقیقی ارائه می‌دهد. علاوه بر این، اگر جامعه‌شناس زبان بتواند وارد این شبکه‌ها شود، اعضای آن اغلب به طور طبیعیتری با او گفتگو می‌کنند تا در بررسیهایی از نوع تحقیق لَباوْ که در آن مشاهدهٔ گفتار «عادی» مردم گاهی مشکل است. *لزلی میلروی*، زبانشناس بریتانیایی، با مطالعهٔ سه اجتماع در بلفاست، پیشاهنگ بررسی زبانشناختی شبکه‌های اجتماعی بود. او به عنوان «دوستِ یك دوست» وارد هریك از گروهها شد و بدین ترتیب، مورد قبول گروهها قرار گرفت. افراد در حضور او تقریباً به طور عادی صحبت می‌کردند هنگامی که جوانی سعی می‌کرد «پُز بدهد» و به گونه‌ای تصنعی صحبت کند، دوستش فریاد زد «دست بردار، فکر می‌کنی داری جلو دوربین تلویزیون حرف می‌زنی؟»

اگر افراد شبکه‌ای با هم زندگی، کار و تفریح کنند، آن شبکه را

متمرکز می‌گویند. از طرف دیگر اگر افراد شبکه‌ای تماس اندکی با هم داشته باشند مثلاً در یك منطقه زندگی و در منطقه‌ای دیگر کار کنند و برای زندگی اجتماعی خود به جای دیگری سفر کنند، آن شبکه را غیرمتمرکز می‌گویند (تصویر ۴۹).

شبکه متمرکز　　شبکه غیرمتمرکز

تصویر ۴۹

میلروی هنگام بررسی اطلاعات خود مواردی را یافت که در بررسی از نوع تحقیق لَباوْ قابل کشف نبود. برای مثال، بر طبق مطالعات لَباوْ گفتار زنان و مردان غالباً متفاوت است. *میلروی* هم در بلفاست به این نتیجه دست یافت، امّا با دقت و ظرافت بیشتر و جالبتری. وقتی او هر سه اجتماع را جداگانه بررسی کرد و چگونگی تلفظ [a] را درگروههای سنیّ و جنسی متفاوت ثبت نمود، تنوعاتی را در الگوی کلّی یافت. در قدیمیترین، در هم تنیده‌ترین و سنتی‌ترین این اجتماعات الگوی پیش‌بینی شدهٔ تفاوت گفتار زنان و مردان بخوبی مشخص بود. اما در دو اجتماع دیگر که جدیدتر و دارای انسجام کمتری بودند، این تفاوت چندان به چشم نمی‌خورد و در مورد زنان جوانترِ یکی از این اجتماعات حتی مسئله بر عکس

می‌نمود. این بررسی ثابت می‌کند که مغشوش شدن تفاوت جنسی در زبان را می‌توان به گسسته شدن شبکه‌های متمرکز مربوط دانست. چنین یافته‌هایی نشانگر آن است که تفاوت زبانی را باید حداقل از دو زاویه نگریست: نخست از دیدگاه گسترده با بررسی از نوع تحقیق لَباوْ که بر اساس نمونه‌های تصادفی از افراد است و دوّم از دیدگاه دقیقتر با بررسی شبکه‌های مختلف اجتماعی.

زبان و جنسیت

اخیراً تفاوتهای جنسی درکاربرد زبان مورد توجه بسیاری قرار گرفته است.

اوّل باید مشخص شود که آیا گفتار زنان و مردان واقعاً متفاوت است. برداشت مردم الزاماً صحیح نیست. برای مثال، اغلب تصور می‌شود زنان بیش از مردان حرف می‌زنند، در حالی که تقریباً در همهٔ تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته، عکس آن ثابت شده است، یعنی مردان بیش از زنان صحبت می‌کنند. و نیز گاهی ادعا می‌شود که زنان بیشتر از صفتهای «تهی» مثل devine، charming و cute استفاده می‌کنند. امّا چنین شرح و تفصیلی را معمولاً نویسندگان روزنامه‌های معروف (از قرار معلوم نویسندگان مرد) برای توصیف زنان به کار می‌برند.

علاوه بر این، بعضی از خصوصیاتی که تنها به زنان نسبت داده می‌شود، بسیار گسترده‌تر است. برای مثال، ادعا می‌شود که زنان به جای بیان مستقیم از عبارات محتاطانه‌ای مانند kind of و sort of

استفاده می‌کنند: Bill is kind of short به جای Bill is short. یا زنان متهم هستند که هنگام پاسخ به سؤالات از آهنگ سؤالی استفاده می‌کنند. مثلاً در جواب «شام چه ساعتی است؟» می‌گویند About eight o'clock? با این حال، به نظر می‌رسد این سبك نامطمئن گفتگو خاص افراد «ضعیف» باشد، یعنی کسانی که به‌گونه‌ای عصبی هستند و از برانگیختن مخالفت با خود هراس دارند. افراد ضعیف هم ممکن است مرد یا زن باشند.

بارزترین تفاوت بین گفتار زنان و مردان در غرب این است که زنان تمایل دارند به‌گونه‌ای صحبت کنند که به معیارهای اعتبار زبان نزدیکتر باشد. به اصطلاح عوام، زنان از مردان «بهتر» حرف می‌زنند هیچ‌کس بدرستی دلیل آن را نمی‌داند. توجیهات چندی پیشنهاد شده که هریك تا حدودی صحیح هستند. برای مثال، اینکه جامعه زنان را تحت فشار قرار می‌دهد که رفتاری «خانمانه» داشته باشند و اینکه «خوب صحبت کردن» جزئی از این رفتار است. یا اینکه چون زن مربّی اصلی کودك است به‌طور ناخودآگاه طوری صحبت می‌کند که فرزندش در آینده از نظر اجتماعی پیشرفت کند. و یا به این دلیل که زنان اغلب مشاغلی را انتخاب می‌کنند که اساس آنها را ارتباط تشکیل می‌دهد نه قدرت جسمی. ظاهراً همهٔ این عوامل دخیل هستند.

تفاوت بین گفتار زنان و مردان، بخصوص نزد زنان شاغل در سالهای اخیر ظاهراً رو به کاهش است. بنابراین، چنین مطالعاتی نشان دهندهٔ اهمیّت زبان در انعکاس نگرشها و تغییرات اجتماعی است.

جوامع چند زبانه

انواع تفاوتهایی که تاکنون مورد بحث قرارگرفت همگی به یك زبان خاص مربوط می‌شوند. اما جامعه‌شناسان زبان به تفاوتهای زبانهای مختلف، بویژه **در جوامع دو زبانه**[۷] **و چند زبانه**[۸]، نیز علاقه‌مند هستند. از نظر جامعه‌شناسیِ زبان، این گوناگونیها باگوناگونیهایی که در یك زبان خاص وجود دارد، الزاماً فرق چندانی ندارند. در بعضی از فرهنگها تغییر موقعیت اجتماعی باعث تغییر خود زبان گفتاری می‌شود نه سبك آن. می‌گویند چارلز پنجم امپراتور مقدس روم، گفته بود «من با خداوند اسپانیایی، با زنان ایتالیایی، با مردان فرانسه و با اسبم آلمانی صحبت می‌کنم».

برای مثال در سوریس در اجتماع کوچکی در کوههای مرتفع آلپ در شمال شرقی ایتالیا، موقعیت زبانی بسیار جالبی وجود دارد. ساکنان آن در زندگی روزمره به سه زبان متفاوت گفتگو می‌کنند: یکی ازگویشهای آلمانی، ایتالیایی، و فریولی (یکی ازگویشهای رومانسی). ایتالیایی زبان مذهبی و زبانی است که در مدارس به کار می‌رود. آلمانی زبانی است که در خانه به آن صحبت می‌کنند و فریولی را مردان در کافه‌های محلی به کار می‌گیرند. شنیدن زبان آلمانی در خارج از خانه بسیار غیرعادی است، اگر چه یك بار مشاهده شد زن خشمگینی ناگهان وارد کافه‌ای شد و شوهرش را به علت برنگشتن به خانه در وقت مقرر به زبان آلمانی شدیداً سرزنش کرد!

مطالعهٔ چگونگی استفاده از این زبانهای چندگانه در **برنامه‌ریزی زبان**[۹] از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در برنامه‌ریزی زبان مقامات

دولتی یا آموزشی در نظر دارند در موقعیت زبانی در جهت خاصی دخالت کنند. احتمال موفقیت این امر در صورتی بیشتر است که استفاده از یکی از زبانها بتدریج افزایش یابد، چراکه تحمیل ناگهانی یک زبان با صدور یك فرمان رسمی مطمئناً با شکست مواجه خواهد شد.

به هر حال، جوامع چند زبانه‌ای که در آنها همهٔ گویندگان به همهٔ زبانها به طور یکسانی تسلط داشته باشند، بسیار کمیاب است. اغلب یکی از زبانها، یا یك زبان ساده شده، به عنوان ابزار مشترك برقراری ارتباط پذیرفته می‌شود. این امر می‌تواند به طور طبیعی و یا در نتیجهٔ برنامه‌ریزی زبانی صورت گیرد. این زبان مشترك راگاهی **زبان میانجی**[۱۰] می‌نامند. حدود دو هزار سال پیش، زبان لاتین به این طریق در حوزهٔ کشورهای مدیترانه توسعه یافت. امروزه زبان انگلیسی در هندوستان زبان میانجی است. هندی زبانان شمال کشور هنگام برقراری ارتباط با جنوبیها که بیشتر به یکی از زبانهای *دراویدی* سخن می‌گویند، از زبان انگلیسی استفاده می‌کنند. زبان ساختگی اسپرانتو راگاهی به عنوان نامزد زبان میانجی جهانی پیشنهاد می‌کنند.

زبانهای آمیخته و کرئول

پذیرش زبان میانجی تنها راه‌حل مشکل ارتباط بین گروههایی با زبانهای متفاوت نیست. در بعضی موارد هم زبانهای آمیخته به وجود می‌آید.

زبان آمیخته[۱۱] نظام زبانی محدودی است که جهت برآوردن

نیازهای اساسیِ ارتباطیِ کسانی که زبان مشترك ندارند به وجود می‌آید. از این زبان در شرایط محدودی استفاده می‌شود و زبان مادریِ کسی نیست. چنین نظامی بیشتر بر سر راههای تجارتی و مناطق ساحلی رشد می‌کند.

زبان آمیخته معمولاً برپایهٔ یك زبان قرار دارد، امّا پس از مدت کوتاهی زبانهای دیگری با آن می‌آمیزند و در نتیجه، زبان آمیخته، ساختار خاص خود را به دست می‌آورد. برای مثال، *تاک پی‌سین* (این زبان اغلب به انگلیسی مِلانزیایی و نوملانزیایی نیز معروف است) که در پاپوآی گینهٔ نو به آن تکلم می‌شود، بر اساس زبان انگلیسی استوار است و بسیاری از واژه‌های آن تقریباً شبیه انگلیسی است:

Mi go long taun= I go /went to the town.

(به شهر می‌روم / رفتم.)

Yu wokabout long rot= You walk/ walked along the road.

(در خیابان قدم می‌زنی /می‌زدی.)

اما بسیاری دیگر از واژه‌های آن شبیه انگلیسی نیست مثل (درخت) *diwai*=tree (کلیسا) *lotu*=church و (شیر) *susu*=milk بعلاوه، این زبان آمیخته ساختارهای نحوی خاصی را به دست آورده که در زبان انگلیسی موجود نیست. برای مثال، بین افعالِ مفعول‌دار (متعدی) که پایانهٔ im– می‌گیرند مانند *bagarapim* (در هم شکستن، خورد کردن) و افعال بدون مفعول (لازم) مانند *bagarap* (خراب شدن) تمایز دقیق وجود دارد:

Mi bagarapim ka bilong yu= I crashed your car.

(ماشین شما را خورد کردم.)

Ka bilong mi I bagarap= My car broke down.

(ماشین من خراب شد.)

نوآوری دیگر این است که حرف تعریف I معمولاً قبل از فعل قرار می‌گیرد (مانند جملهٔ دوم مثالهای فوق).

آواشناسی، نحو و واژگان زبان آمیخته ساده‌تر از زبان معمولی است. تعداد واجها کمتر است. برای مثال، در تاك پی‌سین [p] و [f] و نیز [s] و [ʃ] معمولاً همپوشی دارند. در این زبان آمیخته تنها پنج واکه وجود دارد. واژه‌های fish به صورت pis و ship به صورت sip از انگلیسی قرض گرفته شده‌اند و piss (ادرار کردن) به منظور جلوگیری از اشتباه به صورت *pispis* در آمده است. جمله‌ها ساختار ساده‌ای دارند و تعداد واژه‌ها و پایانه‌های واژه‌ها بسیار کم است. یك یا دو عنصر در موارد فراوان دیگری گسترش معنایی پیدا می‌کند مانند موارد استفاده از واژهٔ *pikinini* (کودک):

pikinini man پسر (معنی لفظی مردِ کودك)

pikinini meri دختر (معنی لفظی زنِ کودك)

pikinini hos کُرّه اسب (معنی لفظی اسبِ کودك)

pikinini pis بچّه ماهی (معنی لفظی ماهیِ کودك)

pikinini bilong rais برنجی که از شلتوك بیرون آمده باشد. (معنی لفظی بچهٔ برنج)

pikinini bilong diwai میوه (معنی لفظی بچهٔ درخت)

گاهی زبانهای آمیخته خودبخود از بین می‌روند و گاهی اهمیت

آنها بیشتری می‌شود و در عرصه‌های بیشتر و بیشتری از زندگی مورد استفاده قرار می‌گیرند. اگر کسی زبان آمیخته را به عنوان زبان مادری فرا گیرد، زبان او **کرئول**[۱۲] نامیده می‌شود. این امر شاید به علت ازدواج دو نفر که تنها زبان مشترك آنها زبان آمیخته است صورت گیرد.

هنگامی که زبان آمیخته به زبان کرئول تبدیل می‌شود، اغلب بسرعت رشد می‌کند. گفتار آن سریعتر و نحو آن پیچیده‌تر می‌شود و عناصر واژگانی بیشتری خلق می‌گردند. اگر زبان کرئول به رشد خود ادامه دهد، پس از مدت کوتاهی تقریباً نمی‌توان آن را از یك زبان «کامل» تشخیص داد.

زبان اصلی در موقعیتهای خاصی زبان کرئول را می‌بلعد. اگر زبان کرئول در منطقه‌ای به کار گرفته شود که در آن از زبان اصلی هم استفاده می‌شود، گویندگان زبان کرئول تحت تأثیر فشار اجتماعی مجبور می‌شوند به زبان اصلی صحبت کنند که معمولاً اعتبار و وجههٔ بیشتری دارد. به این ترتیب، زبان کرئول بتدریج مستحیل می‌شود و واژه‌ها و ساختهای آن جای خود را به واژهها و ساختهای زبان اصلی می‌دهند.

مطالعهٔ زبانهای آمیخته و کرئول بسرعت رشد کرده و این علاقه از حیطهٔ جامعه‌شناسان زبان فراتر رفته است. ارزش این زبانها در آن است که اندیشه‌ها و تفکراتی را دربارهٔ تغییر زبان پیش می‌آورند. عده‌ای عقیده دارند که این زبانها بر موضوع همگانیهای زبان پرتو می‌افکنند و زبان را به شکل ساده و ابتدایی آن نشان می‌دهند. این

ادعای بحث‌انگیزی است، اما ذوق و علاقه‌ای راکه برانگیخته باعث شده است به این موضوع توجه بیشتری شود. تنها زمان می‌تواند در مورد صحت این ادعاهای بزرگ قضاوت کند.

خود را بیازمائید:

۱. در ارائهٔ تعریفی از مفهوم «زبان» چه مشکلاتی بروز می‌کند؟

۲. تفاوت **گویش** و **لهجه** چیست؟

۳. مثالی در مورد انعکاس تغییر موقعیت اجتماعی در تغییر موقعیت زبانی بزنید.

۴. بیشترین تغییر واجی در گفتار کدام طبقهٔ اجتماعی - اقتصادی به چشم می‌خورد؟ چرا؟

۵. **برنامه‌ریزی زبان** چیست و چگونه می‌توان به نحو مؤثری انجام گیرد؟

۶. **زبان آمیخته** چیست و چه تفاوتی با زبان **کرئول** دارد؟

پانویس‌ها

1. speech community
2. dialect
3. accent
4. specialized styles
5. register
6. social network
7. bilingual
8. multi lingual
9. language planning
10. lingua franca
11. pidgins
12. creol

۱۱

زبان و ذهن

روانشناسی زبان[1] را غالباً مطالعه زبان و ذهن تعریف کرده‌اند. در این علم مسایل فراگیری، درک، تولید و ذخیره زبان در ذهن بررسی می‌شوند. موضوعات این علم چنان گسترده‌اند که حتّی دو روانشناس زبان را هم نمی‌توان یافت که در مورد حوزهٔ دقیق این علم اتفاق نظر داشته باشند. یکی از دلایل این عدم توافق، همپوشی این رشته با حوزهٔ علمی گسترده‌تری است که گاهی آن را **روانشناسی ارتباط**[2] می‌نامند. روانشناسی ارتباط زبان را در کنار سایر روشهای ارتباط انسانی، مانند ایما و اشاره و حالات چهره، بررسی می‌کند.

در این فصل به طور خلاصه سه موضوع را بررسی می‌کنیم که محور اصلی روانشناسی زبان را تشکیل می‌دهند. این سه موضوع عبارتند از:

چگونگی فراگیری زبان

چگونگی درک گفتار
چگونگی تولید گفتار

شواهد روانشناختی زبان

چون نمی‌توان ذهن را به طور مستقیم مشاهده کرد، روانشناسان زبان باید در پی روشهایی باشند تا به چگونگی عمل ذهن پی ببرند. آنها شواهد خود را در دو منبع مهم جستجو می‌کنند: از یک طرف مشاهده گفته‌های فی‌البداهه، و از طرف دیگر، آزمایشهای روانشناختی زبان.

گفته‌های فی‌البداهه‌ای که به نحوی از هنجار منحرف هستند حاوی بیشترین اطلاعات هستند. برای مثال، از خطای کودکی که به جای واژه feet، foots را به کار می‌گیرد، یا از شخصی که به جای hydrangea می‌گوید geranium، اطلاعات بیشتری می‌توان به دست آورد، تا جریان کامل و صحیح گفتار.

امّا، گفتار معمولی تا حدّی نابسامان است به همین جهت برای تحلیل آن باید عوامل متعددی را مد نظر قرار داد. بنابراین، روانشناسان زبان در آزمایشهای خود سعی می‌کنند تعداد عوامل متغیر را کاهش دهند تا بتوانند نتایج را به دقت بسنجند. برای مثال، آزمایشهایی مانند «تشخیص واژه» که در آن روانشناسان زبان زمان لازم برای تشخیص یک واژه یا یک توالی بی‌معنا مانند *vleesidence* را می‌سنجند.

امّا این روش مسئله‌ای را به دنبال دارد که گاهی آن را «تناقض آزمایشی» می‌نامند. هر چه آزمایش با دقّت بیشتری انجام شود و

تعداد متغیرها محدود شود، به همان اندازه آزمایش شونده در شرایط غیر طبیعی قرار می‌گیرد و رفتار عجیب و غریبی از خود نشان می‌دهد. از طرف دیگر هر چه شرایط آزمایش را به شرایط «زندگی واقعی» شبیه‌تر سازیم، متغیرهای بیشتری در آزمایش دخالت می‌کنند.

بنابر این، بهتر آن است که از دو طریق مطالعهٔ گفتار فی‌البداهه و آزمایش به موضوعات اساسی این رشته بپردازیم. منطبق شدن نتایج این دو شیوه، نشانهٔ پیشرفت است.

فراگیری زبان

عقیده ذاتی بودن زبان در بیست و پنج سال اخیر مسئله جنجال برانگیزی بوده است. دقیقاً تا چه حدّ زبان در ذهن انسان از قبل برنامه‌ریزی شده است؟ آیا همان گونه که چامسکی ادعا می‌کند «دستور جهانی» به طور موروثی در ذهن انسان ثبت شده است؟ آیا مقدمات زبان را یک غارنشین باهوش اختراع کرد و سپس این اصول از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت؟ برای هیچ یک از این سؤالات پاسخ قطعی یافت نشده است. امّا با بررسی آنها می‌توان شناخت بیشتری از ماهیت زبان انسان به دست آورد.

یک نکته روشن است: زبان تمامی نشانه‌های **رفتار برانگیخته از بلوغ**[۳] را دربر دارد. قبلاً تصور می‌شد که رفتار حیوانات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: رفتارهایی که ذاتی و طبیعی هستند (مثلاً سگها به طور طبیعی پارس می‌کنند)، و رفتارهایی که آموختنی و غیر طبیعی

هستند (مثلاً می‌توان به سگها آموخت که رفتار ملتمسانه‌ای داشته باشند). معهذا این تقسیم‌بندی نه تنها دقیق نیست بلکه می‌تواند گمراه کننده هم باشد. برای مثال بسیاری از رفتارها، در صورت مناسب بودن محیط اطراف، در سن خاصی به طور «طبیعی» تکامل می‌یابند. این‌گونه رفتارها را «رفتار برانگیخته از بلوغ» می‌نامند و رفتار جنسی نمونه بارز آن است. بحث بر سر اینکه این رفتارها ذاتی هستند یا آموختنی، بی‌فایده است. چون سرشت و اکتساب، هردو، در ظهور آنها نقش مهمّی دارند. تواناییهای بالقوه ذاتی چارچوب آنها را تعیین می‌کنند و در داخل این چارچوب، بسته به محیط، متغیرهای گوناگونی وجود دارد. وقتی اشخاص به مرحله خاصی از بلوغ می‌رسند، از لحاظ زیست شناختی برای یادگیری این رفتار آماده هستند. اگر محرک زیستی وجود نداشته باشد شخص این رفتارها را یاد نمی‌گیرد و بر عکس، محرک زیستی هنگامی فعال می‌شود که شخصی وجود داشته باشد که بتوان این رفتار را از او یاد گرفت.

کودک در حدود سن هجده ماهگی در حالت آمادگی برای یادگیری زبان قرار می‌گیرد. در این زمان انگیزه فراگیری زبان بسیار قوی است و فقط در شرایط بسیار استثنایی این انگیزه سرکوب می‌شود، مانند جنی، دخترک کالیفرنیایی که از سن ۲۰ ماهگی پدرش او را در اتاقی حبس کرده بود و اگر صدایش در می‌آمد تنبیه بدنی می‌شد. وقتی او را یافتند طبیعتاً نمی‌توانست صحبت کند. امّا کودکان عادی و بعضی کودکان غیر عادی با شنیدن زبان در اطراف خود آن را فرا می‌گیرند.

مجادلهٔ محتوی ـ پردازش

پذیرش زبان به‌عنوان رفتاربرانگیخته‌ازبلوغ بدین معنی است که اکثر روانشناسان زبان اکنون قبول دارند که انسان به طور ذاتی برای صحبت کردن برنامه‌ریزی شده است. امّا در این باره که ذاتی دقیقاً چیست اختلاف نظر دارند. بخصوص نمی‌توانند تصمیم بگیرند که توانایی زبانی تا چه اندازه با سایر تواناییهای شناختی متفاوت است.

همهٔ پژوهشگران در این باره اتفاق نظر دارند که شباهت فوق‌العاده‌ای در تکامل گفتار کودکان انگلیسی وجود دارد. کودکانی که هیچ‌گونه آشنایی قبلی با یکدیگر ندارند در تکامل گفتارشان مراحل یکسانی را طی می‌کنند و اشتباهات یکسانی را مرتکب می‌شوند. پژوهشگران در مورد دلیل این تشابه با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بعضی از پژوهشگران عقیده دارند که دلیل این تشابه آن است که ذهن کودک به طور ذاتی حاوی مفاهیم اولیه زبان است: این دیدگاه نمایندهٔ رویکردی موسوم به**محتوی**[۴] است. طرفداران افراطی این دیدگاه بر این عقیده‌اند که کودک یک چارچوب جهانی از زبان را در ذهن دارد.

برخی دیگر از پژوهشگران طرفدار رویکرد **پردازش**[۵] هستند، یعنی بر این عقیده‌اند که ذهن کودک حاوی جهانیهای خاص زبان نیست، بلکه به طور ذاتی جهت پردازش داده‌های زبانی برنامه‌ریزی شده است و در این راه از توانایی حلّ معما بهره می‌گیرد که خود رابطه نزدیکی با سایر مهارتهای شناختی دارد.

عده دیگری به طبیعت اجتماعی زبان و نقش اولیاء اشاره می‌کنند. به نظر آنان کودک یک موجود اجتماعی است که نیاز شدیدی به برقراری ارتباط با اطرافیان خود دارد. از این گذشته، کسانی که از کودک نگهداری می‌کنند در همه جای جهان اغلب در مورد چیزهای یکسانی با او صحبت می‌کنند، یعنی صحبت از غذا، لباس و اشیایی است که در همان محیط وجود دارند. پس زبان *مادرانه* در همه جا خصوصیات مشترکی دارد. یعنی مراقبان کودک سرعت گفتار خود راکم می‌کنند و به آرامی گفته‌های بقاعده‌ای را با تکرار زیاد تولید می‌کنند. به عقیده کسانی که بر جنبه‌های اجتماعی زبان تأکید دارند، نیازی به جستجوی مکانیزمهای ذاتی پیچیده نیست و تعامل اجتماعی با مراقبان کافی است تا باعث تکامل زبان شود.

دیدگاه اخیر دیدگاهی افراطی است. این که اولیا باعث می‌شوند کودک زبان را به آسانی یاد بگیرد. سرعت یادگیری زبان درکودک را توجیه نمی‌کند. کما اینکه شامپانزه‌هایی که به طور مستمر و جدی در معرض زبان اشاره بوده‌اند به ندرت توانسته‌اند از مرز ۲۰۰ واژه و توالی ۲ واژه عبور کنند. افزون بر این، یادگیری زبان صرفاً به دلیل نیاز به ایجاد ارتباط نیست. حداقل یک کودک را سراغ داریم که زبان را به خوبی فراگرفت، امّا از آن در برقراری ارتباط استفاده نکرد. او تنها با خودش صحبت می‌کرد و از برقراری ارتباط با دیگران خودداری می‌نمود.

این اختلاف نظرها هنوز وجود دارد، اگر چه روانشناسان زبان امیدوارند مطالعه دربارهٔ فراگیری زبانهایی غیر از انگلیسی این

موضوع را روشنتر نماید. معهذا، شاید این راز هرگز تماماً آشکار نشود. محتمل به نظر می‌رسد که کودک از یک توانایی زبانی ذاتی جهت حل مسائل کلی هوشی، و از توانایی طبیعی حلّ معما جهت حل مسائل زبانی استفاده کند. با یک چنین تداخلی، دیدگاه‌های مختلف ممکن است به‌گونه‌ای ناگشودنی درهم تنیده شوند.

ماهیت قاعده‌مند زبان کودک

علیرغم اختلاف نظرهای زیاد در مورد زبان کودک، روانشناسان زبان حداقل در یک نکته اصلی توافق دارند، اینکه کودک صرفاً مانند طوطی از آنچه در اطراف او می‌گذرد تقلید نمی‌کند، بلکه فرایندهای یادگیری او بسیار پیچیده‌تر است. از زمانی که کودک سخن گفتن را آغاز می‌کند ظاهراً می‌داند که زبان **قاعده‌مند**[1] است، و فعالانه در جستجوی قواعدی است که زیربنای زبان او را تشکیل می‌دهند. زبان کودک هرگز در هیچ زمانی مجموعه‌ای اتفاقی و پراکنده از واژه‌ها، یا گونه‌ای غیر معیار از گفتار بزرگسالان نیست. بلکه در هر مرحله‌ای دستور و قواعد خاص خود را دارد، هر چند که این نظام ممکن است ساده‌تر از نظام زبان بزرگسالان باشد. برای مثال کودک نخست برای نفی قاعده ساده زیر را به کار می‌گیرد:

«No یا Not را در اول جمله بگذارید»

بنا به این قاعده جمله‌هایی را می‌سازد که هرگز از بزرگسالان نشنیده است مانند:

No play that.

No Fraser drink all tea.

سپس قاعده دیگری این قاعده را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد:

«علامت نفی را بعد از اولین گروه اسمی بگذارید.»

در نتیجه اِعمال این قاعده جمله‌هایی ساخته می‌شوند که باز هم کودک آنها را از بزرگسالان نشنیده است. جمله‌هایی مانند:

He no bite you.

That no mummy.

استفاده از واژه‌هایی چون *mans*، *foots*، gooses دلیل دیگری است که نشان می‌دهد ماهیت زبان کودک قاعده‌مند است.

کودک چنین جمع‌هایی را حتی زمانی هم که واژه‌های جمع men، feet، geese را می‌فهمد و به آنها پاسخ صحیح می‌دهد نیز تولید می‌کند. این به وضوح نشان می‌دهد که قواعد دستوری کودک از تقلید صرف برای او مهمتر است.

امّا کودک ناگهان قاعده جدیدی را نمی‌سازد تا جانشین قاعده قدیم کند، بلکه قواعد جدید و قدیم در کنار یکدیگر به کار گرفته می‌شوند. ساخت جدید در مواقع محدودی به کار می‌رود. برای مثال کودک ممکن است واژه what را در یک عبارت، تنها با یک فعل خاص استفاده کند، مانند:

What mummy doing?

What daddy doing?

What Billy doing?

پس از مدتی این استفاده را به افعال دیگر نیز گسترش می‌دهد، مانند:

What Kitty eating?
What mummy sewing?

این فرایند تقریباً شبیه فرایند وقوع تغییر در زبان است که در آن تغییرات از واژه‌ای به واژهٔ دیگر منتقل می‌شوند. (قسمت ۱۲)

توجه به چگونگی استفاده کودک از قواعد پی در پی نشان داده است که فراگیری زبان، چنانکه قبلاً تصور می‌شد، یکدست نیست. هر کودک برای فراگیری گفتار روش خاص خود را دارد. برای مثال، به نظر می‌رسد بعضی به ریتم کلی گفتار توجه می‌کنند. واژه‌هایی را با الگوی آوایی معین در جایگاه خود می‌گذارند. در حالی که برخی دیگر ترجیح می‌دهند به جایگاه‌های انتزاعی‌تر بپردازند. یکی از مطالعات جالب توجّه آن است که کودک چگونه با زبانهای مختلف کنار می‌آید. زیرا به این ترتیب پژوهشگران در خواهند یافت که آیا کودک انتظارات جهانی دربارهٔ چگونگی عملکرد زبانی دارد یا منتظر می‌شود تا ببیند زبان خاص خودش چگونه عمل می‌کند.

یادگیری معنی واژه‌ها

کودک نه تنها نحو و آواها، بلکه معنی واژه‌های زبان را نیز باید بیاموزد، و این مسئله پیچیده‌تر از آن است که بعضی تصور می‌کنند. اوّلین مشکل این است که مدت زیادی طول می‌کشد تا کودک کشف کند که واژه‌ها بر اشیاء مجزاء دلالت می‌کنند. در ابتدا کودک شاید تصور کند واژه‌ای مثل «شیر» به کل مراسم شیر دادن اطلاق می‌شود، واژه‌ای که وقتی یک فنجان هم در مقابل او گذاشته می‌شود گفته

می‌شود. بعد از مدتی کودک درمی‌یابد که هر واژه معنایی دارد که در مورد شیئی یا فعالیت خاصی به کار برده می‌شود.

مردم اغلب دربارهٔ تعمیم افراطی کودکان اظهارنظر می‌کنند. بچه‌ها ممکن است هر چیز کوچکی را crumb بنامند، مانند سوسک کوچک، ذرات غبار و غیره و یا هر نوع روشنایی را moon بنامند. یک دیدگاه پر طرفدار در قرن گذشته این بود که کودک جهان را از میان توده‌ای از غبار ذهنی می‌بیند. به این ترتیب که ابتدا طرحهای کلی را می‌پذیرد و سپس جزئیات را. امّا این ساده‌اندیشی است چون تعمیم افراطی کودک اغلب خاص او و عجیب است. برای مثال، کودکی یک برگ سبز درخشان را ماه نامید! یک توجیه این است که او یک الگوی نمونه در ذهن داشته است که با نمونه اصلی در ذهن بزرگسالان متفاوت بوده است. احتمالاً برای این کودک تصویر یک هلال زرد درخشان نمونه اصلی ماه بوده است و بدین‌ترتیب به هر چیزی که شکلی تقریباً شبیه هلال، به علاوه برخی خصوصیات دیگر، را داشته است واژهٔ ماه را اطلاق می‌کرده است. برگ تقریباً هلالی شکل و درخشان بود. پژوهشگران در حال حاضر مشغول مطالعه پیرامون این دیدگاه جالب هستند.

تشخیص واژه‌ها

درک گفتار مشکلتر از آن است که نخست به نظر می‌رسد. مردم اکثراً تصور می‌کنند که درک کردن، دریافت انفعالی پیام شخصی دیگر است. یا تصور به این است که شنونده مانند یک منشی عمل می‌کند

که به او مطلبی را دیکته می‌کنند. او پیامی را در ذهن ضبط می‌کند و دوباره برای خود می‌خواند.

این تصور کاملاً نادرست است. نخست اینکه تشخیص آواهای منفرد از نظر فیزیکی غیر ممکن است، زیرا جریان گفتار بسیار سریع است. درک زبان یک فرایند *فعال* است نه انفعالی. به این ترتیب که شنونده براساس اطلاعات ناتمام به سرعت نتیجه‌گیری می‌کند. این مسئله در آزمایشهای متعدد نشان داده شده است. برای مثال، از چند شنونده خواسته شد تا جمله‌های زیر را تعبیر کنند. در این جمله‌ها اولین آوای آخرین واژه نامعلوم بود:

Paint the fence and the ?ate

Check the calandar and the ?ate

Here's the fishing gear and the ?ate

آزمایش شوندگان ادعا کردند در جمله اول gate، در جمله دوم date، و در جمله سوم bait را شنیده‌اند.

از آنجا که تشخیص واژه‌ها تا حد زیادی به حدس و گمان نیاز دارد، باید بدانیم گویندگان چگونه واژه‌ها را حدس می‌زنند.

شخصی را در نظر بگیرید که جمله زیر را شنیده است:

She saw a do-.

یا شنونده واژه‌های احتمالی، مانند dog ، doll ، don و dock و غیره را یکی پس از دیگری در جمله می‌آزماید (**پردازش متوالی**[۷])، یا به طور نیمه هشیار همه احتمالات را به طور همزمان در نظر می‌گیرد (**پردازش متوازی**[۸])؟

ظاهراً ذهن انسان روش دوم یعنی پردازش متوازی را ترجیح

می‌دهد، به طوری که حتی احتمالات بعید هم نیمه هشیارانه در نظر گرفته می‌شوند. طبق نظریه جدید **فعال سازی فراگیر**[۹]، ذهن شبکه بسیار نیرومندی است که در آن هر واژه‌ای که کوچکترین شباهتی با واژه شنیده شده داشته باشد به طور خودکار فعال می‌شود. هر یک از واژه‌های فعال شده واژه همجوار خود را فعال می‌کنند، و به این ترتیب فرایند فعال سازی رشدی قارچی پیدا می‌کند. واژه‌هایی که مناسبتر به نظر می‌رسند بیشتر تحریک می‌شوند و واژه‌های نامربوط به‌تدریج محو می‌شوند. سرانجام یک واژه انتخاب می‌شود.

فهمیدن نحو

اطلاعات ما در مورد تشخیص واژه تقریباً زیاد است. اما هنوز روشن نیست که چگونه واژه‌های منفرد درکنار هم یک الگوی کلی را تشکیل می‌دهند.

این فرایند تا حدودی شبیه فرایند تشخیص واژه است، از این نظر که شخص، نخست نشانه‌های کلی را جستجو می‌کند و سپس فعالانه با توجه به نشانه‌ها پیام احتمالی را بازسازی می‌کند. در اصطلاح زبانشناسی، شنوندگان از **راهبُردادراکی**[۱۰] بهره می‌گیرند. یعنی شنونده آنچه را که انتظار شنیدن آن را دارد به زنجیره آواهایی که به گوشش می‌رسد تحمیل می‌کند. برای مثال جمله زیر را در نظر بگیرید:

The boy kicked the ball threw it.

اکثر کسانی که این جمله را می‌شنوند تصور می‌کنند اِشکالی

در آن وجود دارد،شاید واژه‌ای جا افتاده است و جمله‌های زیر را ترجیح می‌دهند:

The boy who kicked the ball threw it.

The boy kicked the ball, then threw it.

معهذا اگر با جمله‌ای مانند جمله زیر مواجه شوند آن را جمله‌ای بقاعده تلقّی می‌کنند:

The boy thrown the ball kicked it. (the boy to whom the ball was thrown).

مشکل از اینجا ناشی می‌شود که ما در تعبیر جمله‌ها یک توالی فاعل، فعل، مفعول را بر آنها تحمیل می‌کنیم. نمی‌توان خلاف این تمایل عمل کرد. و این توجیه کننده مواردی است که شنوندگان قبل از اینکه متوجه شوند اشتباه کرده‌اند به سوی تعبیر خاصی سوق داده می‌شوند، مانند جمله:

Any one who cooks duck out of the washing up.

(هر کس که آشپزی می‌کند سعی دارد از شستن ظرفها طفره برود).

ولی، در موارد دیگر تعبیر مردم بر حسب عناصر واژگانی متفاوت است، مثلاً:

Clever girls and boys go to university

مردم معمولاً تصور می‌کنند که واژه clever هم بر پسرها و هم بر دخترها دلالت می‌کند.

اما در جمله:

Small dogs and cats do not need much exercise.

واژه small معمولاً فقط به سگها دلالت می‌کند.

بنابر این رابطه بین عناصر واژگانی، نحو، و بافت کلی هنوز بحث‌برانگیز است. مشکل دیگر، مشکل «شکاف»ها است. یعنی مواردی که یک واژه به اول جمله منتقل می‌شود و بعد از فعل ایجاد شکاف می‌کند مانند:

Which wombat did Bill put in the cage?

آیا شنوندهٔ جمله بالا which wombat را تا یافتن جایگاه مناسب آن در ذهن ذخیره می‌کند (در این مورد خاص بعد از فعل put)؟ وگرنه، چه فرایند دیگری روی می‌دهد؟ در این مسئله اختلاف نظر بسیاری وجود دارد.

تولید گفتار

تولید گفتار حداقل شامل دو فرایند است. اول واژه‌ها باید انتخاب شوند، سپس با استفاده از نحو در کنار یکدیگر قرار گیرند.

لغزش زبان، یعنی مواردی که یک گوینده بطور اتفاقی مثلاً به جای car park می‌گوید *par cark*، و نیز مکث‌ها اطلاعات مفیدی در مورد این فرایندها در اختیار ما می‌گذارند. برای مثال اینکه چه موقع فکرکردن درگوینده متوقف می‌شود. اگرچه متمایزکردن مکث‌هائی که به دلیل جستجوی عناصر واژگانی بوجود می‌آید، و مکث‌هائی که به دلیل برنامه‌ریزی نحوی است، از یکدیگر مشکل است.

به طور کلی دو نوع لغزش اصلی وجود دارد. یکی **خطا در انتخاب**[۱۱] یعنی زمانی که گوینده عنصر نادرستی را انتخاب می‌کند مانند:

Please hand me the **tin-opener** (nut-cracker).

Your seat is in the third **component** (compartment).

و دیگری **خطا در ترکیب**[۱۲]، یعنی زمانی که انتخاب درست است اما گفته، ترکیب نادرستی دارد مانند:

Dinner is being served at **wine** (wine is being served at dinner).

A **pop**y of my **c**aper (A copy of my Paper).

در نظر اول، این لغزش‌ها جسته گریخته و پراکنده هستند. اما با نگاهی دقیق‌تر آشکار می‌شود که نظم خاصی دارند، تا آنجا که بعضی از «قواعد» لغزش‌ها صحبت به میان آورده‌اند، اگرچه این صحبت اغراق‌آمیز است. در این مورد مسئلهٔ احتمالاتِ مکرر است، نه نوعی «قاعده» واقعی.

خطا در انتخاب معمولاً به عناصر واژگانی مربوط می‌شود، پس از اینجا می‌توان فهمید کدام واژه‌ها در ذهن با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند. برای مثال مردم اغلب به جای کارد می‌گویند چنگال، به جای لیمو می‌گویند پرتقال، و به جای چپ می‌گویند راست. از اینجا معلوم می‌شود که این واژه‌ها با یکدیگر ارتباط محکمی دارند، بخصوص اگر به عنوان یک جفت در نظر گرفته شوند. واژه‌هائی که صدای آنها شبیه است و با یکدیگر اشتباه می‌شوند، اغلب اول و آخرشان یکسان است و ریتم یکسانی دارند مانند: anecdote و

۱ *antidote* و *confusion* و conclusion.

شاید برای اولین بار دو روانشناس دانشگاه هاروارد به نتایج فوق دست یافتند. آنها حدود بیست سال پیش آزمایشی را انجام دادند که اکنون به آزمایش «نوک زبان» معروف شده است. به این ترتیب که تعریف بعضی از واژه‌های نسبتاً غیر رایج را برای عده‌ای از دانشجویان خواندند. برای مثال: «یک وسیله دریانوردی که برای اندازه‌گیری فاصله از طریق زاویه‌ها، بخصوص فاصله خورشید، ماه، و ستارگان در دریا استفاده می‌شود». بعضی از دانشجویان نمی‌توانستند بلافاصله واژه sextant را بنویسند. این واژه به اصطلاح «نوک زبان» آنها بود ولی آنرا کاملاً به خاطر نمی‌آوردند. از دانشجویانی‌که واژه نوک‌زبانشان‌بود خواستند پرسشنامه‌ای را در مورد چگونگی جستجوی این واژه در ذهن‌شان پر کنند. روانشناسان دریافتند که این دانشجویان اطلاعات زیادی را در مورد این واژه می‌توانند در اختیارشان بگذارند. مثلاً اینکه واژه مورد نظر چند هجا دارد، اولین حرف آن چیست، و در بعضی موارد حتی آخرین حرف آن چیست. آنها می‌توانستند واژه‌های هم‌معنی مانند astrolabe و compass، و واژه‌های هم‌صدائی مانند secant ، sexton و sextet را نیز ارائه دهند. این بدان معنی است که بزرگسالان واژه‌ها را تا حدودی براساس ریتم و تا حدودی بر این اساس که با چه صدائی شروع می‌شوند و خاتمه می‌یابند، انتخاب و ذخیره می‌کنند.

تعداد بسیاری از خطاهای انتخابی در مواردی روی میدهند که آواها و معنی واژه‌ها مشابه است مانند: *component* به جای compartment و *geraniums* به جای hydrangeas. پس می‌توان نتیجه گرفت که نظریه فعال‌سازی که در مورد چگونگی تشخیص گفتار ارائه شده است می‌تواند در مورد چگونگی تولید گفتار نیز صدق کند. یعنی ذهن همه واژه‌های مشابه را فعال می‌کند و واژه‌هائی که هم از نظر آوائی و هم از نظر معنائی مشابه هستند، بیشتر از بقیه فعال می‌شوند، به همین دلیل هم خطا روی می‌دهد.

در حالیکه خطاهای انتخابی اطلاعاتی در مورد چگونگی ذخیره واژه‌های منفرد در اختیار ما می‌گذارد، خطاهای ترکیبی نشان می‌دهند چگونه کُل زنجیره‌ها سازمان می‌یابند و آماده تولید می‌شوند. برای مثال خطاها تقریباً همیشه در محدوده یک «گروه نواختی» منفرد روی می‌دهند، یعنی قطعه‌ای از گفتار که خط آهنگ منفرد دارد. از اینجا نتیجه می‌شود که یک گروهِ نواختی واحد برنامه‌ریزی است، و در داخل یک گروه نواختی عناصری که تکیه مشابهی دارند جا به جا می‌شوند مانند:

A *gas* al *tank* (a tank of gas)

افزون بر این، هنگام جا به جائی، آواهای اول یا آواهای اول و آواهای آخر با آواهای آخر جا به جا می‌شوند مانند:

*R*eap of *h*ubbish (heap of rubbish)

Ha*ss* or gra*sh* (hash or grass)

همه این موارد نشان می‌دهد گفتار طبق اصل توازن واکه‌ها سازمان می‌یابد، و اینکه یک گروه نواختی به واحدهای کوچکتری

تقسیم می‌شود که معمولاً رکن نام دارد. که خود (در انگلیسی) براساس تکیه است. هر رکن از چند هجا تشکیل شده است، و هرجا احتمالاً بوسیله «طپش‌های» زیستی کنترل می‌شود که سرعت گفتار را تنظیم می‌کنند. تعامل بین این گروه‌های نواختی موزون، و ساختارهای نحوی موضوعی است که باید به دقت بررسی شود.

خود را بیازمایید:

۱ ـ منظور از **رفتار برانگیخته از بلوغ** چیست؟

۲ ـ اختلاف نظر در **محتوی** و **فرایند** را شرح دهید.

۳ ـ زبان کودک قاعده‌مند است توضیح دهید.

۴ ـ راهبردهای ادراکی چیستند؟

۵ ـ روانشناسان زبان چگونه می‌توانند در مورد تولید جمله اطلاعاتی به دست آورند؟

پانویس‌ها

1. psycholinguistics
2. psychology of communication
3. maturationally controlled behavior
4. content
5. process
6. rule governed
7. serial processing
8. parallel processing
9. spreading activation
10. perceptual strategies
11. selection errors
12. assemblage errors

بخش چهارم

تغییرات و مقایسه‌ها

دگرگونی و فساد همه‌جا را فراگرفته‌است.
اما هر دگرگونی فساد نیست، و چه بسا فسادی
که به زندگی جدیدی می‌انجامد.

دی. جی. اِنزایت

۱۲

تغییر زبان

آواها، نحو و معنی در تمام زبانها همواره در حال تغییراند. گویندگان زبان عمدتاً متوجه این تغییرات تدریجی نمی‌شوند، زیرا آواها و بویژه نحو این احساس غیرواقعی را در انسان به وجود می‌آورند که غیرقابل تغییر هستند. با این حال، نگاهی اجمالی به آثار چاوسر یا شکسپیر نشان می‌دهد که زبان انگلیسی در مدت کوتاهی چقدر تغییر کرده است.

با نگاهی دقیقتر به زبان انگلیسیِ امروز آواها و ساختارهای بسیاری را می‌یابیم که در شرف تغییر هستند. برای مثال، [ɹ]، آوایی شبیه y که در واژه‌هایی مانند **duty**، **muse** و **tune** قبل از [u:] واقع می‌شود ظاهراً در حال حذف‌شدن است و قبلاً در واژه‌هایی مانند **rule** و **lute** از بین رفته است. این آوا همان‌گونه که در شرق انگلستان دیگر به کار نمی‌رود، ممکن است بزودی بکلّی حذف شود.

ضمناً در نحو نیز کاربرد ضمایر I و me در شرف تغییر است. قبلاً می‌گفتند It's I صحیح است، در حالی که امروزه اکثر مردم It's me می‌گویند. me اغلب بعد از فعل و I قبل از فعل به‌کار می‌رود. نشانه‌هایی وجود دارد که این قاعده در حال گسترش است. به این صورت که I تنها بلافاصله قبل از فعل واقع می‌شود. این مصرع معروف یک شعر عامیانه امروز دیگر چندان خنده‌دار نیست:

Me and the elephant, we still remember you.

چنین جمله‌هایی احتمالاً نشانگر قواعد دستوریِ در شرفِ تغییر هستند.

پژوهشگرانی که در این شاخهٔ زبانشناسی به فعالیت می‌پردازند بیش از هر چیز به این موضوع علاقه‌مندند که زبان چرا و چگونه تغییر می‌کند. آنها همچنین مشتاق‌اند وضعیت اولیهٔ زبان را در مواردی که هیچ اثر مکتوبی از مراحل پیشین آن در دست نیست بازسازی کنند.

زبان چگونه تغییر می‌کند؟

تا چندی پیش تغییر زبان پدیده‌ای اسرارآمیز و غیرقابل مشاهده محسوب می‌شد که آگاهی از چگونگی آن امکان‌پذیر نبود. به نظر می‌رسید که این پدیده، مانند حرکت سیارات، از طریق حواس معمولیِ انسان قابل تشخیص نیست. اما پیشرفت جامعه‌شناسی زبان به شناخت مکانیسمهایی انجامیده است که باعث انتقال تغییر از شخصی به شخص دیگر و در نتیجه، اشاعهٔ آن در زبان می‌شوند.

ویلیام لَباو، یکی از جامعه‌شناسان زبان اهل امریکا، از اولین

کسانی بود که چگونگی انتشار و گسترش تغییر زبان در بین مردم را به تفصیل بررسی کرد. او دریافت که تلفظ جدیدی بین ساکنان دایمیِ جزیرهٔ *مارتازواینیارد*، یك مرکز تفریحی نزدیك ساحل ماساچوست، در حال شکل گرفتن است. او با توجه به نمونه‌های قبلیِ ثبت شده از گفتار ساکنان این جزیره پی برد که ویژگی واکه‌ها در واژه‌هایی مانند I، my، out و about در حال تغییر است. به این ترتیب که این واکه‌ها، در مقایسه با تلفظ امریکایی معیار، با دهان بسته‌تر تولید می‌شوند. *لباو* تحقیقات بیشتری را دربارهٔ این واکه‌ها صورت داد. با ساکنان جزیره مصاحبه کرد و از آنان خواست متن‌هائی دارای این واکه‌های مهم را بخوانند.

او دریافت که ظاهراً منشأ این تغییر گروهی از ماهیگیران این جزیره هستند که در مقابل توریست‌هایی که فقط تابستان را در آن جا به سر می‌برند، حافظ ارزشهای اصیل و قدیمی این جزیره به شمار می‌روند. گفتار ماهیگیران با تلفظ امریکایی معیار همیشه تقریباً متفاوت بوده، اما این تفاوت در سالهای اخیر بیشتر شده است. افراد ۳۰ تا ۴۰ ساله‌ای که قصد اقامت دائم در جزیره را داشتند این واکه‌های غیرمعیار را تقلید می‌کردند.

واکه‌های عجیب ماهیگیران ابداع نوینی نبود، بلکه صرفاً اغراق در کاربرد واکه‌های موجود بود. ساکنانِ دیگر این جزیره که با این ماهیگیران سالخورده و مورد احترام در تماس بودند، جنبه‌های مختلف گفتار آنان را تقلید می‌کردند تا گفتار آنها شبیه گفتار ساکنان «اصیل» جزیره شود. ابتدا واکه‌های شبیه به واکه‌های ماهیگیران در

کنار واکه‌های موجود و معیار آنان تلفظ می‌شد. سپس بتدریج واکه‌های معیار جای خود را به واکه‌های جدید دادند. در این مرحله، تغییر بین کسانی که با گروه دوم در تماس بودند رواج یافت و به همین ترتیب، تمام جزیره را فراگرفت.

پس این نظر که تغییرات زبانی «مسری» هستند تا حدودی صحّت دارد. گاهی اولیای دانش‌آموزان شکایت می‌کنند که فرزندانشان در مدرسه لهجه‌های وحشتناکی را فرامی‌گیرند. اما این امر خلاف میل باطنیِ آنها نیست. انسان به طور ناخودآگاه از کسانی که مورد تحسین او هستند یا کسانی که مایل است به نحوی با آنها وابستگی داشته باشد تقلید می‌کند. همان‌طور که کودکان و نوجوانان را نمی‌توان از تحسین هنرپیشه‌های محبوبشان و پوشیدن لباسهایی شبیه لباس دوستانشان منع کرد، بازداشتن آنها از «فراگیری» لهجهٔ دوستانشان نیز غیرممکن است.

بعضی از تغییرات «از بالا»، یعنی «فراتر از سطح آگاهی» روی می‌دهند و این هنگامی است که مردم آگاهانه لهجهٔ دیگران را تقلید می‌کنند. برای مثال در انگلیسی بریتانیایی اهالی منطقه‌ای که [h] را در ابتدای واژه‌هایی مانند hot و high حذف می‌کنند، ممکن است بتدریج آن را وارد تلفظ خود کنند تا شبیه تلفظ متداولتر شود. برخی دیگر از تغییرات «از پایین»، یعنی «زیر سطحِ آگاهی» روی می‌دهند مانند تغییرات آوایی در جزیرهٔ *مارتازواینیارد* که احتمالاً اهالی آن آگاه نیستند که کدام بخش از گفتار آنها تغییر کرده است.

اما خواه این تغییرات «از بالا» و خواه «از پایین» باشند،

مکانیسم انتشار آن از شخصی به شخص دیگر یکسان است: شقّ جدید در داخل زبان رسوخ پیدا می‌کند و سپس بتدریج جای تلفظ جدید را می‌گیرد. هنگامی که تغییر صورت می‌گیرد، طبعاً اشکال گفتاریِ گوناگونی پدید می‌آیند. بنابراین، گوناگونی در گفتار معمولاً نشانهٔ وقوع تغییر در زبان است.

انتشار تغییر در درون زبان

انتشار تغییر در درون زبان موضوعی است که زمانی اسرارآمیزتر از انتشار تغییر در بین مردم جلوه می‌کرد. یکی از پدیده‌های بغرنج، به اصطلاح «قانونمندی» تغییرات آوایی بود: اگر آوایی تغییر کند، آوایِ جانشین تنها به یک واژهٔ واحد محدود نمی‌شود، بلکه این تغییر همهٔ واژه‌هایی را شامل می‌شود که آن آوا را دربردارند. به همین دلیل در انگلیسی همان‌طور که wyf به wife تبدیل شده، lyfهم به life و bryd هم به bride مبدل گشته که در همهٔ آنها تغییر [i:] به [ai] صورت پذیرفته است. زبانشناسان در قرن نوزدهم ادعا می‌کردند که تغییرات آوایی قوانینی هستند که بدون استثنا عمل می‌کنند و مانند سیل، آنچه سر راه دارند با خود می‌بَرند. اما پرسشی پیش می‌آید. چرا این قوانین شامل بعضی از واژه‌ها نمی‌شوند؟ برای مثال، در انگلیسیِ بریتانیایی [æ] قبل از [s] عمدتاً به [ɑ:] تبدیل شده است مانند واژه‌های pass ، fast و disaster . پس چرا هنوز هم واژه‌هایی مثل gas ، mass ، aster و tassel وجود دارند؟ عجیب است که این «قوانینِ» همه‌جاگستر سراسر زبانی را فرامی‌گیرند و به طور

اتفاقی چند واژه را شامل نمی‌شوند.

یکی از پاسخهای این مسئله هرگونه استثنا را انکار می‌کرد و حاکی از این بود که این واژه‌ها از گویشهای مجاور قرض گرفته شده‌اند. برای مثال، ممکن است [æ] در زبان انگلیسیِ بریتانیایی در واژه‌هایی مانند gas به دلیل نفوذ انگلیسی امریکایی باشد. اما این استدلال سست برای طفره رفتن از پاسخگویی به این مسئله، در عمل، قانع کننده نیست. و اخیراً با مطالعات مفصلی که صورت گرفته، پاسخ مناسبتری پیشنهاد شده است.

زبانشناسان نشان داده‌اند که تغییرات آوایی فوراً و به طور همزمان در همهٔ واژه‌ها روی نمی‌دهند. بلکه این تغییرات در زبان حرکت می‌کنند و واژه‌ها را یکی پس از دیگری فرامی‌گیرند، مانند سیبهای یك درخت که همه تقریباً همزمان می‌رسند و نه دقیقاً در یك زمان. وقتی این تغییرات را روی نمودار ثبت کنیم، منحنیِ روند آنها شکلی شبیه S خواهد داشت. در تصویر ۵۰ زمان در محور افقی و تعداد واژه‌های تأثیر پذیرفته در محور عمودی نشان داده شده است. ابتدا تغییرات شمار نسبتاً اندکی از واژه‌ها را شامل می‌شوند. تأثیر آنها بر واژه‌ها متفاوت است، به این معنی که تلفظ جدید درکنار تلفظ قدیم به کار می‌رود. برای مثال، در تغییرات آواییِ جزیرهٔ *مارتازواینیارد* واژهٔ I از اولین واژه‌هایی بود که تأثیر پذیرفت، اما تلفظ «جدید» فقط گاهی به کار می‌رفت و نه همیشه. در این مرحله، تغییرات تنها جنبهٔ گرایش خفیفی را دارند که قابل برگشت هستند و حتی شاید به طور کلی محو شوند. رایجترین واژه‌های زبان گاهی در مراحل اولیه تأثیر می‌پذیرند.

اما عوامل آوایی نیز از اهمیت بسزایی برخوردارند. در *مارتازواینیارد* واژه‌هایی که با واکه شروع می‌شدند، بیشتر از بقیّه تأثیر پذیرفتند. بنابراین، I و out هم به دلیل شکل زبانی و هم به دلیل اینکه واژه‌های پایه‌ایِ رایجی هستند در نخستین مراحل تأثیر پذیرفتند.

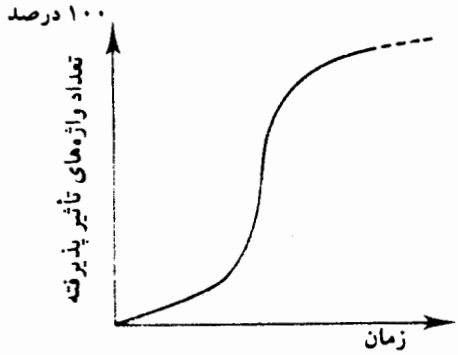

تصویر ۵۰

مرحلهٔ نخستین تغییر که شامل واژه‌های محدودی می‌شود که متناوباً تأثیر می‌پذیرند، ممکن است مدتی به طول بیانجامد. اما ممکن است این تغییرات ناگهان در یك نقطه شدت یابند و همان‌طور که منحنی نشان می‌دهد، بسرعت واژه‌های بسیاری را در برگیرند (تصویر ۵۰). این تغییرات در مراحل آخر، شدّت خود را از دست می‌دهند یا از بین می‌روند، به طوری که هرگز به بعضی از واژه‌ها نمی‌رسند. پس این فرایند که تغییر از واژه‌ای به واژه‌ای دیگر سرایت می‌کند توجیه‌گرِ آن است که چرا تغییرات غالباً منظم هستند و چرا بعضی از واژه‌ها شامل این تغییرات نمی‌شوند. این فرایند به **انتشار**

واژگانی[1] معروف است. واژه‌هایی که تأثیر می‌پذیرند، ابتدا در نوسان‌اند و تلفظ قدیم و جدید در کنار هم واقع می‌شوند و سپس تلفظ جدید غالب می‌شود.

علل تغییر زبان

یکی از زبانشناسان مشهور که علت تغییر زبان را در عوامل اجتماعی می‌داند گفته است: «همان‌طور که هر سال مدلِ کت و شلوار تغییر می‌کند، زبان هم دگرگون می‌شود». این عقیده به دو دلیل صحیح نیست. نخست، با کمال تعجب می‌بینیم بعضی از تغییرات جنبهٔ جهانی دارند. گرایشهای ذاتی خاصی در زبان وجود دارد که احتمالاً به وسیلهٔ عوامل اجتماعی تحریك می‌شوند. این گرایشهای نهفته در انتظار این هستند که عاملی آنها را برانگیزد، درست مانند بهمن. یك اسکی باز که سکون برفها را بر هم می‌زند، شاید اولین آغازگر تحول باشد، اما دلایل نهفتهٔ عمیقتری نیز قبل از ورود اسکی‌باز وجود داشته است.

گذشته از اینها، به طرح‌مندی زبان هرگز آسیبی وارد نمی‌آید. و این دلیل دیگری است مبنی بر اینکه تغییرات زبانی نمی‌توانند صرفاً تصادفی باشند. الگوهای زبان، ذهن را قادر می‌سازند اطلاعات زبانی بسیاری را براحتی به کار گیرد. اگر تغییرات به طور پراکنده صورت می‌گرفت، سازمان زبان به هم می‌ریخت و ذهن از اطلاعات در هم و برهم مملو می‌شد و برقراری ارتباط غیرممکن می‌گشت.

دو عامل زیر علت عمدهٔ تغییر زبان را تشکیل می‌دهند. از

یك طرف، گرایشهای زیربنایی‌ای در زبان هست که عوامل اجتماعی آنها را برمی‌انگیزند. و از طرف دیگر، گرایشهای ترمیمی، یعنی گرایش به برقراری نظم به منظور بازسازی الگوهای آسیب دیده، وجود دارد. اکنون به اجمال این دو موضوع را بررسی می‌کنیم.

گرایشهای طبیعی

گرایشهای طبیعی انواع گوناگونی دارند که بعضی از آنها از دیگران شدیدترند. این گرایشها ممکن است به وسیلهٔ عوامل اجتماعی برانگیخته شوند یا قرنها به صورت نهفته باقی بمانند یا گرایشهای متعارض از پیشرفت آنها جلوگیری کنند.

یکی از گرایشهای رایج حذف آواهای آخر واژه‌ها است. انگلیسی زبانها عقیده دارند زبانهایی مانند پولینزی، ایتالیایی و فرانسه که چنین فرایندی در آنها رخ داده، «خوش‌آواتر» و «روانتر» شده است. اما وقتی همین فرایند در زبان انگلیسی روی داد و مردم آوای [t] را در آخر واژه‌هایی مانند hot و what حذف کردند و یك صامت انسدادیِ چاکنایی را جانشین آن نمودند، عده‌ای برآشفتند و از «بلعیدنِ شرم‌آورِ آواها» و «تساهل» در زبان صحبت به میان آوردند. به هرحال، چنین پدیده‌ای به هیچ‌وجه «تساهل» نیست، زیرا تولید صامت انسدادیِ چاکنایی همان‌قدر به انقباض ماهیچه‌ای نیاز دارد که آوایی که صامت انسدادیِ چاکنایی جانشین آن می‌شود. بعلاوه این تغییرات در همه‌جا بدون استثنا رسوخ پیدا می‌کند. حتی کسانی که از تغییر صدای [t] انتقاد می‌کنند، توجه ندارند که خودشان نیز احتمالاً

در عباراتی مانند hot milk, football و a bit more یك صامت انسدادیِ چاکنایی را جانشین [t] می‌کنند.

در مواردی این تغییر شامل [k] و به طور محدودتر شامل [p] نیز می‌شود. آهنگ این تغییرات چنان است که به نظر می‌رسد تا اواسط قرن آینده [p] و [t] و [k] در انگلیسیِ بریتانیایی در آخر واژه‌ها ناپدید شود.

همهٔ گرایشها عمده و قابل توجه نیستند. بعضی از آنها جزئی هستند و تنها بر آوای خاصی در موقعیت خاصی اثر می‌گذارند. برای مثال، آوای [e] اغلب قبل از [g] به [i] تبدیل می‌شود. بنابراین، England مانند Ingland تلفظ می‌شود. یا صدای [b] اغلب بین [m] و [l] افزوده می‌شود مانند bramble که شکل قبلیِ آن bremel بوده است.

بعضی از گرایشها واکنشهایی احتیاطی را در زبان به دنبال دارند. به این معنی که مثلاً در زبان فرانسه، به دنبال حذف آواهای آخر واژه‌ها، وسیلهٔ جانشین دیگری برای بیان «جمع» باید به وجود می‌آمد. در فرانسه در اول واژه‌های جمع باید les واقع شود، مانند: les chats [le ʃa] (گربه‌ها)، زیرا تلفظ مفرد و جمعِ خودِ واژه [ʃa] (گربه) در فرانسه یکسان است. این تمایز اکنون به وسیلهٔ افزودن توصیفگرِ les پیش از اسم نشان داده می‌شود.

تغییرات ترمیمی

تغییرات ترمیمی الگوهای آسیب دیده از تغییرات پیشین را ترمیم می‌کند. بسیاری از تغییرات ترمیمی از طریق **قیاس**[۲] انجام

می‌گیرند. قیاس، یعنی توانایی استدلال کردن با توجه به موارد مشابه، یکی از ویژگیهای بنیادیِ زبان انسان است. این فرایند در زبان کودکان بسیار مشهود است. آنها واژه‌های mouses, mans و foots را با قیاس با واژه‌هایی مثل horses, cats و dogs می‌سازند.

روند قیاس غالباً صورت اولیهٔ عناصری را که بر اثر تغییر آوایی از یکدیگر جدا شده‌اند، به آنها بازمی‌گرداند. برای مثال، تغییر در نظام واکه‌ها به جداییِ صفتِ old از صفت تفصیلیِ elder منتهی شد. بنابراین، صفت تفصیلیِ جدید older در قیاس با young و younger به وجود آمد که جزء اول هر دو آنها یکسان است. اکنون کاربرد گونهٔ elder به عبارات خاصی مانند elders of the church و his elder brother تنزل پیدا کرده است.

به هرحال، قیاس را نمی‌توان صرفاً به عنوان ترمیم کنندهٔ الگوهای آسیب‌دیده به شمار آورد، زیرا قیاس تنها نقش ترمیمی ندارد بلکه گاهی نیز در تغییرات منظم آوایی اخلال ایجاد می‌کند. برای مثال، انتظار داریم آوای اولیه در وسط واژهٔ father ، [d] باشد (مانند واژهٔ گوتیکیِ fader). امّا father تحت‌تأثیر واژهٔ brother واقع شده و [d] مورد انتظار به [ð] تبدیل شده است. علاوه براین، قیاس انواع گوناگونی دارد. شاید بتوان گفت مقوله‌ای ناهماهنگ مثل آش شُله قلمکار است که برای توصیف تغییرات متفاوتی به کار می‌رود. بنابراین، قضاوت مبهم و کلی در مورد قیاس، تا زمانی که نتوانیم خود را به نوع خاصی از آن محدود کنیم، گمراه کننده است.

تغییراتی که دائماً باعث پدید آمدن تغییرات دیگری می‌شوند

تغییرات زنجیری، یعنی تغییراتی که ظاهراً به صورت توالیهای پیوسته‌ای واقع می‌شوند، پدیدهٔ ترمیمیِ جالبی هستند. برای مثال در زمان چاوسر واژهٔ lyf (life امروزی) به صورت [li:f] مانند leaf امروزی تلفظ می‌شد. واکهٔ [i:] به [ei] (و بعدها به [ai]) تبدیل شد. اما این دگرگونی تغییرمنفرد و مجزایی نبود. تقریباً در همان زمان تمام واکه‌های کشیده تغییر پیداکردند، یعنی [e:] به [i:]، [ɛ:] به [e:] و [a:] به [ɛ:] تبدیل شدند. چنین به نظر می‌رسد که هر واکه بسرعت فضای خالیِ واکهٔ جلویی خود را پرکرده است (تصویر ۵۱).

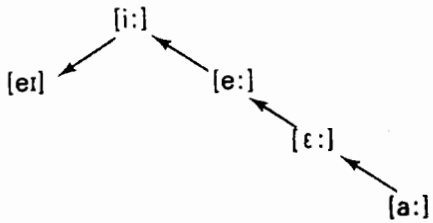

تصویر ۵۱

با این حال، مسئله همیشه الزاماً به سادگیِ مثال بالا نیست که آن هم جای بحث دارد. در بسیاری موارد آواهای بسیاری به طور همزمان جابجا می‌شوند، به طوری که نمی‌توان حدس زد آوایی به طرف فضای خالی کشیده شده یا اینکه از جایگاه اصلیِ خود رانده شده است. برای مثال، در تصویر ۵۲ آیا [e:] به طرف فضایی که [i:] ترک کرده کشیده شده یا [ɛ:] آن را از جایگاه اصلی خود رانده است؟

در مورد ماهیت واقعی تأثیر آواها بر یکدیگر اختلاف نظر وجود دارد. اما تنها حقیقت مسلم این است تغییرات به صورت زنجیری رخ می‌دهند تا با این کار الگوی کلی زبان انسان حفظ شود.

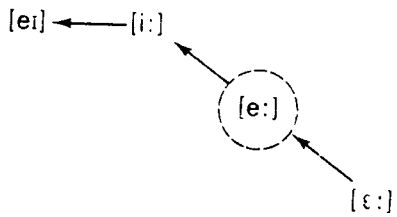

تصویر ۵۲

اخیراً زبانشناسان ادعا کرده‌اند که تغییرات زنجیری نه تنها در آواها بلکه در نحو زبان نیز روی می‌دهند. برای مثال، در بعضی از زبانها بندهای موصولی (بندهایی که با which و that شروع می‌شوند) قبل از اسمی واقع می‌شوند که به ان اضافه می‌گردند و برای مثال، می‌گویند: which is sour wine، در حالی که در انگلیسی می‌گویند:

wine which is sour

در چنین زبانهایی اغلب مفعول قبل از فعل واقع می‌شود. بنابراین، ترجمهٔ تحت‌اللفظی Harry dislikes wine which is sour چنین می‌شود:

Harry [which is sour wine] dislikes.

اگر تغییری در جایگاه بندهای موصولی صورت گیرد، یعنی بعد از اسم واقع شوند، احتمال اینکه فعل و مفعول هم جای خود را

عوض کنند بسیار زیاد است. غالب مردم اتفاق نظر دارند این تغییرات به‌گونه‌ای به یکدیگر وابسته‌اند، اگر چه بر سر مکانیسم دقیق آن اختلاف نظر وجود دارد.

تغییرات متعامل[۳]

تغییراتی که تاکنون بررسی شد، تقریباً واضح بودند. اما بعضی از انواع تغییرات بسیار پیچیده‌تر هستند. برای اینکه بدانیم چه عوامل گوناگونی معمولاً در تغییر زبان نقش دارند، بد نیست در آخر این بخش به تغییرات متعامل هم نظری بیفکنیم. در مثال زیر حذف پایانه‌های واژه با تغییر در ترتیب واژه دست به دست هم داده که هم باعث از بین رفتن یك ساخت و هم تغییر معنی شده‌اند.

نیای واژهٔ انگلیسی like فعل lician به معنی «لذت بخشیدن» بوده است. از این فعل در زمانی استفاده می‌شد که مفعول معمولاً قبل از فعل می‌آمد و فاعل الزاماً در اول جمله واقع نمی‌شد مانند:

tham cynge licodon peran.

to the - king - gave pleasure - pears

Pears pleased the king.

پس از گذشت قرنها دو فرایند روی داد: نخست پایانه‌های فعل و اسم حذف شدند، یعنی king صورت معیار اسم cynge شد و پایانهٔ جمع فعل licodon از بین رفت و جملهٔ بالا بتدریج به شکل زیر درآمد:

The king liked the pears.

در این بین، قرارگرفتن فاعل قبل از فعل، و مفعول بعد از فعل رایج

شد. بنابراین، جملهٔ The king liked pears که در اصل به معنی To the king were a pleasure pears بود دوباره به صورت The king took pleasure in pears تعبیر شد.

به این ترتیب، حذف پایانه‌های واژه و تغییر در ترتیب آن دو تغییر دیگر را برانگیخت: یکی از بین رفتن ساختار to someone something is a pleasure و دیگری تغییر معنی واژهٔ like از «لذت بخشیدن» به «لذت بردن». این نمونه نشان می‌دهد که در اغلب تغییرات زبانی عوامل گوناگونی دخیل هستند.

بازسازی

اخیراً از طریق بررسی تغییرات جاریِ زبان، اطلاعات زیادی در مورد تغییر زبان به دست آمده است. با این حال، از آنجا که تغییر زبان فرایندی کند است، باید دریافت که زبانها در طول قرنها چگونه تغییر کرده‌اند. با وجود این منابع مکتوب ما ناقص هستند. زبانشناسان تاریخی برای رسیدن به این اهداف مراحل مختلف زبانهای غیرمکتوب را بازسازی می‌کنند.

بازسازی انواع گوناگونی دارد. مشهورترین آنها **بازسازی برونی**[۴] است که به آن **زبانشناسی تاریخی - تطبیقی**[۵] نیز اطلاق می‌شود. زبانشناس در این نوع بازسازی، صورت واژه‌ها را در زبانهای خویشاوند، یعنی زبانهایی که ریشهٔ مشترکی دارند، مقایسه می‌کند و نیای مشترك آنها را حدس می‌زند. درباره این نوع بازسازی در فصل سیزدهم بیشتر بحث خواهیم کرد. نام قدیمیتر آن **فقه‌اللغهٔ تطبیقی**[۶] است. این اصطلاح گاه

ابهام ایجاد می‌کند، چراکه در امریکا، فرانسه و آلمان فقه‌اللغه معمولاً به مطالعهٔ متون ادبی اطلاق می‌شود.

نوع دوم بازسازی را **بازسازی درونی**[۷] می‌خوانند. زبانشناسان در این جا زبان خاصی را در زمان مشخصی بررسی می‌کنند و از طریق مقایسهٔ عناصری که احتمالاً ریشهٔ مشترکی دارند می‌توانند شکل اولیهٔ آن را حدس برنند. برای مثال دو واژهٔ long و longer را در نظر بگیرید. /lɔŋ/ و /lɔŋg/ (با تلفظ /g/ در آخر) هر دو تکواژگونه‌های تکواژ long هستند. پیداست که هر دو در اصل یکسان بوده‌اند و اینکه واژهٔ long زمانی با [g] در آخر آن تلفظ می‌شده است (همان‌طور که هنوز هم در بعضی از نقاط انگلستان مانند لیورپول چنین است).

سومین نوع بازسازی **بازسازی رده‌شناختی**[۸] است که جدیدتر از دو نوع دیگر است. اکنون زبانشناسان کم‌کم می‌توانند زبانها را به رده‌های مختلفی تقسیم کنند و ویژگیهای اصلی هر رده را تشخیص دهند. این شاخهٔ زبانشناسی را **رده‌شناسی زبان**[۹] می‌گویند. برای مثال، زبانهایی که در آنها فعل بعد از مفعول واقع می‌شود (مانند زبان هندی)، فعل کمکی هم اغلب بعد از فعل اصلی می‌آید. از طرف دیگر، زبانهایی مثل انگلیسی که در آنها فعل قبل از مفعول واقع می‌شود، فعل کمکی هم اغلب قبل از فعل اصلی می‌آید. بنابراین، اگر بقایای زبانی را بیابیم که در آن فعل کمکی بعد از فعل اصلی قرار گیرد، می‌توان پیش‌بینی کرد که در آن زبان مفعول هم قبل از فعل می‌آمده است، حتی اگر شواهدی نیز در دست نباشد. در فصل سیزدهم در مورد رده‌شناسی زبان بیشتر بحث خواهیم کرد.

اکنون ببینیم چگونه می‌توان از این سه نوع بازسازی استفاده کرد. فرض کنید سه زبان خویشاوندِ *تووِیدِل*، *تووادِل* و *توؤدِل* را داریم. باز هم فرض کنید اثر مکتوبی از گذشتهٔ آنها در دست نیست و تنها مدارکی از گفتار امروزی آنها در دست داریم. اول از بازسازی درونی استفاده می‌کنیم تا مرحلهٔ اولیهٔ هریك از این سه زبان، یعنی *تووِیدلِ اولیه*، *توادلِ اولیه*، *توؤدلِ اولیه* را بازسازی کنیم.

سپس از بازسازی برونی بهره می‌گیریم تا زبان t آغازین را که نیای مشترک هر سه آنهاست بازسازی کنیم. و سرانجام بار دیگر با استفاده از بازسازی درونی همراه با بازسازی رده‌شناختی، شکل زبان t آغازین و زبان T پیش آغازین را بازسازی می‌کنیم (تصویر ۵۳).

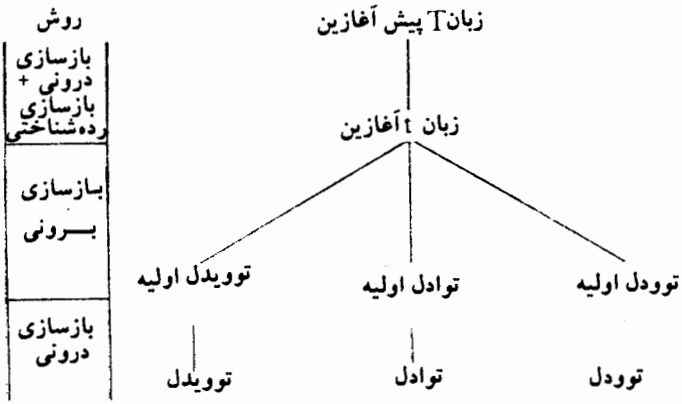

تصویر ۵۳

به این ترتیب، ممکن است بتوانیم تاریخ احتمالی این سه زبان را که شامل صدها یا شاید هزاران سال می‌شود بازسازی کنیم.

خود را بیازمائید:

۱ـ تغییرات چگونه از شخصی به شخص دیگر گسترش می‌یابد؟

۲ـ تغییرات چگونه در زبان منتشر می‌شود؟

۳ـ دو نوع از عوامل تغییر زبان را نام ببرید.

۴ـ قیاس چیست؟

۵ـ تغییر زنجیری چیست؟

۶ـ سه نوع بازسازی را نام ببرید و به طور خلاصه موارد شمول آن را ذکر کنید.

پانویس‌ها

1. lexical diffusion
2. analogy
3. interacting change
4. external reconstruction
5. comparative historical linguistics
6. comparative philology
7. internal reconstruction
8. typological reconstruction
9. language typology

۱۳

مقایسهٔ زبانها

در مورد تعداد زبانهای جهان اختلاف نظر قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که این مسئله تا حدودی به علت مشکلاتِ تعریفِ واژهٔ «زبان» است (رجوع کنید به فصل یازدهم)، امّا معمولاً تعداد زبانها را رقمی بین ۴۰۰۰ تا ۸۰۰۰ تخمین می‌زنند. تعداد کمی از زبانشناسان دربارهٔ زبانهای منفرد به‌طور مفصل تحقیق می‌کنند. عدهٔ بیشتری از آنها به مقایسهٔ دو زبان یاگروهی از زبانها می‌پردازند. این مقایسه گاهی به منظور مشخص کردن تفاوتها (**زبانشناسی مقابله‌ای**) و گاهی برای شناخت تشابهات زبانی است که امکان دارد از عوامل **همگانی**[1]، **وراثتی**[2]، **ناحیه‌ای**[3] و **رده‌شناختی**[4] سرچشمه بگیرند.

زبانشناسی مقابله‌ای

مقایسهٔ زبانها به منظور یافتن تفاوتهای آنها را زبانشناسی مقابله‌ای می‌نامند. این مقایسه عمدتاً توسط عالمان و دانشمندان

زبانشناسی کاربردی[۵] انجام می‌شود. زبانشناسی کاربردی رشته‌ای است که به بررسی کاربرد اصول زبانشناختی در تدریس زبان می‌پردازد. کشف این نکته که زبان‌آموز در کدام زمینه‌های زبانی دچار اشکال می‌شود مفید است. اشکالات اغلب در بخشهایی از زبان «مقصد» رخ می‌دهد که با زبانِ زبان‌آموز تفاوت عمده‌ای دارند. برای مثال، منفی‌سازی در زبان هندی غالباً بسیار ساده است. به این ترتیب که واژهٔ منفی سازِ واحدی قبل از فعل که در آخر جمله است، قرار می‌گیرد.

Bill hindustani nahi hai.

است - نه - هندوستانی - بیل

بیل هندوستانی نیست.

به همین دلیل، هندیهایی که انگلیسی یاد می‌گیرند در قرار دادن عنصر منفی‌ساز در ابتدای جمله دچار اشکال می‌شوند و جمله‌هایی نظیر All of these pens don't work را تولید می‌کنند، در حالی که سخنگویان انگلیسی بریتانیایی جملهٔ None of these pens work را ترجیح می‌دهند.

بنابراین، زبانشناسان مقابله‌ای دو زبان را به منظور تأکید بر تفاوتهای آنها به طور مفصل مقایسه می‌کنند. این امر باعث می‌شود بتوانند مشکلات احتمالی زبان‌آموزان را پیش‌بینی کنند که خود در تهیهٔ مواد آموزشی مؤثر خواهد بود.

تشابهات زبانی

به طور کلی تقریباً همهٔ زبانشناسان در جستجوی تشابهات

زبانی هستند، زیرا جستجوی همگانیهای زبان یکی از عمده‌ترین هدفهای زبانشناسی است (رجوع کنید به قسمت‌های چهاردهم تا شانزدهم). اما بسیاری از زبانشناسان خصوصیات مشترك گروهی از زبانها - و نه همهٔ آنها - را مطالعه می‌کنند. سه عامل **وراثتی، ناحیه‌ای** و **رده‌شناختی** دلایل اصلی این خصوصیات مشترك را تشکیل می‌دهند. تشابهات وراثتی هنگامی وجود دارد که زبانها ریشهٔ مشترکی داشته باشند. تشابهات ناحیه‌ای به دلیل تماس زبانهای مجاور با یکدیگر حاصل می‌شود. و تشابهات رده‌شناختی هنگامی است ک زبانها متعلق به یك «ردهٔ» کلی یکسان باشند. اکنون هرکدام از آنها را بررسی می‌کنیم.

تشابهات وراثتی

تلاش برای یافتن زبانهایی دارای ارتباط وراثتی و بازسازی نیای یک فرضی که این زبانها از آن منشعب شده‌اند مهمترین هدف زبانشناسی در قرن نوزدهم تلقّی می‌شد (رجوع کنید به قسمت سوم). امروزه زبانشناسی تاریخی تطبیقی شاخه‌ای از زبانشناسی تاریخی است (رجوع کنید به قسمت دوازدهم). در این رشته می‌توان تکامل زبان را از نخستین مراحل آن پیگیری کرد و ویژگیهای وراثتی را از ابداعات جدید بازشناخت.

ارتباط زبانها با یکدیگر اغلب بلافاصله آشکار نمی‌شود. در نگاه اوّل به نظر می‌رسد زبانهای وِیلزی، اسپانیایی و روسی کاملاً متفاوت هستند، در حالی که همهٔ آنها جزو زبانهای هند و اروپایی به

شمار می‌روند. به جای جستجوی واژه‌های ظاهراً مشابه که ممکن است گمراه کننده باشند، باید در پی ارتباط نظام‌مند بین زبانها بود. برای مثال، تشابه واژهٔ **haben** (داشتن) در آلمانی و واژهٔ **habere** (داشتن) در لاتین صرفاً تصادفی است. واژهٔ ترکی **plaz** (ساحل) با واژهٔ فرانسهٔ **plage** (ساحل) نیز تنها تشابه آوایی دارد، زیرا از زبان فرانسه قرض گرفته شده است. از طرف دیگر، شاید تعجب‌آور باشد که بدانید واژه‌های **beef** و **cow** به یکدیگر مربوط هستند. و نیز واژه‌های **paradise**، **dough** و **fiction** با هم نسبت دارند که می‌توان آنها را تا واژه‌های هند و اروپایی اولیه به معنی «درست کردن، شکل دادن، ساختن» ردیابی کرد.

دو فرض اساسی زیربنای تشابهات نظام‌مند را تشکیل می‌دهد. نخست اینکه نشانه‌های زبانی اساساً قراردادی هستند. همان‌گونه که در قسمت دوم اشاره شد، بجز تعداد محدودی واژه‌های نام‌آوا، هیچ‌گونه ارتباطی بین صدای واژه و آنچه که واژه بدان دلالت می‌کند وجود ندارد. بنابراین، شباهت بین زبانها که دلیل آن قرض‌گیری نباشد می‌تواند به خاطر وجود ریشهٔ مشترك باشد. فرض دوم این است که تغییرات آوایی اکثراً منظم هستند. اگر آوایی تغییر کند، تمام آواهای مشابه در محیط آواییِ مشابه و منطقهٔ جغرافیایی نیز تغییر می‌کنند، بر اساس این دو فرض می‌توان انطباقهای نظام‌مند و قابل اطمینانی را بین زبانها تعیین کرد.

انطباقهای مورد نظر ما در آواها یا با اطمینان بیشتری در دستگاه صرفی یافت می‌شود، زیرا به ندرت زبانی دستگاه صرفی

زبان دیگری را قرض می‌کند، اگر چه غیرممکن هم نیست. تصویر ۵۴ مثالهایی را در زبان انگلیسی و آلمانی نشان می‌دهد:

آلمانی			انگلیسی
/d/			/θ/
dick	fat	←→	thick
Ding	thing	←→	thing
Bad	bath	←→	bath
/ʃv/			/sw/
schwimmen	swim	←→	swim
schwingen	swing	←→	swing
Schwan	swan	←→	swan

تصویر ۵۴

این انطباقهای آوایی در واژه‌هایی که معنای مشابه یا یکسان دارند، اوّلین نشانهٔ ارتباط احتمالی بین زبانها است. هر قدر انطباق بین دو زبان بیشتر باشد، نسبت آن دو زبان نیز با یکدیگر بیشتر است. در مثالهای آلمانی و انگلیسی که ذکر شد، واژه‌ها تقریباً مشابه‌اند. اما (همان‌طور که قبلاً هم متذکر شدیم) این ملاك نیست. برای مثال، می‌توان ارتباط بین انگلیسی و لاتین را بر اساس انطباق بین واژه‌های زیر تشخیص داد که در آنها p لاتین با f انگلیسی انطباق دارد:

لاتین pater (پدر)	انگلیسی father
pes (پا)	foot

به هر حال، این انطباقها را نباید بدون چون و چرا پذیرفت. ممکن است با مجموعه‌ای از واژه‌های قرضی سر و کار داشته باشیم که پس از قرض گرفته شدن سیر تکاملی آنها تغییر کرده باشد. برای مثال، اگرچه بین واژه‌های زیر تناظر ظاهری وجود دارد، ولی همهٔ آنها واژه‌هایی هستند که هنگام تهاجم نورمن‌ها، از زبان فرانسه قرض گرفته شده‌اند.

mutton انگلیسی	mouton (sheep) فرانسه	
button	bouton (button)	
glutton	glotton (glutton)	

انطباقهای صرفی، همان‌طور که در تصویر۵۵ نشان داده می‌شود، قابل اطمینان‌تر هستند:

آلمانی

بدون پسوند	/ə/	/ste/
klein	kleiner	kleinste
schnell	schneller	schnellste
reich	reicher	reichste

انگلیسی

بدون پسوند	/ə/	/est/
small	smaller	smallest
quick	quicker	quickest
rich	richer	richest

تصویر۵۵

چنین انطباقهایی به طور قطع نشانگر ارتباط بین انگلیسی و آلمانی است. در اوایل قرن اخیر زبان *حتیان* را براساس انطباقهای صرفی، جزو زبانهای هند و اروپایی تشخیص دادند، علی‌رغم این حقیقت که واژگان آن عمدتاً غیر هندو اروپایی است.

شجرهٔ خویشاوندی[۱]

اگر ارتباط تعدادی از زبانها را با یکدیگر مشخص کنیم، آنگاه باید فرضیه‌ای را دربارهٔ چگونگی ارتباط دقیق آنها ارائه دهیم. با یافتن سه زبان همزاد یا مرتبط به هم مثل آلمانی، انگلیسی، و فرانسه باید روشن کنیم که آیا این زبانها سه شاخهٔ مجزا از یک زبان مادر را تشکیل می‌دهند یا دو زبان در یک مرحلهٔ ثانوی از یکدیگر جدا شده‌اند که در این مورد خاص چنین است (تصویر ۵۶).

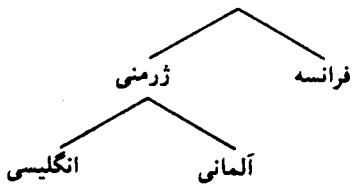

تصویر ۵۶

این مسئله در امر بازسازی مؤثر است، چرا که باید اوّل نیای آلمانی و انگلیسی را بازسازی کنیم و سپس به مرحلهٔ بعد، یعنی بازسازی نیای ارشد، بپردازیم.

بازسازی[۶] زبان مادر

پس از تهیهٔ یک شجرهٔ خویشاوندی می‌توان کار بازسازی را شروع کرد. قبل از هر چیز به «رأی اکثریت» توجه می‌کنیم. به عبارت دیگر، آواهایی را که در یک عصر واحد در زبانهای دختر یافت می‌شوند در نظر می‌گیریم. و به عنوان نخستین فرضیه می‌گوییم آواهایی که در اکثر این زبانها یافت می‌شوند ممکن است آواهای اصلی باشند. برای مثال، در زبانهای هند و اروپایی واژه‌های سانسکریت sapta، یونانی hepta، و لاتین septem هر سه به معنای «هفت» وجود دارند. از این گروه واژه‌ها معلوم می‌شود واژهٔ زبان مادر احتمالاً [septa] بوده است.

سپس باید در فرضیهٔ نخست بازنگری کنیم و ببینیم آیا تغییرات پیشنهادیِ ما از نظر آواشناسی محتمل است یا نه. برای مثال، فرض ما بر این است که در یونانی [s] به [h]، در سانسکریت [e] به [a] در لاتین [a] به [em] تبدیل شده است. آیا چنین تغییراتی امکان‌پذیر است یا غیرمحتمل؟ در مورد تبدیل [s] به [h] و [e] به [a] جواب مثبت است. امّا تبدیل [a] به [em] بسیار غیرمحتمل است. تبدیل [em] به [a] محتمل‌تر به نظر می‌رسد. پس آیا می‌توان تصور کرد که واژهٔ اولیه [septem] بوده است؟

با بررسی بیشتر در می‌یابیم که در یونانی و سانسکریت معمولاً تمام آثار [m] در آخر واژه از بین نمی‌رود. پس باید در جایی اشکالی وجود داشته باشد. یک فرضیهٔ پذیرفتنی‌تر این است که هجای آخر در اصل شبیه صدایی است که گاهی در آخر واژهٔ انگلیسی madam

شنیده می‌شود که در آن [m] مانند یک شِبه واکه عمل می‌کند. این شبه واکه (که گاهی به صورت [m̩] نوشته می‌شود) معمولاً به [em] یا [a] تبدیل می‌شود. بنابراین، واژهٔ بازسازی شده برای «هفت» [septem] خواهد بود.

همزمان با ارائه تصویری کلی از یک زبان آغازین باید با توجه به دانش زبانیِ کلّیِ خود معلوم کنیم آنچه ساخته‌ایم یک زبان اولیهٔ محتمل است یا نه. اگر این زبان اولیه هیچ شباهتی به هیچ زبانی نداشته باشد، باید در نتیجه‌گیریهای خود تردید کنیم.

عدم اطمینان در بازسازیها

متأسفانه احتمال موفقیت در بازسازی و ارائه زبان مادر بسیار کم است، زیرا اولاً نواقص و شکافهای زیادی در شواهد دیده می‌شود. در بازسازی زبان هند و اروپایی آغازین، از آنجا که آثار مکتوب بسیاری از یونانی، لاتین و سانسکریت بر جای مانده، زبانشناسان بیش از حدّ به این زبانها متکی هستند. آثار مکتوب مشابه در زبانهای آلبانیایی و ارمنی ممکن است این تصور را بکلی تغییر دهد. دوم اینکه همیشه نمی‌توان تلفظ حقیقی را از متون مکتوب دریافت. با این حال، بازسازیهای ما تا حد زیادی براساس این متون هستند. سوم اینکه هیچ یک از زبانهای مادر از کلیت منسجم و یکدستی برخوردار نیستند. هر زبانی در درون خود گوناگونیهای گویشی دارد. بنابراین، بازسازیهای ما احتمالاً مخلوط درهم و برهمی از گویشهای متفاوت خواهد بود. چهارم اینکه گاهی زبانهای دختر

به‌طور مستقل تکامل می‌یابند. این موضوع می‌تواند تصویر زبان مادر را برهم بزند. اگر تنها انگلیسی، ایتالیایی و روسی را داشتیم، ممکن بود به غلط نتیجه بگیریم که زبان هند و اروپایی تکیهٔ فشاری دارد. در حالی که تکیه در این زبانها پس از اشتقاق زبانِ مادر، مستقلاً تکامل پیدا کرده است. پنجم اینکه قرض‌گیری از زبانهای مجاور نیز تصویر زبان مادر را مخدوش می‌کند.

بدین ترتیب در می‌یابیم که این گونه بازسازیها صرفاً نشانگر حدسیّات ما دربارهٔ زبان مادر براساس دانش فعلی ما است. امروز هیچ‌کس جرئت یکی از پژوهشگران قرن نوزدهم را ندارد که تلاش کرد یکی از افسانه‌های ایزوپ را به زبان هند و اروپایی آغازین ترجمه کند! ارزش واقعی زبانهای بازسازی شده در این است که از این راه می‌توانیم خصوصیات موروثی زبانها را از ابداعات اخیر آنها بازشناسیم و دانش خود را دربارهٔ تاریخ زبانها گسترش دهیم.

مناطق زبانی[۷]

هنگامی که شباهتهایی بین زبانهای مجاور یافت می‌شود، دلیل احتمالیِ این شباهتها را فرایند به اصطلاح **قرض‌گیری**[۸] می‌دانند. زبانهایی که با یکدیگر تماس پیدا می‌کنند غالباً بعضی از ویژگیهای زبان مجاور را به خود می‌گیرند. قرض‌گیریِ عناصر واژگانی بسیار رایجتر است. زبان انگلیسی واژه‌های فرانسوی زیادی را که بر انواع غذاها دلالت می‌کنند قرض گرفته است مانند: **pâté** ، **aubergines** ، و **courgettes** . قرض‌گیریِ ساختارها هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که

زبانها از نظر ساخت، مشابه باشند. اما حتی زبانهای غیرمشابه نیز بتدریج در طول زمان ویژگیهای یکدیگر را کسب می‌کنند. اگر ویژگیهای برجسته‌ای در مناطق وسیعی گسترش یابند، زبانشناسان به آن نقاط، «مناطق زبانی» می‌گویند.

بررسی ویژگیهای منطقه‌ای به دو دلیل انجام می‌شود: از یک طرف، شناخت چگونگیِ تأثیر زبانها بر یکدیگر دانش ما را دربارهٔ تغییر زبان افزایش می‌دهد. از طرف دیگر، مجزّا کردن ویژگیهای مشترکی که دلیل آنها قرض‌گیری باشد، از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا بدین ترتیب از التباس آنها با ویژگیهای وراثتی و رده‌شناختی جلوگیری می‌شود.

ویژگیهای منطقه‌ای ممکن است در همهٔ جنبه‌های زبان وجود داشته باشند. برای مثال، زبانهای چینی، تایلندی و ویتنامی که در خاور دور بدانها تکلم می‌شود همگی زبانهای نواخت‌دار هستند. این ویژگی مشترک ظاهراً در اثر تماس به وجود آمده است. این امر در مورد هندوستان هم صادق است که در آن زبانهایی که ریشهٔ کاملاً متفاوتی دارند، آواهایی دارند که به آنها «برگشتهٔ[۹]» می‌گویند. یعنی زبان هنگام تولید این آواها به طرف عقب سقف دهان برمی‌گردد.

در بسیاری از زبانهای بالکان شباهتهایی وجود دارد که به نظر می‌رسد به دلیل همجواری باشد. زبانهای آلبانیایی، بلغاری، و رومانیایی هر سه دارای حرف تعریف معرفهٔ the هستند که به آخر اسم متصل می‌شود. برای مثال، بدیهی است که ساختار munte-le (mountain-the) در زبان رومانیایی از زبانهای مجاور

قرض گرفته شده است، زیرا زبانهایی، مثل فرانسه، که به رومانیایی نزدیک هستند، ترتیبی برعکس آن دارند. واژهٔ فرانسهٔ le mont معادل واژهٔ فوق است و از نظر تاریخی به munte-le ارتباط دارد.

در این سه زبان و همچنین یونانی جدید که مجاور آنهاست معادل give me to eat به صورت give me that I eat گفته می‌شود، در حالی که با توجه به سایر زبانهای اروپایی انتظار می‌رود give me to eat به کار رود. به نظر می‌رسد این ویژگیهای خاص در طول قرنهایی که فرهنگ بیزانسی نیروی متحد کننده‌ای در آنجا به شمار می‌رفتِه گسترش یافته است.

انواع زبانها

ساختِ موازی در بین زبانها ممکن است به دلیل تشابه رده شناختی آنها باشد. همان گونه که بشر را می‌توان براساس ویژگیهایی مانند استخوان‌بندی، رنگ پوست، گروه‌خون و امثال آنها به نژادهای مختلف تقسیم کرد، زبانها را نیز می‌توان به گروههای مختلف تقسیم کرد.

علاقه‌ای که اخیراً به رده‌شناسی زبان به چشم می‌خورد، تا حدّی ناشی از عدم موفقیت در پیداکردن شمار زیادی از همگانیهای زبان است. یافتن همگانیهای مطلق، یعنی ویژگیهایی که بین همهٔ زبانها مشترک باشد مشکل است و کسانی که سعی کرده‌اند فهرستی از این ویژگیها را تهیه کنند به گفته‌های مبهمی مانند «در همهٔ زبانها ابزارهایی برای سؤالی کردن وجود دارد» اکتفا کرده‌اند. با مطالعهٔ

بیشتر در مورد جزئیاتی مانند چگونگی پرسیدن سؤال مشخص می‌شود که برخی از ابزارها در زبانهای انسانی بیشتر تکرار می‌شوند، گرچه هر زبانی ساختهای خاصی را ترجیح می‌دهد.

البته مشاهدهٔ اینکه زبانهای خاصی ساختهای متفاوتی به کار می‌برند اصلاً موضوع جدیدی نیست. آنچه جدید است، علاقه‌ای است که بتازگی به مطالعهٔ **همگانیهای تضمنی**[۱۰] و گرایشهای تضمنی به وجود آمده است. به عبارت دیگر، با توجه به ساخت خاص یک زبان می‌توان بعضی ویژگیهای دیگر آن را پیش بینی کرد. درست همان‌طور که اگر حیوانی نوک و پر داشته باشد به احتمال زیاد بال هم خواهد داشت، می‌توان گفت که اگر الگوی اصلی زبانی فاعل و فعل و مفعول باشد، به احتمال زیاد در آن زبان حرف اضافه پیشین وجود دارد نه حرف اضافهٔ پسین.

معیارهای ساخت صرفی برای طبقه‌بندی زبان

در طبقه‌بندی زبان چه معیاری باید اساس قرار گیرد؟ در جواب این پرسش اختلاف‌نظر بسیار زیادی وجود دارد. در اولین تحقیقی که دربارهٔ طبقه‌بندی زبان در قرن گذشته انجام شد چگونگی به کار رفتن تکواژها اساس قرار گرفت.

تعداد تکواژها در هر واژه از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند. چگونگی ترکیب تکواژهای درون واژه نیز متفاوت است. در قرن نوزدهم پژوهشگران سعی کردند چنین معیارهایی را در طبقه‌بندی زبانها به کار گیرند. آنها حداقل سه نوع زبان را که از نظر صرفی

متفاوت بودند مشخص کردند

زبان تحلیلی[۱۱] زبانی است که در آن واژه‌ها اغلب از یک تکواژ تشکیل می‌شوند. این موضوع معمولاً دربارهٔ زبان انگلیسی صدق می‌کند. مثال:

Will you please let the dog out now?

زبان پیوندی[۱۲] زبانی است که می‌توان واژه‌های آن را به سهولت به تکواژها تقسیم کرد. ترکی و ساحلی نمونه‌های بارز این نوع زبانها هستند. به هر حال، پیوند در زبان انگلیسی نیز به‌طور محدودی وجود دارد مانند:

faith - ful - ness و lov - ing - ly

زبان ادغامی[۱۳] زبانی است که مانند لاتین در آن تکواژها به گونه‌ای با هم ادغام می‌شوند که به عنوان عناصر مجزا بسادگی قابل تشخیص نیستند. برای مثال us- درآخر taurus (گاومیش) نشان می‌دهد که این واژه مذکر و مفرد و فاعل جمله است، امّا این سه جنبه قابل تفکیک نیستند. در زبان انگلیسی نیز ادغام به ندرت یافت می‌شود:

went= go + زمان گذشته

زمانی تصوّر می‌کردند که زبانها مراحل تکاملی ثابتی را طی می‌کنند. مرحلهٔ اول، مرحله تحلیلی، مرحلهٔ دوّم پیوندی و مرحلهٔ سوم ادغامی است. قبلاً از زبانهای یونانی و لاتین به گونه‌ای جانبدارانه به عنوان بهترین و والاترین زبانها یاد می‌کردند. هر چیز دیگری انحراف یا نشانهٔ زوال و فساد تلقی می‌شد. *ادوارد ساپیر*

زبانشناس و مردمشناس امریکایی نادرستی این ادعا را بوضوح خاطرنشان ساخته است او می‌گوید: «زبانشناسی که بر دستگاه صرفی از نوع لاتین به عنوان نشانهٔ تکامل زبانشناختی اصرار می‌ورزد مانند جانورشناسی است که در تکامل «اسب عرب» و «الاغ قبرسی» دسیسهٔ عظیمی را جستجو می‌کند».

اِشکال عمدهٔ طبقه‌بندی فوق این است که هیچ زبانی از نوع صَرفیِ «صِرف» نیست. تعداد کمی از زبانها در یک مقوله جای می‌گیرند. اما به نظر می‌رسد در تعداد زیادی از آنها فرایند صرفیِ آمیخته‌ای وجود دارد. بنابراین، امروز اکثر زبانشناسان در طبقه‌بندی زبانها معیارهای دیگری به کار می‌گیرند.

معیار ترتیب واژه‌ها

در زبان انگلیسی از ترتیب واژه به عنوان یک ابزار نحویِ اصلی استفاده می‌شود. در اصطلاح زبانشناسی می‌گویند انگلیسی یک زبان ترتیبی است (رجوع کنید به فصل هفتم). شاید به همین دلیل به ترتیب واژه‌ها به عنوان ویژگی رده‌شناختی زبانها توجه بسیاری شده است. واژه‌ها ترتیبهای محتمل گوناگونی دارند، اما اغلب از ترتیبهای محدودی استفاده می‌شود. هر یک از ترتیبها ویژگیهای قابل پیش‌بینی‌ای دارند.

رایجترین طبقه‌بندی زبانها برحسب ترتیب وقوع فاعل (s)، فعل (v) و مفعول (o) است. به‌طور نظری شش احتمال وجود دارد:

اول مفعول	اول فعل	اول فاعل
OVS	VSO	SOV
OSV	VOS	SVO

امّا در عمل، وقوع ستون چپ (اوّل فاعل) بسیار محتمل‌تر از ستون وسط (اول فعل) است، در حالی که ستون راست (اول مفعول) بسیار نادر است. در حقیقت، نمونهٔ قابل اطمینانی از نوع osv تاکنون یافت نشده و تعداد انگشت شماری از نوع ovs به صورت یک مجموعه در امریکای جنوبی وجود دارد.

نمونه‌های زیر ترتیب لغوی بیان جملهٔ" سگ اردک راکشت" را در زبانهای مختلف نشان می‌دهد:

ترکی
SOV The dog the duck killed.
کشت- اردک را -سگ

انگلیسی
SVO The dog killed the duck.
اردک را -کشت - سگ

ویلزی
VSO killed the dog the duck.
اردک را - سگ -کشت

مالاگاسی
VOS killed the duck the dog.
سگ - اردک را -کشت

هیکسکاریانا(امریکای‌جنوبی)
OVS The duck killed the dog.
سگ -کشت - اردک را

؟؟؟
OSV The duck the dog killed.
کشت - سگ - اردک را

چنین طبقه‌بندی مقدماتی‌ای بسیار مفید است، اما مسائلی را به دنبال دارد. عمده‌ترین اشکال آن این است که به دلایل زیادی، بسیاری از زبانها را نمی‌توان به اسانی در یکی از این مقولات جای داد. در بعضی از زبانها مثل زبانهای استرالیاییِ *دایربال* و *وال بیری* تشخیص یک ترتیب «اصلی» غیرممکن است. اینها زبانهای غیرترتیبی واقعی هستند که از نظر ترتیب واژه بی‌نهایت آزاد و انعطاف پذیرند. در بعضی دیگر از زبانها ترتیب واژه ثابت امّا آمیخته است. برای مثال، در زبان آلمانی بند اصلی، ترتیب **SVO** و بند وابسته، ترتیب **SOV** را دارد. بنابراین، در آلمانی می‌گویند:

The dog killed the duck (بند اصلی **SVO**)

اردک را - کشت - سگ

I heard that[the dog the duck killed] (بند وابسته **SOV**)

[کشت - اردک را - سگ] - که - شنیدم - من

علاوه براین، در برخی از زبانها تشخیص «فاعل» بسیار مشکل است. برای مثال، جمله‌های زیر را در نظر بگیرید:

The dog killed the duck. سگ اردک را کشت

The dog ran away. سگ فرار کرد

در زبان انگلیسی the dog فاعل هر دو جملهٔ بالا است. اما در بعضی از زبانها مانند اسکیمو the duck در جملهٔ اول (مفعول) و the dog در جملهٔ دوم (فاعل)، پایانه‌های صرفی یکسانی را می‌گیرند. در چنین مواردی نمی‌توان با اطمینان تصمیم گرفت «فاعل چیست» و «مفعول کدام است». منطق این کار در زبان اسکیمو این است که اکثر

اسمها دارای یک پایانهٔ معیار هستند، اما اگر دو اسم در جمله وجود داشته باشد، این پایانه‌ها تغییر می‌کنند که در این صورت، شرکت‌کنندهٔ فعالتر یعنی «عامل» پایانهٔ خاصی می‌پذیرد.

علاوه براین، زبانهای به اصطلاح ضمیرانداز نیز مسئله‌ساز هستند، زبانهایی که فاعل جمله در صورت ضمیر بودن در آنها حذف می‌شود. برای مثال، در لاتین cano (می‌خوانم) رایجتر از ego cano (من می‌خوانم) بوده و ضمیر تنها هنگام تأکید افزوده می‌شده است. در این زبانها ترتیب فعل و مفعول هنگام حذف ضمیر، با ترتیب فعل و مفعول هنگامی که فاعل و فعل و مفعول هر سه موجود هستند، الزاماً یکسان نیست.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که طبقه‌بندی براساس ترتیب واژه چندان هم قابل اطمینان نیست. اما احتمالات آماری هم وجود دارد. برای مثال، در یک زبان **svo** به احتمال زیاد فعل‌کمکی قبل از فعل اصلی می‌آید، حرف اضافهٔ پیشین و نه حرف اضافهٔ پسین وجود دارد و اضافه بعد از اسم در حالت اضافی قرار می‌گیرد. در حالی‌که در یک زبان **sov** احتمالاً فعل‌کمکی بعد از فعل اصلی می آید و حرف اضافه پسین و نه پیشین وجود دارد و اضافهٔ قبل از اسم در حالت اضافی به کار می‌رود. در زیر مثالهایی از زبان انگلیسی و معادل آنها از نظر ترتیب واژه در یک زبان **SOV** آمده است:

SVO Bill eats potatoes.	**SOV** Bill potatoes eats.
AUX V Marigold can go.	**V AUX** Marigold go can.
PREP On Saturday.	**POSTP** Saturday on.

N GEN Queen of *S*heba. GEN N of Sheba queen.

از آنجا که زبان همواره در حال تغییر است، تنها تعداد معدودی از زبانها نوع «خالص»، یعنی نمونهٔ بارز و کامل این احتمالات آماری هستند. در بسیاری از زبانها نایکدستیهایی هست و **دوگانگیها**[۱۴] (احتمالات دوگانه)ای وجود دارد. برای مثال در انگلیسی queen of Sheba و Sheba's queen، هر دو، به کار می‌رود.

به‌هرحال، تهیهٔ فهرستی از احتمالات آماری تنها اولین قدم در راه تعیین نوع زبانها است. مرحلهٔ دوم و مهمترین مرحله آن است که دریابیم چرا این احتمالات وجود دارند. این مسئله هنوز مورد بحث است و توجیهات بسیاری برای آن پیشنهاد شده است. پیشنهاد اول این است که در زبانها اصل **هماهنگیِ بین مقوله‌ای**[۱۵] وجود دارد، یعنی مقولات مختلف زبانی مانند اسم و فعل و حرف اضافه تقریباً شبیه یکدیگر عمل می‌کنند. جایگاه هسته یا واژهٔ اصلی در یك گروه اغلب مشابه جایگاه آن در گروههای مختلف دیگر است. برای مثال، اگر فعل در اوّل گروه فعلی واقع شود مانند **eats** peanusts در انگلیسی حرف اضافه هم در اول گروه حرف اضافه مانند **on** *S*aturday، صفت هم در اول گروه صفتی مثل **red** in the face و اسم هم در اول گروه اسمی نظیر **father** of the family واقع می‌شوند. دانستن این نکته جالب است که زبانشناسان نظری که سعی در توصیف الگوهای جمله دارند (نحو ایکس تیره، رجوع کنید به قسمت هفتم)، مستقلاً به چنین نتیجه‌ای در مورد عملکرد زبانها رسیده‌اند.

برای بازسازی حالتهای احتمالیِ اولیهٔ زبانها به عنوان مکملی برای گونه‌های دیگر بازسازی در زبانشناسی تاریخی، با احتیاط بیشتری می‌توان از احتمالات تضمنی نیز استفاده کرد (رجوع کنید به قسمت دوازدهم). اگراثری از یک زبان باستانی بیابیم‌که درآن فعل بعد از مفعول قرارگیرد و حرف اضافهٔ پسین وجود داشته باشد، با توجه به احتمالات می‌توانیم بگوییم که اضافه بعد از اسم در حالت اضافی به کار می‌رفته است.

در حال حاضر هنوز هم باید مطالعات فراوانی دربارهٔ خصوصیات رده‌شناختی برای طبقه‌بندی زبانها و تشخیص و ارتباطات تضمنی آنها صورت گیرد. اخیراً چامسکی و پیروان او به این کار علاقه نشان داده‌اند. بعضی از این نظریات در قسمت شانزدهم بحث خواهند شد.

خود را بیازمائید:

۱ـ **زبانشناسی مقابله‌ای** چیست؟

۲ـ سه دلیل شباهت زبانها به یکدیگر را ذکر کنید.

۳ـ چگونه می‌توان زبانهایی را که از نظر وراثتی ارتباط دارند تشخیص داد؟

۴ـ هدف از بازسازی زبان اولیه چیست؟

۵ـ **همگانیهای تضمنی** چیست؟

۶ـ رایجترین گونهٔ ترتیب اصلی واژه‌ها در زبانهای جهان کدام است؟

پانویس‌ها

1. universal
2. genetic
3. areal
4. typological
5. applied linguistics
6. reconstructing
7. linguistic areas
8. borrowing
9. retroflex
10. implicational universals
11. isolating /analytical
12. agglutinating
13. fusional
14. doublets
15. principle of cross-category harmony

بخش پنجم

به سوی دستور جهانی

تا آنجا که به خصوصیات بنیادی دستور مربوط می‌شود، کسی که دستور را در یک زبان درک می‌کند، در زبانی دیگر نیز آن را درک می‌کند.

راجر بیکن

۱۴

در جستجوی چارچوبی مناسب

نوآم چامسکی احتمالاً با نفوذترین چهرهٔ زبانشناسی قرن بیستم است. همان‌گونه که در قسمت ۳ اشاره شد او از دو جنبه در پیشرفتهای زبانشناسی سهم دارد:

از یك سو، عصر زبانشناسی زایشی را بنیان نهاد و توجه همگان را به قواعدی جلب نمود که زیربنای دانش زبانی شخص را تشکیل می‌دهند. کسی که زبانی را می‌داند به اعتباری، همانند شطرنج بازی است که باید قواعد مشخص کنندهٔ حرکات ممکن و ناممکن را در شطرنج بیاموزد. این قواعد اصل بازی را تشکیل می‌دهند. به همین ترتیب، به نظر چامسکی مجموعهٔ قواعد یا «دستور» که زیربنای زبان را تشکیل می‌دهند بسیار مهمتر از گفته‌های بالفعل هستند.

از سوی دیگر، چامسکی دوباره توجّه مردم را به **همگانیهای زبان**[1] جلب کرد. این مبحث در اوایل قرن اخیر فراموش شده بود و عمدتاً

تصور می‌شد: «اختلاف زبانها بی‌حد و مرز و غیرقابل پیش‌بینی است». به عقیدهٔ چامسکی زبانشناسان نباید در پی یافتن همنه‌های مشترك زبانها باشند که تعدادشان بسیار کم است، بلکه باید به دنبال کشف **محدوده**[۲]**هایی** باشند که زبانها در آنها عمل می‌کنند.

چامسکی صرفاً نظریات مبهمی پیرامون نیاز به دستورهای زایشی و محدوده‌های همگانی مطرح نمی‌کند، بلکه پیشنهادهای مفصلی برای تهیهٔ چارچوبی جهانی ارائه می‌دهد.

متأسفانه، چامسکی از زمان ارائه نظریه‌اش در دههٔ ۱۹۵۰ تاکنون، به علت مخالف عده‌ای ، از جنبه‌های مختلف عقاید خود را تغییر داده است. معهذا، یك خصوصیت اساسی از چارچوب همگانی پیشنهادی او بر جای ماند و آن **دستورگشتاری**[۳] است. در این قسمت چگونگی دستیابی او را به این نوع دستور خاص توضیح می‌دهیم، و خصوصیات اصلی آن را به طور خلاصه ذکر می‌کنیم. سپس (در قسمت ۱۵) به این مسأله می‌پردازیم که چرا او عقاید اولیه خود را اصلاح کرده است و سرانجام بعضی از پیشنهادهای اخیر او را بر می‌شمریم (قسمت ۱۶).

الگوهای سادهٔ دستور

اکنون فرض کنیم که در همان موقعیتی هستیم که چامسکی سالها پیش بود: یعنی زبانشناسی که سعی دارد یك چارچوب دستوری همگانی ارائه دهد. ازکجا باید شروع کرد؟ یك راه شروع این است که دستور زبانی را که می‌دانیم بنویسیم، مثلاً دستور زبان

انگلیسی. اگر بتوانیم این کار را به طور جامع انجام دهیم، سپس می‌توان بررسی کرد که این چارچوب تا چه حد برای زبانهای دیگر نیز قابل استفاده است. در نوشتن دستور زبان انگلیسی از همان روشی استفاده می‌کنیم که همه دانشمندان علوم اجتماعی به کار می‌گیرند: نخست حدس می‌زنیم یا فرضیه‌ای ارائه می‌دهیم، در این مورد خاص، فرضیهٔ ما دربارهٔ قواعدی است که انگلیسی زبانان در ذهن خود دارند. سپس صحت این فرضیه را با اطلاعات خام - جملات زبان انگلیسی - محك می‌زنیم. اگر قواعد فرضی ما نتوانند یک جملهٔ خوب انگلیسی بسازند باید تغییر کنند یا کنار گذاشته شوند.

در نوشتن دستور زبان، نمی‌کوشیم تا روش سخنگویان را در آماده‌سازی جمله برای گفتن الگو قراردهیم. دستور زبان قبل از هر چیز ابزاری است که مشخص می‌کند جملهٔ «خوش ساخت» چگونه است، و قواعدی را در بر می‌گیرد که جمله‌های محتمل را توصیف می‌کنند. امّا در مورد چگونگی پیوند این احتمالات به یکدیگر دخالتی ندارد.

بنابراین، کار اصلی این است که دستوری بنویسیم که بروندادهٔ آن همان چیزی باشد که انسان می‌گوید - اگر چه نمی‌توان تضمین کرد تا قواعد آن مشابه قواعدی باشد که در ذهن انسان است. احتمالاً قواعد زبانشناس و قواعدی که بالفعل به وسیلهٔ انسان ذهنی[۴] شده‌اند همپوشی دارند، امّا مکانیزم آنها کاملاً یکسان نیست.

اکنون ببینیم چگونه می‌توان فرضیه‌ای را که دستور زبان انگلیسی را توصیف کند شکل داد. شاید بهترین روش این باشد که از یك فرضیه خیلی ساده شروع کنیم و ببینیم چه اشکالاتی ممکن است

پدید بیاید. سپس با آنچه آموخته‌ایم به فرضیه بعدی که پیچیده‌تر است بپردازیم و به همین ترتیب ادامه دهیم.

ساده‌ترین فرضیه ممکن، شاید این باشد که واژه‌ها در کنار هم یك زنجیره طولانی را تشکیل می‌دهند و هر واژه به واژه بعدی متصل است. برای مثال، **توصیفگرهای**[۵] the و a به مجموعه‌ای از اسمها مانند camel و elephant متصل می‌شوند و اسمها نیز به‌نوبه خود می‌توانند به مجموعه‌ای از افعال مانند swallowed و ate متصل شوند (شکل ۵۷). امّا چنین الگوی ساده‌ای را باید بلافاصله رها کرد. نه زبان انگلیسی، و نه هیچ زبان دیگری چنین عمل نمی‌کند. یك واژه الزاماً به واژهٔ همجوار خود وابسته نیست. اغلب واژه به واژه دیگری که از آن فاصله دارد وابسته است، مانند:

Either learn to play the trumpet **or** take up yoga.

Petronella fell and hurt **herself.**

واژهٔ or که الزاماً به واژه either وابسته است با آن چند واژه فاصله دارد و بلافاصله بعد از آن واقع نشده است. به همین ترتیب واژه herself که به واژه Petronella وابسته است از آن فاصله دارد. ایراد دیگری که الگوی «زنجیره»ای دارد این است که در آن به غلط تصور شده است که پیوند واژه‌ها با یکدیگر همیشه یکسان است. این الگو نشان نمی‌دهد که در جمله: The camel swallowed an apple

واژه‌های the و camel ارتباط نزدیکتری نسبت به swallowed و an با یکدیگر دارند. به این دلیل است که باید این الگوی ساده را رها کرد.

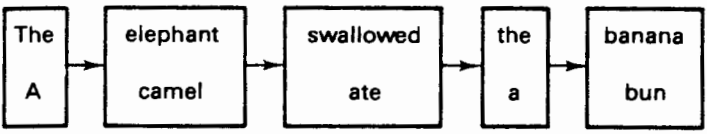

شکل ۵۷

یك الگوی رضایت‌بخش‌تر آن است که جمله را دارای ساختاری «لایه‌ای»، آن‌گونه که درنمودار درختی قسمت ۷ آمده است، در نظر می‌گیرد. در این الگو فرض بر این است که زبانها دارای چندین الگوی اساسی برای جمله هستند و هر یك از این الگوهای اساسی «جایگاه»های مختلف قابل گسترش دارند. الگوی اساسی جمله انگلیسی از گروه اسمی (NP) و به دنبال آن گروه فعلی (VP) تشکیل شده‌است. این الگو به‌روشهای گوناگون قابل‌گسترش است (شکل ۵۸).

NP	VP
Ducks Ducks The duck	bite bite burglars bit the burglar

شکل ۵۸

این دستور (که اغلب دستور **ساخت گروهی**[۶] خوانده می‌شود) شامل مجموعه‌ای از قواعد ساخت گروهی است که به شکل قواعد بازنویسی گسترشهای پیاپی را نشان می‌دهد (قسمت ۷).

شک چندانی وجود ندارد که هر دستوری باید از چنین

$S \rightarrow NP \quad VP$
$VP \rightarrow V \quad (NP)$
$NP \rightarrow D \quad N$

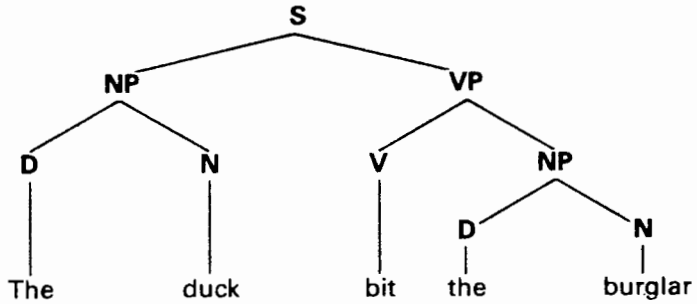

نمودار ۵۹

مکانیزم گسترشی برخوردار باشد. ولی، به نظر چامسکی این الگو ناقص است و حداقل دو اِشکال در آن هست:

نخست، برای تولید همه جمله‌های زبان انگلیسی به تعداد زیادی قاعده نیاز است؛ دوّم، این الگو جمله‌های غیرمشابه را در یک گروه قرار می‌دهد، و جمله‌های مشابه را جدا می‌کند. مثال:

Hezekiah is anxious to help.

Hezekiah is difficult to help.

NP	V	ADJ	INF
Hezekiah	is	anxious	to help
Hezekiah	is	difficult	to help

شکل ۶۰

این دو جمله، برای کسی که انگلیسی بداند، کاملاً متفاوتند. در

جملهٔ اول Hezekiah قصد کمك کردن دارد، و در جملهٔ دوم Hezekiah کسی است که باید به او کمك شود. با وجود این، الگوی «جایگاهی» هر دو جمله کاملاً یکسان است. در جمله زیر نیز همین اشکال وجود دارد:

Hezekiah is ready to eat.

هر انگلیسی زبانی (با کمی قوهٔ تخیّل) این جمله را دو گونه تعبیر می‌کند: Hezekiah گرسنه است و می‌خواهد شام بخورد. یا Hezekiah به دست آدمخوارها افتاده است و او را به سیخ کشیده و سُس زده‌اند، و حالا آماده مصرف است. ولی الگوی «جایگاهی»، این دو تعبیر کاملاً متفاوت را نمی‌تواند به آسانی نشان دهد.

عکس این مسأله در مورد جمله‌های زیر صدق می‌کند:

{ To swallow safty pins is quite stupid.
It is quite stupid to swallow safty pins.

{ yesterday it snowed.
It snowed yesterday.

انگلیسی زبانان جمله‌های بالا را،دو به دو، کاملاً یکسان می‌دانند، ولی این الگوی دستوری نمی‌تواند این یکسانی را نشان دهد، چون هر یک از جمله‌ها الگوی جایگاهی متفاوتی دارند.

به نظر چامسکی، دستوری که برای جمله‌هایی که به نظر بومی زبانان کاملاً متفاوتند ساخت یکسانی در نظر بگیرد، و برای جمله‌هایی که یکسان هستند ساخت متفاوتی در نظر بگیرد، یک دستور بد است. او ادعا می‌کند الگوی گشتاری بر همه این مسایل فایق می‌آید.

ژرف ساخت و روساخت

چامسکی، به عنوان راه‌حل این مسأله، پیشنهاد می‌کند که هر جمله دو سطح ساختاری دارد. یکی که واضح و آشکار است روساخت، و دیگری که انتزاعی است ژرف ساخت جمله است. حال ببینیم این تقسیم‌بندی در مورد جمله‌های بالا چگونه عمل می‌کند. چامسکی در مورد تفاوت بین Hezekiah is difficult tohelp و Hezekiah is anxious to help چنین توضیح می‌دهد که با جمله‌هائی مواجه‌ایم که **روساخت**[۷] آنها یکسان و **ژرف‌ساخت**[۸] آنها متفاوت است (شکل ۶۱).

ژرف‌ساخت جمله اول چیزی است شبیه:

Hezeiah be + RRES anxious for Hezekiah to help.

و ژرف ساخت جمله دوم چیزی است شبیه:

For someone to help Hezekiah be + PRES difficult.

(PRES به معنای زمان حال است. ژرف ساختهای مورد بحث در این فصل نوع ساده شدهٔ ژرف‌ساختهایی است که چامسکی در به اصطلاح «نظریهٔ معیار» دستورگشتاری خود درکتاب **جنبه‌های نظریه نحو**[۹] (۱۹۶۵) ارائه داده است).

توضیح مشابهی پاسخگوی ابهام در جمله زیر است:

Hezekiah is ready to eat.

در این جمله یک روساخت و دو ژرف ساخت متفاوت وجود دارد.

در جمله‌های زیر عکس مسأله صادق است:

Yesterday it snowed.

It snowed yesterday.

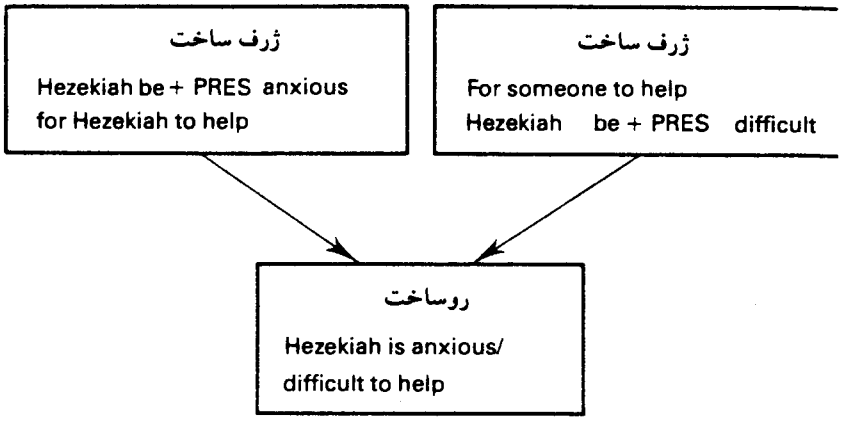

شکل ۶۱

در این جمله‌ها دو روساخت وجود دارد که دارای ژرف ساخت مشترکی هستند (شکل ۶۲):

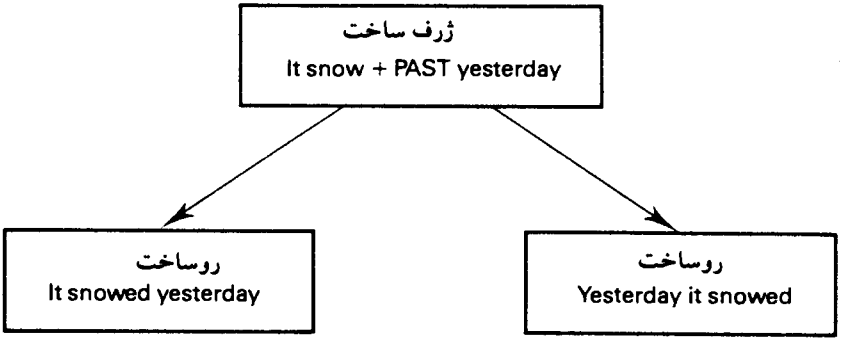

شکل ۶۲

چنانچه هر جمله دو سطح ساختاری داشته باشد، واضح است که این دو سطح باید به نحوی با یکدیگر مرتبط باشند.

چامسکی پیشنهاد می‌کند که روساختهاو ژرف ساخت‌ها از طریق فرایندهایی به نام **گشتار**[۱۰] با یگدیگر مرتبط می‌شوند. ژرف ساخت با اِعمال یک یا چند گشتار به روساخت برگردانده می‌شود. برای مثال، در جملهٔ It snowed yesterday تنها اِعمال یک گشتار کافی است، یعنی وصل کردن زمان [- ed] به آخر فعل. امّا در جملهٔ Yesterday it snowed یک گشتار دیگر نیز لازم است، یعنی گشتاری که قید yesterday را از آخر جمله به اول آن حرکت دهد.

دستور گشتاری

اکنون می‌توان تعریفی از دستور گشتاری ارائه داد. دستور گشتاری دستوری است بر اساس دو سطح ساختاری که از طریق فرایندهایی موسوم به گشتارها با یکدیگر مرتبط می‌شوند.

دستور گشتاری (مانند اکثر دستورهای دیگر) سه همنه اصلی دارد. همنه نحوی که به نحو می‌پردازد، همنه واجی که به آواها می‌پردازد و همنه معنایی که به معنا می‌پردازد. ولی تفاوت آن با دستورهای دیگر در این است که همنه نحوی آن به دو بخش تقسیم می‌شود: **پایه**[۱۱] و **قواعدگشتاری**[۱۲] (شکل ۶۳).

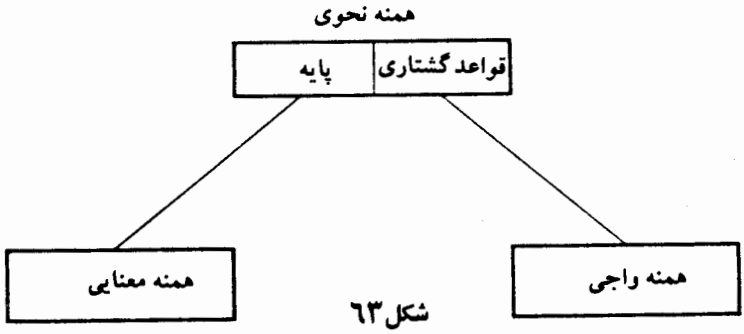

شکل ۶۳

در نظریهٔ معیار، پایه دارای قواعد ساخت گروهی (PS) برای تشکیل ژرف ساخت و واژگان است؛ واژه‌ها از مجموعهٔ واژگان انتخاب می‌شوند و در بروندادهٔ قواعد ساخت گروهی جای می‌گیرند (شکل ۶۴).

پایه (به شکل ساده)

قواعد ساخت گروهی	واژگان
S → NP VP	elephant N
VP → V NP	king N
NP → D N	hit V [— NP]
	the D

ژرف ساخت

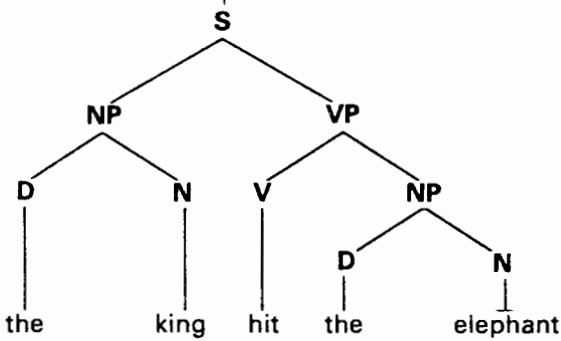

شکل ۶۴

سپس ژرف ساختها برای تبدیل به روساخت به قواعد گشتاری سپرده می‌شوند. در این مرحله روساخت هنوز حالت انتزاعی دارد: یعنی فاقد شکل آوایی است. در مرحله بعد، همنه

واجی روساخت را به نمود آوایی برمی‌گرداند. در این بین گشتارها نمی‌توانند معنی را تغییر دهند، بنابراین ژرف ساختها مستقیماً به همنهٔ معنایی داده می‌شوند تا تعبیر معنایی هر یک حاصل شود (شکل ۶۵).

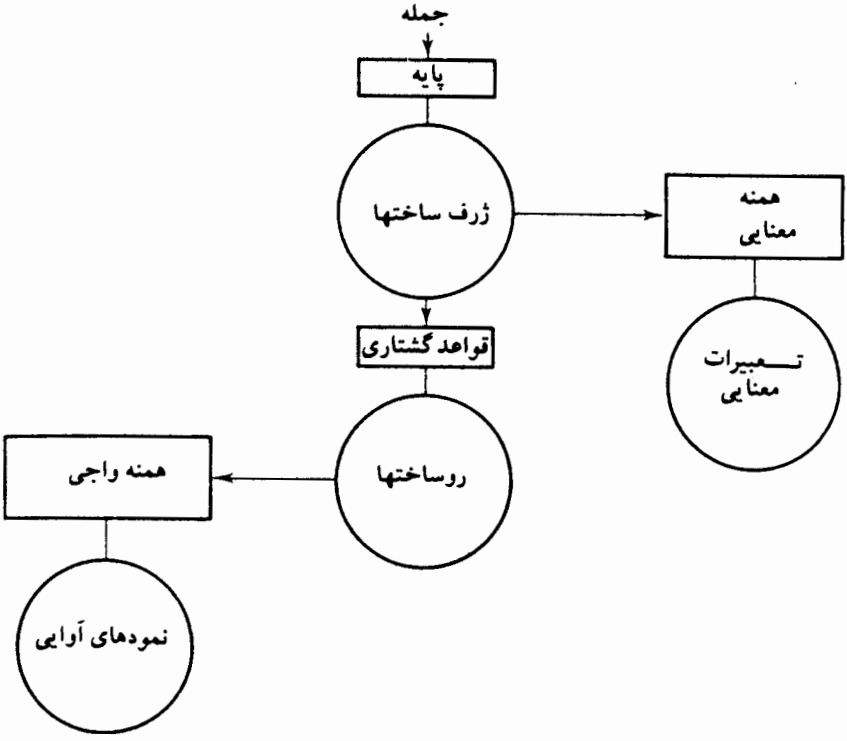

شکل ٦۵

ژرف ساخت

چامسکی ادعای خود را در مورد دو سطح ساختاری صرفاً بر

پایه درک بومی زبان قرار نداده است، چون نمی‌تواند دلیل محکمی باشد؛ دلایل دیگری دارد که فنی‌تر هستند. مهمترین استدلالها بر اساس حرکت است، یعنی مواردی که به نظر می‌رسد سازه‌های جمله از محلّ «مناسب» خود حرکت داده شده‌اند.

برای مثال: Petronella put the parrot in a drawer.

در این جمله put فعل وجود دارد که، همان طور که در قسمت ۷ دیدید، پس از آن باید هم گروه اسمی NP و هم گروه حرف اضافه PP قرار گیرند (شکل ۶۶):

NP	V	NP	PP
Petronella	put	the parrot	in a drawer

شکل ٦٦

نمی‌توان گفت: *Petronella put in the drawer.

*Petronella put the parrot.

اکنون به این دو جمله توجه کنید:

What did Petronella Put [-] in the drawer?

What did Petronella put the Parrot in [-] ?

به نظر می‌رسد که جمله‌های بالا از این قاعده که بعد از put باید گروه اسمی (NP) و گروه حرف اضافه (PP) قرار گیرد پیروی نمی‌کنند. در عوض، what در اول جمله ظاهر می‌شود و در جایی که انتظار

واژه‌هایی مثل parrot و drawer می‌رود خلاء وجود دارد. با این جمله‌ها چه باید کرد؟ یک راه این است که مدخل واژگانی Put را پیچیده‌تر کنیم و بگوییم Put می‌تواند چند موقعیت داشته باشد:

NP put NP PP (Petronella put the parrot in the drawer.)

What NP put PP(what did petronella put in the drawer?)

What NP put NP P(what did petronella put the parrot in?)

چنین افزایشی در مدخل واژگانی تدریجاً بسیار پیچیده خواهد شد، و خاصه اینکه باید مواردی را در نظر داشت که بین What و جمله اصلی،زیر جمله‌هایی نیز قرار می‌گیرد، مانند:

What[did you say][the police alleged] petronella had put in the drawer?

البته اگر فعل Put تنها فعلی بود که چنین تدابیری را می‌طلبید، باز هم می‌شد با چنین مدخل واژگانی مفصل و درهم و برهمی کنار آمد. امّا معمولاً هر فعلی که گروه اسمی NP به دنبال آن بیاید همین حالت را دارد، مثال:

Felix grabbed the canary.

What did Felix grab?

What [did Angella claim] Felix grabbed?

چون این حالت عمومیت دارد، یعنی در جایی که انتظار گروه اسمی NP می‌رود خلاء وجود دارد، و What در اول جمله ظاهر می‌شود، معقولتر به نظر می‌رسد که نتیجه بگیریم که طبق یک قاعدهٔ نحوی کلی «برای تشکیل جمله سؤالی معمولی، نخست باید What را جانشین

گروه اسمی NPکرد و سپس آن را به اول جمله حرکت داد ».

اگر چنین راه حلّی را بپذیریم، می‌توانیم فرض کنیم که «ژرف‌ساخت» این جمله چیزی شبیه به:

Q Petronella put **what** in the drawer?

Q Petronella put the parrot in **what**?

بوده است. (Q یعنی «پرسش»).

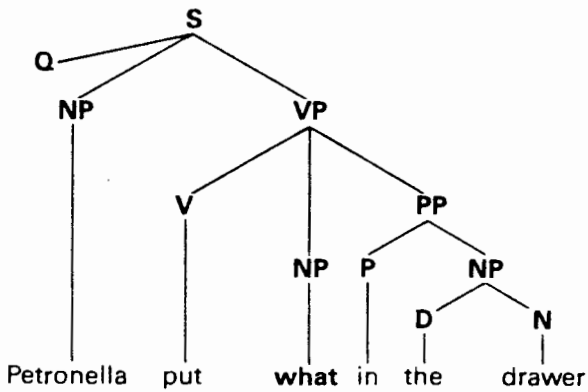

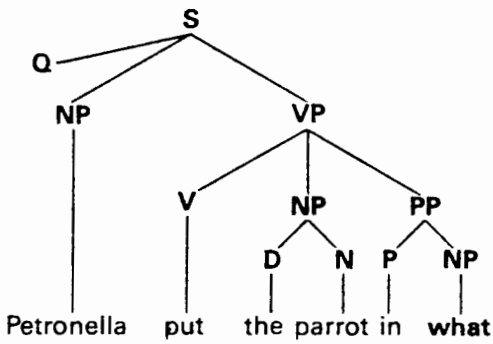

شکل ۶۷

سپس یک گشتار What را به اول جمله انتقال می‌دهد و نهایتاً رو ساخت جمله چنین می‌شود:

What did petronella put in the drawer?

What did Petronella put the parrot in?

این توصیف حتی در مورد جمله‌هایی که ضمیر انعکاسی (واژه‌هایی مثل himself, herself) دارند نیز معقولتر به نظر می‌رسد، مانند:

Osbert cut **himself**

معمولاً ضمیر انعکاسی و شخص مرجع آن باید در یک بند باشند، دقت کنید:

[Oscar said] [Osbert cut himself].

جملهٔ بالا به معنای آن است که Osbert، Osbert را زخمی کرد. اگر Oscar، Osbert را زخمی می‌کرد، جمله بدین صورت می‌شد:

[Oscar said] [Osbert cut him].

امّا ظاهراً جمله‌های پرسشی با واژه‌های wh- (نظیر who، what، where و ...) از این قاعده مستثنی هستند:

Who [did oscar say] [- cut himself]?

جمله سؤالی در اصل چنین است:

Who cut himself?

امّا به نظر می‌رسد Who خارج از بندی است که himself در آن است. معقول این است که تصور کنیم who و himself در یک سطح پایه در یک بند قرار داشته‌اند، احتمالاً شبیه:

[Oscar said] [Q who cut himself].

سپس یک گشتار who را به اول جمله حرکت داده است.

چنین استدلالهایی بسیاری را قانع می‌کند که جمله‌ها مطمئناً دو سطح ساختاری دارند: ژرف ساخت و روساخت که با قواعد گشتاری به هم می‌پیوندند.

گشتارها

اکنون به شکلی که گشتارها یا **قواعد گشتاری**[۱۳] در نظریه معیار دستور گشتاری دارند دقیقتر نگاه کنیم. برخلاف قواعد بازنویسی، که در قسمت ۷ بحث شد، هر قاعده دو بخش دارد. نخست، کنترل قابلیت کاربری که اغلب به **تحلیل ساختاری**[۱۴] SA معروف است و ساختاری را تعیین می‌کند که قواعد را می‌توان در آن به کار گرفت. دوّم، دستورالعمل‌هایی در مورد تغییرات حاصل در آن ساختار است که **تغییر ساختاری**[۱۵] SC نام دارد.

تحلیل ساختاری (SA) **کنترل قابلیت کاربری**	۱
تغییر ساختاری (SC) **تغییرات به وجود آمده**	۲

شکل ۶۸

برای مثال، گشتاری را در نظر آورید که قید را به اول جمله منتقل می‌کند، یعنی **گشتار پیش آور قید**[۱۶]، مانند:

Bill shrieked suddenly⇒ Suddenly Bill shrieked.

تحلیل ساختاری (کنترل قابلیت کاربری) از این نظر لازم است که اطمینان حاصل بشود در جمله یک قید وجود دارد. به طور صریحتر «وجود قید در جمله را کنترل کنید». هنگامی که مشخص شد قید در جمله وجود دارد، می‌توان تغییر ساختاری را مشخص کرد. این بخش گشتار نیز به طور صریحتر می‌گوید «قید را به اول جمله منتقل کنید». روش صریح بیان این مطالب نیز چنین است:

SA X- ADV

SC X- ADV ⇒ ADV- X

در اینجا X یک متغیر است، یعنی ترکیب آن می‌تواند تغییر کند. به عبارت دیگر، طبق تحلیل ساختاری «جمله می‌تواند شامل هر چه باشد، ولی کافی است به یک قید ختم شود». و طبق تغییر ساختاری «اگر قید پس از X واقع شود به قبل از X تغییر محل می‌دهد».

در نظریهٔ معیار دستور گشتاری بیست‌وچهار گشتار وجود دارد که هر یک در ساختار خاصی به کار می‌رود. علاوه بر حرکت دادن عناصر، نظیر آنچه تاکنون بررسی شد، برخی از گشتارها وظیفه‌شان حذف عناصر است. برای مثال، در یک جملهٔ امری مثل! Come تصور می‌رود که ساخت ژرفتری وجود داشته باشد، مثل:

IMP You will come.

(IMP مخفف امری است) یک قاعده گشتاری واژه‌های you، will و دستورالعمل IMP را حذف می‌کند. بعضی دیگر از گشتارها عناصری را اضافه می‌کنند؛ برای مثال، تصور می‌شد که جملهٔ:

There is a dodo in the garden.

نشانگر جملهٔ اساسی تری مثل:

A dodo be + PRE in the garden.

است و گشتار «افزایش There»، there را به آن افزوده است.

در دههٔ ۱۹۶۰، پژوهشگرانِ جسور تصور می‌کردند بتوان یک فهرست قطعی از همهٔ گشتارهای زبان انگلیسی به همراه شرح کاملی از آنها تهیّه کرد. متأسفانه به دلایلی که در قسمت بعد خواهد آمد هنوز این آرزو برآورده نشده است.

خلاصه

در این فصل، ابتدا دلایل بنیان نهادن دستور گشتاری به وسیلهٔ چامسکی را مطرح کردیم. سپس در طرفداری از این ادعا که دو سطح ساختاری، ژرف ساخت و روساخت، وجود دارد دلایلی ارائه دادیم. و نیز به طور خلاصه خصوصیات گشتارها را در **الگوی معیار**[۱۷] دستور گشتاری بیان کردیم.

خود را بیازمائید:

۱ ـ یك دستور گشتاری را تعریف کنید.

۲ ـ در مورد این ادعا که در هر زبانی ژرف ساخت و رو ساخت وجود دارد چه دلایلی می‌توان ارائه داد؟

۳ ـ به طور خلاصه یك نمودار درختی برای ژرف ساخت این جمله رسم کنید:

What did Henry put on the table?

۴ ـ قواعد گشتاری از چند بخش تشکیل شده و هدف هر یک چیست؟

پانویس‌ها

1. language universals
2. constraint
3. transformational grammar
4. internalized
5. determiner
6. phrase structure
7. surface structure
8. deep structure
9. Aspects of the Theory of Syntax
10. transformation
11. base
12. transformational rules
13. T - rules
14. structural analysis (SA)
15. structural change (SC)
16. adverb preposing
17. Standard Model

۱۵

مسایل گشتارها

نخست چنین به نظر می‌رسید که دستور گشتاری زبانشناسی را دگرگون کرده است. دیگر زبانشناسان کاری نداشتند جز تعیین شکل گشتارها، که گمان می‌رفت در زبانهای مختلف اَشکال متفاوتی داشته باشند، و ارائهٔ فهرست نهایی و قطعی گشتارهای ممکن. این چیزی بود که در دههٔ ۱۹۶۰ همگی آروزیش را داشتند. امّا، رفته رفته مسایلی سر بر آوردند. اکنون علل آن را بررسی می‌کنیم.

شعبده بازی

آشکارترین مسأله گشتارها در نظریهٔ معیار (۱۹۶۵) این بود که به نظر می‌رسید مانند چوبدستی شعبده‌بازان عمل می‌کنند، یعنی قادرند به ترفندهای مختلف ژرف ساخت را به هر رو ساختی تبدیل کنند. ولی چنین چیزی بدون شک نامعقول است. ما نمی‌خواهیم

ابزار ما ژرف ساختی مثل:

Bill kept the dodo in the bath.

را به رو ساختی تبدیل کند نظیر:

My goldfish eats bumble-bees.

بدیهی است که عملیات گشتارها باید محدود باشد. تحقیق دربارهٔ حدود یا محدودیتهای گشتارها به بازآرایی اساسی دستور گشتاری انجامید. در این فصل به این موضوع می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه در نظریه‌ای که در آغاز بی‌نظیر می‌نمود شکافهائی پدیدار شدند.

حفظ معنی

در **الگوی معیار دستور گشتاری**[1]، عمده‌ترین محدودیت گشتارها (**قواعد گشتاری**)[2] این بود که نمی‌بایست معنی را تغییر دهند. بنابراین جملهٔ:

Bill kept a dodo in the bath

را می‌شد به صورت جمله‌های زیر نوشت:

A dodo was kept in the bath by Bill.

What Bill kept in the bath was a dodo.

In the bath Bill kept a dodo.

این تغییرات، اختلافاتی جزیی در سبک تلقی می‌شوند که **گزاره**[3] اصلی را تغییر نمی‌دهند - نگهداری بیل از یك dodo در حمّام. در عناصر واژگانی، و در رابطه بین عامِل عمل و پذیرندهٔ عمل تغییری

روی نمی‌دهد: بیل **کنش‌گیر**[۵]، شخص نگهدارنده، و dodo «**کنش‌گیر**»[۵]، نگه‌داشته شده، باقی می‌مانند.

امّا، مشکل از همین‌جا آغاز می‌شد. بعضی از گشتارهای اصلی معنی ژرف ساخت را تغییر می‌دادند. نمونه‌های ذیل تنها گشتارهای تغییر دهندهٔ معنا نیستند، بلکه شناخته شده‌ترین آنها هستند.

نخست **گشتار مجهول**[۶]، که قاعده‌ای گشتاری برای پیوند جملات معلوم و مجهول است. به این دو جملهٔ معلوم و مجهول توجه کنید:

معلوم: Many cowboys do not ride horses.

مجهول: Horses are not ridden by many cowboys.

طبق نظریهٔ معیار دو جملهٔ بالا ژرف ساخت مشترکی دارند، پس باید معنای یکسانی داشته باشند. امّا، واکنش بسیاری از سخنگویان زبان انگلیسی این است که این دو جمله دو تعبیر متفاوت دارند. از جملهٔ معلوم چنین استنباط می‌شود که گرچه بسیاری از گاوچرانها، اسب سوار نمی‌شوند، ولی هنوز بسیاری این کار را می‌کنند. حال آن که از جملهٔ مجهول چنین بر می‌آید که دیگر بندرت گاوچرانها سوار اسب می‌شوند.

این مشکل لزوماً غیرقابل حلّ نیست. یك راه این است که ادعا شود هریك از دو جمله دو معنی دارند:

1 - Many cowboys do not ride horses, although many still do.

2 - Many cowboys do not ride horses, and hardly any still do.

موقعیت واژهٔ many در جمله، تعبیر جملهٔ معلوم را به سوی (۱) و تعبیر جملهٔ مجهول را به سوی (۲) سوق می‌دهد - گرچه از لحاظ

نظری هر یک از دو معنی برای هرکدام از جمله‌ها امکان‌پذیر است.

امّا مسایل گشتارهای دیگر را نمی‌توان به این سادگی توضیح داد. برای مثال، به این دو جمله توجه کنید که ژرف ساخت مشترکی دارند و گشتاری به نام **کاهش ربط**[۷] آنها را تغییر داده است. این گشتار عناصر تکراری جمله‌هایی را که با and به هم می‌پیوندد به طور اختیاری حذف می‌کند:

Few women are nice *and* few women are famous.

Few women are nice *and* famous.

در جمله دوم گشتار کاهش رابط به‌طور اختیاری اِعمال شده و جمله‌ای را با یك معنای متفاوت تولید کرده است. اگر گشتارها معنی را تغییر نمی‌دهند، پس نباید چنین اتفاقی روی می‌داد.

گشتار انعکاسی[۸] نیز مشکل مشابهی دارد. باز هم طبق نظریهٔ معیار دو جملهٔ زیر ژرف ساخت مشترکی دارند:

Every candidate voted every candidate.

Every candidate voted for himself.

بیشتر انگلیسی زبانان معتقدند که دو جمله فوق از نظر معنی متفاوت هستند. این هم مورد دیگری است که ظاهراً اِعمال گشتار معنی را تغییر می‌دهد.

این سه مورد نشان می‌دهند که مشکل چندان هم پیش پا افتاده و موردی نیست. چگونه می‌توان آن را حل کرد؟ یك راه گریز این است که بگوییم در جمله‌های بالا چیزی غیر عادی وجود دارد: همهٔ آنها **کمیّت‌نما**[۹] دارند - واژه‌هایی مثل many، few، و every که کمیّت را

نشان می‌دهند. بدین ترتیب می‌توان گمان برد که گشتارها در شرایط خاصی معنی را تغییر می‌دهند و وجود کمیّت‌نما یکی از آن شرایط است.

آن عده از زبانشناسانی که دستور تجدیدنظر شدهٔ خود را **نظریه گستردهٔ معیار**[۱۰] نامیدند این راه‌حل را پذیرفتند. زیرا نظریهٔ آنها مبتنی بر گسترش نظریهٔ معیار به نحوی بود که گشتارها نتوانند معنا را تغییر دهند، و ژرف ساخت تنها دروندادهٔ مولفهٔ معنایی باشد.

عدهٔ دیگری از زبانشناسان بر این عقیده بودند که گشتارها معنی را حفظ می‌کنند، ولی اِشکال در آن است که از همان ابتدا ژرف ساختها به درستی تدوین نشده بودند (شکل ۶۹). این دیدگاه به دلایلی که خواهد آمد به **معنی‌شناسی زایشی**[۱۱] معروف شد.

معنی‌شناسی زایشی

کسانی که نظریه گسترده معیار را نپذیرفتند ادعا می‌کردند تغییر معنایِ ظاهری ناشی از اِعمال قواعد گشتاری، بیشتر معلولِ ارائه مفهومِ غیر دقیق چامسکی از ژرف ساخت است تا خود قواعد گشتاری. مفهوم ژرف ساخت باید چنان بسط یابد که هر جمله از نمونه‌های بالا ژرف ساخت متفاوتی داشته باشد. به عقیدهٔ آنها دو جملهٔ زیر ژرف ساخت مشترکی ندارند:

Few women are nice *and* few women are famous.

Few women are nice *and* famous.

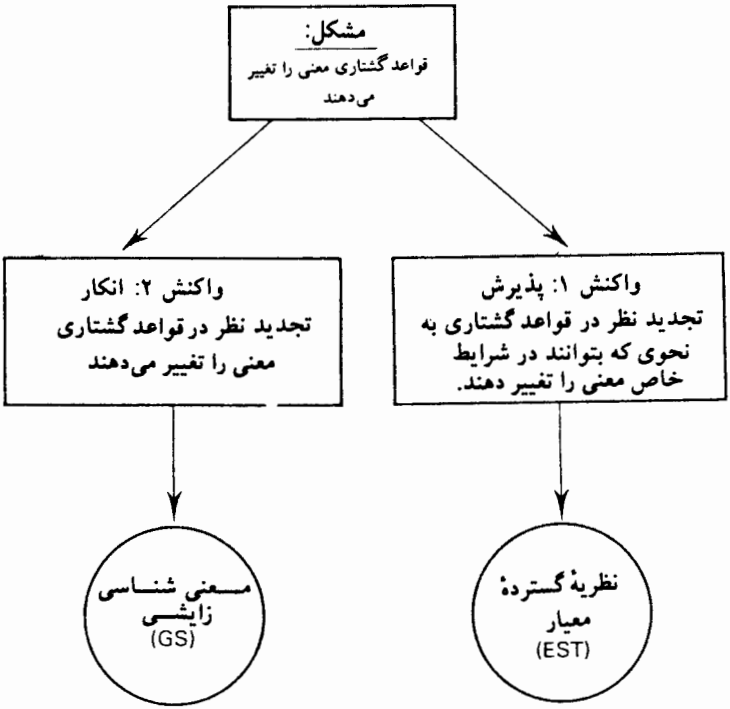

شکل ۶۹

چنانچه این دو جمله معنای متفاوتی داشته باشند، باید زیر **ساخت‌های**[۱۲] متفاوتی نیز داشته باشند (معنی‌شناسان زایشی زیر ساخت را بر ژرف ساخت ترجیح می‌دهند). نقش مهمّ زیرساختها بررسی مفصّل حیطهٔ کمیّت‌نماها است، یعنی قسمتهایی از ساخت که تحت‌تأثیر واژه‌هایی مثل few و many قرار می‌گیرند. اکنون مسأله اصلی تعیین چگونگی این زیرساختهای پیچیده و دقیق است.

امّا، دعوی معنی‌شناسان زایشی تنها این نبود که دو جمله با

معـانی متفـاوت بـاید زیرسـاختهای متفـاوت داشـته بـاشند، بـلکه (برخلاف نظریهٔ معیار) عقیده داشتند که دو جمله با معنای یکسان باید زیرساخت یکسانی داشته باشند. به این دو جـمله دقت کـنید:

Henry stopped Drusilla.

Henry caused Drusilla to stop.

طبق نظریهٔ معیار ژرف ساخت این دو جمله کـاملاً متفـاوت است؛ اولی دارای یک زیـرجـمله و دومـی دارای دو زیـر جـمله است: (شکل ۷۰)

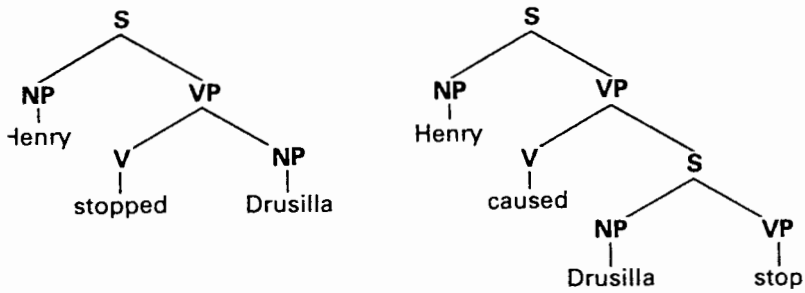

شکل ۷۰

بنابر عقیدهٔ معنی‌شناسان زایشی تفـاوت بـین ایـن دو جـمله ظاهری است. تشابه این دو جمله را با تجزیه واژه‌ها بـه همنه‌هـای تشکیل دهندهٔ آنها می‌توان نشان داد.

یعنی، معنی‌شناسان زایشی با تجزیه ناپذیربودن عناصر واژگانیِ ژرف ساخت (که نظریهٔ معیار ارائه کرده بود) مخـالف بـودند. در نـتیجه،

واژه‌ای مانند stop را در جمله Henry stopped Drusilla به cause stop، واژه‌ای مانند kill را به cause die (یا دقیقتر cause become not alive)، و واژه‌ای مانند remind را به strike as similar to تحلیل می‌کردند. سپس گشتار خاصی همنه‌های مختلف را به یک واژه منفرد تبدیل می‌کرد.

به طور کلی، معنی‌شناسان زایشی زیرساختهای خود را آن‌قدر گسترش دادند که از ساختهای معنایی غیرقابل تشخیص شدند. این امر پیامدهای مهمی برای دستور زبان داشت. بدین ترتیب که اگر زیرساختها و ساختهای معنایی یکسان باشند، دیگر چه دلیلی دارد که در دستور آنها را همنه‌های جداگانه به شمار آوریم. جمله پایه مجموعه‌ای از زیرساختها را تولید می‌کند که همان ساخت معنایی است. به همین دلیل کسانی که این نظریه را ارائه دادند به معنی‌شناسان زایشی معروف شدند.

تکیه‌گاه فکری معنی‌شناسی زایشی چندان استوار نیست. در نظر افراد بسیاری عقلِ سلیم چنین حکم می‌کند که نخست باید معنایی باشد تا سپس ابزار نحوی آن را بیان کنند. ولی به خاطر داشته باشید که این زبانشناسان در مورد فرایند تولید گفتار صحبت نمی‌کردند و هدف اصلی آنها از نوشتن دستور مشخص کردن **خوش ـ ساخت**[۱۳] بودن یا نبودن جمله‌های انگلیسی بود و نوشتن چنین دستوری در چارچوب معنی‌شناسی زایشی بیش از پیش مشکل شد.

مسأله اصلی مشخص کردن زیرساختها بود. زبانشناسان در

مورد چگونگی شکل آنها اتفاق‌نظر نداشتند. به نظر می‌رسید زیرساختها قبل از هرچیز بازتاب فکر و ادراك زبانشناسان باشند تا یك حقیقت عینی. علاوه بر این، برای نشان دادن چگونگی تلفیق قسمتهای مختلف آنها می‌بایست از قواعد بسیار پیچیده‌ای استفاده می‌شد. سرانجام، طرفداران این دیدگاه به دلیل عدم توانایی در مشخص کردن زیرساختها آن را کنار گذاشتند.

نظریهٔ گرته[۱۴]

به تدریج اکثر طرفداران دستور گشتاری از معنی‌شناسی زایشی روی‌گردان شدند و پذیرفتند که حدّاقل بعضی از رو ساختها در تغییر معنی اهمیت دارند. در نظر گرفتن این احتمال در دستور، همان طور که بررسی شد، به پیدایش نظریهٔ گسترده معیار منتهی شد. پس از تحقیقات بیشتر، زبانشناسان به این نتیجه رسیدند که تنها رو ساخت در پیدایش معنی نقش دارد. در نتیجه دستوری به وجود آمده که به **نظریهٔ گستردهٔ معیار اصلاح شده**[۱۵] معروف شد.

امّا، این نظر که تنها رو ساختها در معنی نقش دارند در دیگر زمینه‌های دستور بازتابهای فراوانی داشت. بالاتر از همه، این نکته اهمیت یافت که عناصر از چه نقطه‌ای در ژرف ساخت حرکت داده شده‌اند. اهمیت این نکته از آن نظر است که دستور بتواند به معانی جمله‌هایی بپردازد که در آنها گروه اسمی از جایگاه اصلی خود حرکت داده شده‌است. برای مثال، هنگامی که what به اول جمله تغییر مکان داده می‌شود. بدین ترتیب، چنین گمان می‌رفت که وقتی

یك گروه اسمی تغییر مکان می‌دهد گرته‌ای از خود بر جای می‌گذارد. این گرته را با حرف t نمایش می‌دادند که حرف اول واژه trace است. بدین ترتیب ژرف ساختی مانند:

Q Drusilla found what in the cave.

رو ساختی دارد نظیر: **What did Drusilla find t in the cave?**

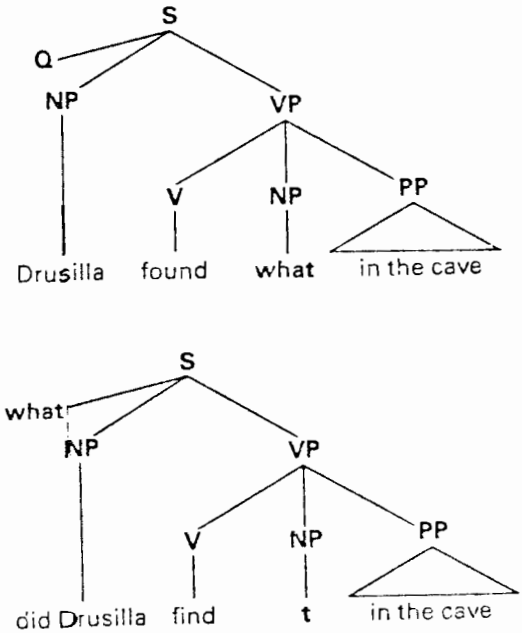

شکل ۷۱

(ژرف ساخت و رو ساخت در این کتاب بسیار شده‌اند، و تنها خصوصیاتی از آنها ذکر می‌شود که به نکته مورد بحث مربوط هستند).

مهار توان گشتارها

از آنجا که در نظریه اخیر (نظریه گسترده معیار اصلاح شده) تنها رو ساختها تعبیر معنایی را ممکن می‌ساختند، زبانشناسان با مسأله‌ای روبرو شدند که از همان آغاز با آن مواجه بودند و آن چگونگی مهار توان گشتارها بود به نحوی که از تولید جمله‌های ناخواسته که عناصر آنها به طور اتفاقی جا به جا شده‌اند، جلوگیری شود. از این لحاظ، ارائه رهنمودهایی دربارهٔ جا به جایی عناصر جمله اهمیت یافت. یک پیشنهاد این بود که گشتارها تنها می‌توانند عناصر را در محدوده ساختاری که قبلاً به وسیله قواعد ساخت گروهی تعیین شده است حرکت دهند: یعنی گشتارها نمی‌توانند ساختارهای کاملاً جدیدی تولید کنند. در اصطلاح زبانشناسی، گشتارها باید **حافظ ساخت**[۱۶] باشند، و یک نتیجه غیرمستقیم این تصوّر تغییر بعضی از قواعد ساخت گروهی بود.

پیشنهاد دیگر محدود کردن فاصله‌ای بود که عناصر می‌توانند در آن حرکت کنند، به نحوی که جز در موارد استثنایی، عناصر نتوانند از بند خود چندان دور شوند. برای مثال:

The discovery that the picture of the aardvark had been stolen was quite upsetting.

گروه of the aardvark نمی‌تواند به خارج از کل ساختار برود:

* The discovery that the picture had been stolen was quite upsetting of the aardvark.

بنابراین، یکی از عمده‌ترین وظایف زبانشناسانی که درباره

نظریه گستردهٔ معیار اصلاح شده مطالعه می‌کردند یافتن راهی برای محدود کردن توان گشتارها بود، به‌گونه‌ای که عناصر نتوانند بدون کنترل در جهتهای مختلف حرکت کنند. امّا فقدان این محدودیت تنها مسأله نبود.

تقسیم کار

امتیاز عمده دستور گشتاری معیار این بود که آشفتگی ظاهری زبان را التیام بخشید. یعنی به جای فهرست کردن انواع مختلف جمله‌ها، تعدادی الگوی اساسی را مشخص کرد و بقیه را گونه‌های مختلف این الگوهای اساسی شمرد.

امّا برای همین گونه‌های مختلف نیز چندین گشتار متفاوت در نظر گرفته شد. تعداد زیاد گشتارها مسایل خاص خود را به دنبال داشت. مهمترین مسأله این بود که بر شمردن تعداد زیادی گشتار که چگونگی تولید گونه‌های مختلف الگوهای اساسی را مشخص می‌کردند، الزاماً باصرفه‌تر از فهرست کردن الگوهای مختلف نبود.

مسأله دیگر این بود که بعضی از قواعد گشتاری عمل یکسانی انجام می‌دادند و این موضوع در دستور پیش‌بینی نشده بود. برای مثال در جمله‌های زیر:

Marygold was impossible to please.

Bill seems to be ill.

فاعلهای رو ساخت (Bill و Marygold) با یک گشتار به اوّل جمله منتقل شده بودند و ژرف ساخت جمله‌های بالا چیزی بود

شبیه:

It was impossible to please **Marygold**.

It seems that **Bill** is ill.

با وجود این، گشتارها کاملاً مجزا بودند، زیرا در ساختهای متفاوتی به کارگرفته می‌شدند. در جمله اول Marygold مفعولِ فعل please است و در جمله دوم، Bill فاعل فعل is. اگر چه این گشتارها عمل یکسانی انجام‌میدادندامّادراین‌دستوربه ارتباط آنهابایکدیگراشاره‌ای نشده‌بود.

این دو مسأله، تعداد زیاد گشتارها، و این حقیقت که ظاهراً بعضی از آنها عمل یکسانی انجام می‌دادند، زبانشناسان را بر آن داشت که گشتارها را دوباره یک به یک بررسی کنند. آنها به دو نتیجه عمده دست یافتند: نخست، بعضی از گشتارها مناسب نیستند و عملیات آنها در بخشهای دیگری از دستور به نحو بهتری انجام می‌گیرد؛ دوم، بعضی از گشتارهای باقی مانده را می‌توان با یکدیگر ادغام کرد. اکنون به اختصار این موضوع را بررسی می‌کنیم که چگونه بارگشتارها کاهش یافت و بعضی از آنها با هم ادغام شدند.

کاهش بارگشتارها

چون در دستور گشتاری به دو بخش معنایی و واژگان چندان توجّهی نشده بود تصمیم گرفته شد گشتارها در این دو بخش بیشتر به کارگرفته شوند. به این جمله‌ها دقت کنید:

Arabella gave the champagne to Charlie.

Arabella gave Charlie the champagne.

طبق دستور گشتاری معیار، ژرف ساخت تقریباً شبیه جمله اول است. برای تولید جمله دوم، یک گشتار جای champagne و Charlie را عوض می‌کند و to حذف می‌شود. امّا مشخص کردن این گشتار نسبتاً مشکل است و به طور قطع قاعده‌ای کلّی برای اِعمال در ساختار V NP PP نمی‌توانست باشد. زیرا می‌توان گفت:

Arabella took the Picnic to the wood.

Jim donated the book to the library.

The T.V station transmitted the programme to Japan.

ولی نمی‌توان گفت:

* Arabella took the wood the Picnic.

* Jim donated the library the book.

* The T.V station transmitted Japan the programme.

به طور خلاصه، این گشتار را تنها می‌توان در مورد تعداد محدودی از عناصر واژگانی از قبیل tell, give و offer اِعمال کرد. به نظر عجیب می‌آید که یک قاعده گشتاری که قرار است یک قاعده نحوی کلی باشد چنین محدود شود. واژگان می‌توانست در مورد ساختارهایی که بعد از برخی از افعال واقع می‌شوند مرجع اطلاعاتی آشکارتری باشد. از این رو، کار تعدادی از گشتارها به واژگان واگذار شد.

کار گشتارهای دیگری هم مجدداً به بخش معنایی اختصاص یافت. برای مثال، در دستور گشتاری معیار تصور می‌شد که جمله: Antonio claimed that he was ill. ژرف ساختی دارد نظیر: Antonio claimed that Antonio was ill. سپس یك گشتار Antonio

دوّم را به he تغییر می‌داد. امّا این یك پیچیدگی غیرضروری است. یك راه ساده‌تر این است که he را از همان آغاز در ژرف ساخت وارد کنیم، امّا مرجعی از گروه‌های اسمی داشته باشیم و توجّه کنیم که کدام گروه‌های اسمی **هم مرجع** [۱۷] هستند، یعنی به شئی یا شخص یکسان اشاره می‌کنند. این عمل به بخش معنایی اجازه می‌دهد تا در مرحلهٔ بعد، بدون پیچیدگیهای گشتاری، یک تعبیر صحیح ارائه دهد.

پس به طور کلی، با واگذارکردن عمل گشتارها به سایر بخشهای دستور، بویژه واژگان و بخش معنایی، تعداد آنها رفته رفته رو به کاهش گذاشت.

ادغام

پس از کاهش تعداد گشتارها تنها دو فرایند اصلی باقی ماند: گشتارهایی که - whها را حرکت می‌داد، و گشتارهایی که گروه‌های اسمی را حرکت می‌داد. مانند:

What did Arabella buy?

Arabella was difficult to please.

که ژرف ساختی داشتند نظیر: Q Arabella bought **what**

It was difficult to please **Arabella**

ولی حتی این دو فرایند نیز خصوصیات مشترکی داشتند، از این نظر که هر دو عناصری را حرکت می‌دادند. بنابراین به جای گشتارهای متعدد که هریک می‌بایست جداگانه مشخص شوند پیشنهاد شد که تنها یک گشتار اصلی وجود دارد و آن اینکه «عناصر

می‌توانند حرکت کنند». سپس باید این گشتار کلّی با اصول روشنی دربارهٔ چیستی و محل جا به جایی عناصر بیامیزد.

خلاصه

اکنون آنچه راگفته شد خلاصه می‌کنیم: نخست چنین می‌نمود که گشتارها می‌توانند هرکاری انجام دهند. علاوه بر این، ظاهراً تعداد زیادی از این ابزارهای قوی وجود داشت.

در مرحلهٔ بعد زبانشناسان سعی کردند توان گشتارها را کاهش دهند، بدین ترتیب که اجازه ندهند باعث تغییر معنی شوند. امّا سعی آنها بیهوده بود. چون گشتارها در موارد زیادی به وضوح معنی را تغییر میدادند. این موضوع باعث شد تحقیقاتی برای محدود کردن گشتارها انجام گیرد. یعنی یافتن اصولی که از تغییر جملات به طور پراکنده ممانعت کند.

هنگامی که زبانشناسان در پی مشخص کردن این محدودیتها بودند، دریافتند که بعضی از گشتارها خود بلا استفاده و بی‌مصرف هستند و باید از بخش گشتارها حذف شوند، زیرا عملی که انجام می‌دادند در بخشهای دیگر دستور بهنر انجام می‌شد. به این ترتیب، واژگان و بخش معنایی اهمیت بیشتری یافتند.

در این خلال، گشتارها یکی پس از دیگری از بین رفتند. سرانجام تنها یک قاعده گشتاری عمده باقی ماند که طبق آن هر عنصری می‌توانست حرکت کند، امّا حرکت عناصر با محدودیتهای شدیدی همراه بود.

این تغییرات راه را برای نوع کاملاً جدیدی از دستور گشتاری هموار کرد که موضوع قسمت بعدی است.

خود را بیازمائید:

۱ ـ اِشکال گشتارها در نظریهٔ معیار دستور گشتاری چه بود و زبانشناسان امیدوار بودند که مسأله را چگونه حل کنند؟

۲ ـ عقاید اصلی معنی‌شناسان زایشی چه بود و چرا عقاید آنها صحیح نبود؟

۳ ـ «محدودیت»ها چه هستند و چرا وجودشان در دستور لازم است؟

۴ ـ دو روش را که طبق آنها تعداد گشتارها کاهش یافت بیان کنید.

۵ ـ «گرته»ها چیستند؟

۶ ـ سرانجام چند گشتار اصلی در دستور گشتاری باقی ماند؟

پانویس‌ها

1. Standard Model of TG
2. T-rules
3. proposition
4. agent
5. patient
6. T-passive
7. T-conjunction reduction
8. T-reflexive
9. quantifier
10. Extended Standard Theory (EST)
11. generative semantics (GS)
12. underlying structures
13. well-formed
14. Trace Theory
15. Revised Extended Standard Theory (REST)
16. structure-preserving
17. coindexed

۱۶

دستور از دیدگاه جدید

یکی از زبانشناسان معروف گفته است: «در زندگی دنبال سه چیزنباید رفت: زن، اتوبوس و دستورگشتاری، چون خیلی زود بعدی از راه می‌رسد». دستور جدید چامسکی ازبسیاری جهات با نظریه معیارکاملا تفاوت دارد، و هنوز هم در حال تصفیه شدن است. در این قسمت خصوصیات بنیادی‌این دستور به‌طوراجمالی‌بررسی می‌شود، هدف از این دستور به طور کلی توضیح داده می‌شود، و از جزییات تخصصی و پیچیده نام برده می شود. در فهرستی که در آخر کتاب آمده است منابعی برای مطالعه بیشتر این جزییات پیشنهاد شده است.

دستور جهانی(UG)

نوع اخیر دستور چامسکی از لحاظ کلیات تقریبا ساده است.

این دستور اساسا شامل مؤلفه ها یا **بخشهایی**[1] است که هر یک وظیفه مشخصی بر عهده دارند. پیچیدگی این دستور از تعامل این بخشها ناشی می‌شود.

چارچوب کلی این دستور برای همه زبانها معتبر است. به عقیدهٔ چامسکی، بخشهای اساسی **دستور جهانی** (UG) به طور وراثتی در انسان وجود دارند. تصور می‌شود در داخل بخشهای متفاوت گزینه‌های بدیلی وجود داشته باشد. جالب است بدانیم زبانهای که به طور ظاهری کاملاً با یکدیگر اختلاف دارند ممکن است در سطح زیر ساخت تقریباً شبیه هم باشند، و اختلاف اساسی آنها صرفاً در این باشد که مسیرهای مختلفی رادر یک بخش خاص برگزیده‌اند، همان گونه که جانوران در روند تکامل، آب یا هوا را به عنوان محیط اصلی خود انتخاب کردند که، البتّه، این انتخاب به‌نوبه خود پیامدهای اجتناب ناپذیری را به دنبال داشته است. انتخاب یک گزینه به جای دیگری در یک موقع خاص، بازتابهای مختلفی در دستور خواهد داشت.

به نظر چامسکی، کودکان به طور خودکار گزینه‌های کلی را می‌شناسند. در جریان یادگیری زبان، کودک باید گزینه‌های خاصی را که زبان او از دستور جهانی انتخاب کرده است، کشف کند. طبق گفته چامسکی، چارچوب کلی موروثی است، امّا از این چارچوب درارتباط با «پارامترهایی که باید از راه تجربه محرز شوند» استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، ارزش خاص گزینه‌های یک زبان را هر کودك زبان آموزی خود باید کشف کند. تعداد گزینه‌های بالفعل

ممکن است بسیار محدود باشد ولی این گزینه‌ها نتایج گسترده‌ای در بردارند.

گرچه دربارهٔ گزینه های ممکن هنوز گمانه زنی می شود، ولی عقایدی نیز مطرح شده‌اند. برای مثال، یک انتخاب ممکن، در یک عبارت این است که **هسته**[۲] (واژه اصلی) در اول آن واقع شود (مانند عبارت **up** the tree در زبان انگلیسی)، یا در آخر، مثلاً در ترکی (که ترجمه‌اللفظی آن **up** the tree است). این نکته تاثیر گسترده‌ای بر شکل جمله ها خواهدداشت. برای مثال، ترجمه تحت‌اللفظی جمله انگلیسی:

The man who fell downstairs broke his leg.

درزبانی مانند ترکی چنین است:

The downstairs - fell man his leg broke.

یکی دیگر از گزینه های مهم **ضمیراندازی**[۳] است. یعنی، تقسیم زبانها به دو گروه عمده‌ای که در یکی حذف ضمایر در آغاز جمله مجاز است و درگروه دیگر چنین حذفی مجاز نیست. برای مثال، زبان ایتالیایی دارای ویژگی ضمیراندازی است. در ایتالیایی هریک از دو جمله زیر قابل قبول است:

Sono Inglese	Io sono Inglese
«Am English» «انگلیسی هستم»	«I am English» «من انگلیسی هستم»

[زبان گفتاری یا محاوره‌ای فارسی نیز این ویژگی را دارد، و عموماً ضمایر آغاز جملات حذف می شوند: من در کتابخانه بودم، یا در کتابخانه بودم]. در انگلیسی تنها گزینه دوم، یعنی آن که ضمیر

دارد، ممکن است. انتخاب این گزینه بازتابهای فراوانی در دستور زبان انگلیسی خواهد داشت که بعضی از آنها غیر منتظره‌اند. برای مثال، جمله انگلیسی زیر را در نظر بگیرید:

Angela thought that Hezekiah was stupid.

شکل سؤالی این جمله چنین است:

Who did Angela think was stupid?

در شکل سؤالی، واژهٔ that به دلیل نامعلومی حذف شده است. نمی‌توان گفت:

*Who did Angela think that was stupid?

به نظر می‌رسد که این حقیقت عجیب ویژهٔ زبانهای غیر ضمیرانداز باشد. در زبانهای ضمیرانداز، مانند ایتالیایی، ظاهراً that در جمله پرسشی باقی می‌ماند.

زبانشناسان امیدوارند در دراز مدت گزینه‌های مهّم و بازتابهای آنها را در دستور مشخص کنند. سپس از این گزینه‌ها باید چارچوبی کلی ساخت. در صورت تحقق این امر، زبانشناسان به هدف نهایی تعیین دستور جهانی بسیار نزدیک خواهند شد. ولی، تاکنون توفیقی به دست نیامده است و چشمها به آینده دوخته شده‌اند، و زبانشناسان هنوز می‌کوشند تا آرایش کلی بخشهای دستور را معین کنند.

از ژرف ساخت تا ژ - ساخت

ظاهراً بارزترین تفاوت نوع جدید دستور گشتاری و نوع معیار

ن بازنامیدن بعضی اصطلاحات اساسی به منظور پرهیز از هرگونه شتباه است. در این تغییر نامها، اصطلاح ژرف ساخت به **ژ ـ ساخت**[۴] و رو ساخت به **ر ـ ساخت**[۵] تبدیل شده است. اصطلاح قدیمی «تجلی معنایی» نیز به «شکل منطقی» LF، و «تجلّی آوایی» به «شکل آوایی» PF تغییر نام داده است (شکل ۷۲).

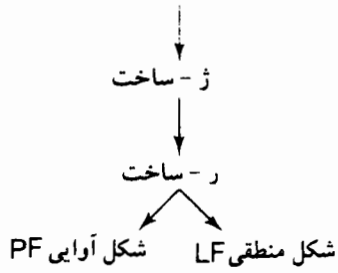

شکل ۷۲

این سطحها از طریق فرایندهایی که با سبک قدیمی دستور گشتاری تشابه ظاهری دارند به یکدیگر مربوط می‌شوند. یعنی باز هم قواعد ساخت گروهی ژ - ساخت را تعیین می‌کنند. ژ- ساخت و ر - ساخت از طریق گشتارهایی (همان طور که در قسمت قبل آمد) به یکدیگر مربوط می‌شوند، اگر چه بخش گشتاری تنها شباهت مختصری به نوع قبلی خود دارد. سپس قواعد **شکل آوایی**[۶] (PF) ژ - ساخت را به شکل آوایی و قواعد **شکل منطقی**[۷] (LF) ژ - ساخت را به شکل منطقی تبدیل می‌کنند (شکل ۷۳).

ولی، هیچ کدام از این سطحها دقیقاً مانند سطح مشابه خود در

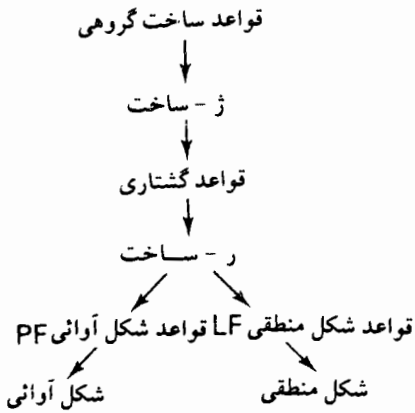

شکل (۷۳)

سبک قدیمی دستور گشتاری نیستند و قواعد جاری بر آنها نیز یکسان نیستند. برای مثال، شکل منطقی و قواعد آن شامل مقولاتی است که در دستور گشتاری معیار به نحو تعلق داشت. علاوه براین، همان طور که بعداً مشخص می‌شود. بخشهای دیگری هم وجود دارند که مجموعه‌های اصولی را در بردارند که در سطوح گوناگون به کار گرفته می‌شوند.

اقتدار و وابستگی

چامسکی دستور جدید خود را طی سخنرانیهایی با عنوان «*سخنانی دربارهٔ اقتدار و وابستگی*» (۱۹۸۱) ارائه کرد. این عنوان اکنون رایج شده است، و معمولاً آن را **نظریه اقتدار و وابستگی**[۸] (**GB**) می‌نامند.

این عنوان عجیب به این جهت انتخاب شده است که در **GB** به دو جنبه از دستور که در نظریه معیار نادیده گرفته شده بودند، توجّه

خاصی شده است، یعنی اقتدار و وابستگی. اقتدار به مفهوم برتری یک سازه بر سازهای دیگر است، و وابستگی به پیوند عناصر با یکدیگر می‌پردازد. اکنون هر یک را به طور خلاصه بررسی می‌کنیم.

به طور کلی مفهوم اقتدار از مدتها پیش در زبانشناسی وجود داشته است، به طوری که از دیر باز عقیده بر این بوده است که بعضی از واژه‌ها بر برخی دیگر نفوذ یا تسلط دارند. برای مثال، دستورنویسان لاتین از تسلط حرف اضافه بر اسم صحبت به میان آورده‌اند، زیرا حرف اضافه‌ای مانند contra (علیه) در عبارت fight against Gauls باعث شده است، واژه Gauls در لاتین پایانه خاصی داشته باشد. امّا اخیراً از واژه اقتدار در رابطه با هسته‌های عبارتهایی استفاده می‌شود که بر عناصر محدودهٔ نزدیک خود تسلط دارند. به این مفهوم که نقش این عناصر نسبت به هسته فرعی تلقی می‌شود. برای مثال، در hit the donkey، فعل hit بر گروه اسمی بعد از خود the donkey تسلط دارد. به همین ترتیب در عبارت up the tree حرف اضافه up بر یک گروه اسمی تسلط دارد. گره‌های نمودارهای زیر معمولاً خواهر، یعنی دختران یک مادر هستند (شکل ۷۴).

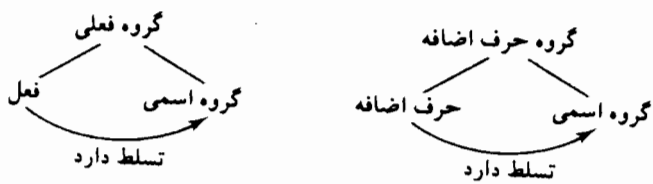

شکل ۷۴

با وجود این، گاهی بین واژه‌هایی که در شاخه‌های مختلف و در سطحهای مختلف هستند، ارتباط نزدیکی وجود دارد. مانند جمله:

Drusilla had a dream about herself (شکل ۷۵).

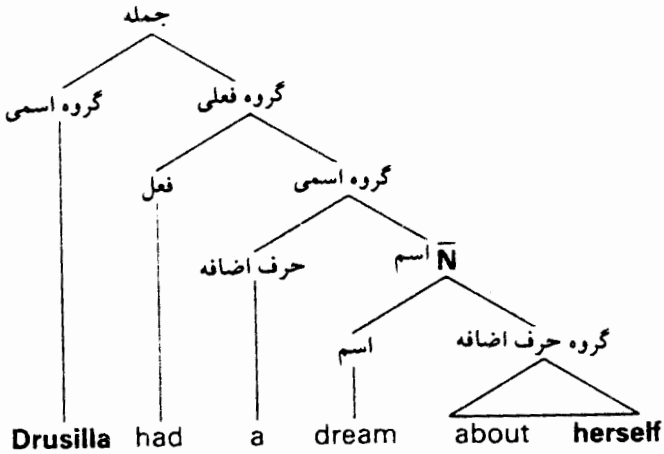

شکل ۷۵

اگرچه Drusilla و herself در شاخه‌های مختلف و سطحهای مختلفی هستند با وجود این رابطه نزدیکی دارند که باید به دقت بررسی شود، زیرا نمی‌توان این رابطه را تغییر داد. مثلاً نمی‌توان گفت:

* herself had a dream about Drusilla

*Drusilla had a dream about Peter kissing herself.

گذشته از این، برای تعبیر صحیح جمله درک رابطهٔ عناصر اهمیت زیادی دارد. جمله‌های زیر را در نظر بگیرید:

Henry read the report about Toby stabbing himself.

Henry read the report about Toby stabbing him.

بسیار ضروری است که بدانیم در جمله اول Toby، و در جمله دوم Henry یا کس دیگری زخم خورده است.

در قسمت عمده دستور جدید چامسکی سعی شده است دقیقاً مشخص شود کدام قسمتهای نمودار درختی بر یکدیگر نفوذ دارند، و کدام قسمتها را می‌توان در تفسیر به هم ربط داد. چامسکی و پیروانش سعی کرده‌اند دیدگاه وسیعتری از اقتدار را ارائه دهند که به **تسلط**[۹] معروف است. اصلی با عنوان **تسلط سازه**[۱۰] مشخص می‌کند کدام سازه در کل یک نمودار درختی بر دیگران تسلط دارد. در تعریف دقیق تسلط سازه اختلاف نظر وجود دارد، اما به طور ساده و کلی، یعنی زمانی که یک گروه به شاخه تقسیم می‌شود، عناصر شاخهٔ اول بر عناصر شاخه دوّم نفوذ دارند، خواه در سطحی بالاتر و خواه در سطحی پایین‌تر باشند. بنابراین، در شکل ۷۵ گروه اسمی Drusilla بر گروه فعلی و همهٔ گره‌های زیر آن تسلط دارد. فعل اصلی had بر گروه اسمی بعد از خود و همه گره‌های زیر آن تسلط دارد، والی آخر.

دیدگاه تسلط سازه انسان را قادر می‌سازد روابط و محدودیتهای قسمتهای مختلف جمله را مشخص کند. برای مثال، می‌توان گفت که در جملهٔ بالا واژهٔ herself تحت تسلط سازه‌ایِ شخصی است که مرجع آن است. این امر از به وجود آمدن جمله‌هایی نظیر جمله زیر جلوگیری می‌کند:

*Herself had a dream about Drusilla.

علاوه براین، از این دیدگاه می‌توان در مورد ساختهای دیگری، مانند

جمله زیر استفاده کرد:

The politicians argued with one another.

در جملهٔ فوق می‌توان مشخص کرد که one another باید تحت تسلط گروهی باشد که مرجع آن است و به این ترتیب از به وجود آمدن جمله زیر جلوگیری شود:

* Each other argued with the politicians.

به عبارت کلی‌تر، می‌توان گفت واژه‌هائی که مرجع آنها واژه‌های قبلی است و به اصطلاح سنتی **پیش مرجعی**[۱۱] هستند، باید تحت تسلط سازه‌ای واژه‌های مورد اشارهٔ خود یا **مراجع ضمیر**[۱۲] باشند. بنابراین، یک رابطه ساختاری کلی، یعنی تسلط سازه‌ای فرد را قادر می‌سازد تا به سادگی تعداد زیادی از محدودیتهای به ظاهر جدا از هم را مشخص کند، محدویتهایی که در دستورگشتاری قدیم باید یک به یک معلوم می‌شد.

بنابراین، وابستگی با دیدگاه تسلط سازه پیوند محکمی دارد. به طور خلاصه طبق اصل **وابستگی** وقتی دو گروه اسمی **هم‌فهرست**[۱۳] باشند، یعنی به شئ یا شخص یکسانی دلالت کنند، مرجع ضمیر باید پیش‌مرجع را تحت تسلط سازه‌ای خود داشته باشد. مانند: Marigold (مرجع ضمیر) و herself (پیش‌مرجع) در جملهٔ Marigold cut herself. در این صورت جمله دارای **پیوند**[۱۴] صحیحی است: به بیان دیگر، پیوند مناسبی بین دو گروه اسمی وجود دارد. به عکس، زنجیره‌ای مانند * Herself cut Marigold غیر ممکن است زیرا herself پیوند صحیحی ندارد. وابستگی بیش از

هر چیز به تعبیر جمله‌ها مربوط می‌شود، زیرا نشان می‌دهد کدام عناصر باید به عنوان عناصر مرتبط با یکدیگر تعبیر شوند.

آنچه تاکنون با این مثالهای ساده گفته شد ظاهراً بدیهی و معلوم است. در وحلهٔ اول به نظر می‌رسد می‌توان آنچه را تاکنون گفته شد در چند کلمه خلاصه کرد: «مرجع ضمیر قبل از پیش مرجع می‌آید». امّا اهمیت مشخص کردن ارتباط ساختاری بین گروه‌های اسمی زمانی آشکار می‌شود که جمله‌ها پیچیده‌تر شوند. مانند جمله:

Who did Marigold claim cut **herself**?

رو ساخت این جمله شبیه به این است:

Who did Marigold claim **t** cut **herself**?

مکانیزمهای دقیقی لازم است تا در جمله فوق مشخص شود herself و t، و t و who با یکدیگر پیوند دارند تا who و herself با هم تعبیر شوند و نه Marigold و herself.

به طور خلاصه، دیدگاه اقتدار و وابستگی خصوصاً به ارتباط بین سازه‌ها مربوط می‌شود. یعنی مشخص می‌کند کدام سازه‌ها بر دیگر سازه‌ها تسلط دارند و هدف کلی این است که به سادگی و به وضوح مشخص شود در یک نمودار درختی کدام گره‌ها با یکدیگر ارتباط متقابل دارند، و تنها ارتباط‌های خاصی امکان‌پذیر است. بازشناسی و توصیف این ارتباط‌ها ما را قادر می‌سازد اصول زیربنائی تعبیر جمله‌ها را درک کنیم.

افزون براین، دستور جدید نشانگر تغییر دیدگاه است. در اوایل پیدایش دستور گشتاری، دستور به عنوان ابزاری در نظر گرفته می‌شد

که مشخص می‌کرد یک جمله دستوری چیست و جملهٔ غیر دستوری کدام است. امّا در نوع اخیر دستور گشتاری تأکید بر مشخص کردن اصول کلی و روابط موجود در زبان است.

بخشهای چندگانه

اکنون به بخشهای مختلفی که دستور اقتدار و وابستگی را تشکیل می‌دهند، به اجمال نظری بیفکنیم (شکل ۷۶).

از بالای نمودار شروع می‌کنیم. این دستور از قواعد ساخت گروهی آغاز می‌شود که بر اساس **نظریه ایکس تیره** (قسمت ۷) تنظیم شده‌اند. این قواعد ساختهای درختی را در ژ - ساخت مشخص می‌کنند. سپس واژگان وارد این ژ - ساخت می‌شود.

در این سطح اصل دیگری به نام **نظریه تتا** یا **نظریه** θ اعمال می‌شود. نظریه تتا مخفف **نظریهٔ ارتباطهای موضوعی**[۱۵] است که با مشخص کردن نقش گروه‌های اسمی مانند **کنش‌گر** (گروه اسمی که عمل را انجام می‌دهد) و **کنش‌گیر** یا **موضوع** (گروه اسمی که عمل فعل بر آن واقع می‌شود) به این نکته می‌پردازد که چه کسی عمل را انجام داده، عمل چیست، و بر چه کسی واقع شده است، مانند:

(کنش‌گر)		(کنش‌گیر)
Albert	ate	spagetti

شاید بتوان گفت نظریه تتا بیش از بقیهٔ بخشها اِعمال می‌شود، زیرا هم بر ژ - ساخت، هم واژگان و هم بر ر - ساخت اثر می‌کند.

در مرحله بعد، به تنها گشتار باقی مانده می‌رسیم، یعنی «حرکت ∝». ∝ یک متغیر است که می‌تواند نمایانگر هر عنصری

باشد. بنابراین، گشتار فوق یعنی «هر عنصری می‌تواند حرکت کند». امّا این آزادی حرکت عناصر تصوری بیش نیست، زیرا حرکتهای مجاز تابع قواعد اکیدی هستند. بویژه سازه‌ها تنها در محدوده‌های خاصی جهشهای کوتاهی می‌توانند انجام دهند. به همین دلیل این قسمت از مکانیزم کلی این دستور را **نظریه محدودیت حرکت**[۱۶] می‌نامند.

در وسط صفحه به ر - ساخت می‌رسیم. در اینجا بخشی وجود دارد که به **نظریه حالت**[۱۷] معروف است، که در آن **حالت‌دهنده**[۱۸] به هر گروه اسمی حالتی را نسبت می‌دهد. در زبان انگلیسی حالت دهنده اصلی فعل است. برای مثال، فعلی که پایانه زمان داشته باشد (INFL) به فاعل حالت **فاعلی**[۱۹] و به مفعول حالت **مفعولی**[۲۰] می‌دهد، مانند جمله:

(حالت فاعلی)	(حالت دهنده)	(حالت مفعولی)
Marygold	hit + INFL	Fred.

قسمت اخیر این دستور مهمتر از آن است که در وحله اول به نظر می‌آید. برای مثال، در «سطح - ژ» یک جمله مجهول ممکن است چنین باشد:

- be + INFL shot Paul.

بدون شک خلأیی که در اول جمله فوق وجود دارد در نهایت مجاز نیست. زیرا نمی‌توان گفت:

* Was shot paul

چون فعل با پایانه زمانی باید نهادی با **حالت فاعلی** داشته باشد، فعل حالت فاعلی را به Paul نسبت می‌دهد که به اوّل جمله آورده می‌شود و نهایتاً به صورت زیر در می‌آید:

Paul was shot.

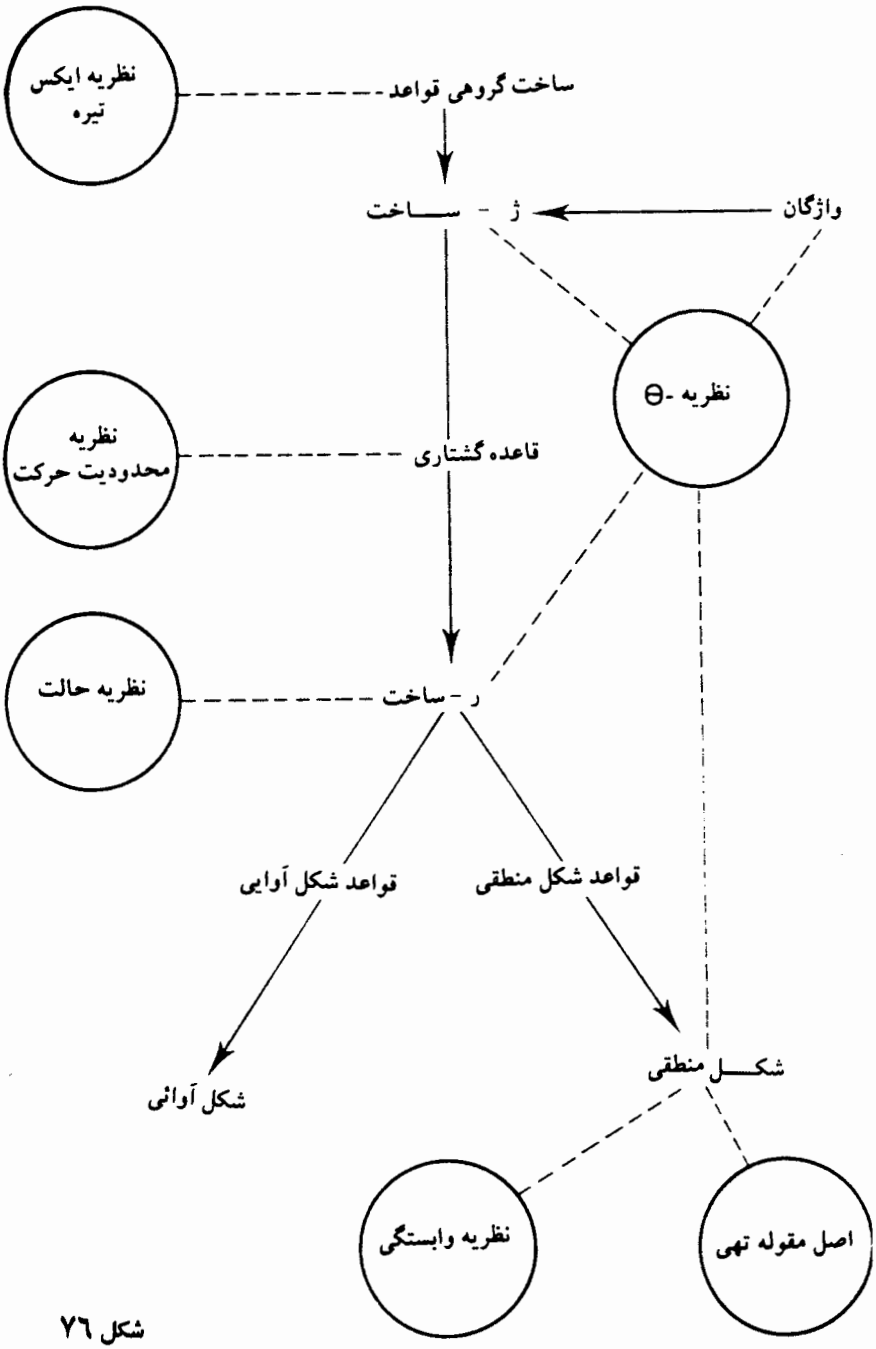
نظریه ایکس تیره
ساخت گروهی قواعد
واژگان
ژ - ساخت
نظریه -Θ
نظریه محدودیت حرکت
قاعده گشتاری
نظریه حالت
ر - ساخت
قواعد شکل آوایی
قواعد شکل منطقی
شکل آوائی
شکل منطقی
نظریه وابستگی
اصل مقوله تهی

شکل ۷۶

بین ر - ساخت و شکل آوایی (PF) قواعد شکل آوایی وجود دارند، که هر یک چگونگی تبدیل ر - ساخت به شکل آوایی را مشخص می‌کنند. بین ر - ساخت و شکل منطقی (LF) نیز قواعد شکل منطقی وجود دارند که به ارتباط شکل ظاهری جمله و معنی آن می‌پردازند.

دو بخش مهم بر شکل منطقی اثر می‌کنند. نظریه وابستگی که تعیین می‌کند چگونه پیش مرجع و مرجع ضمیر آن باید مشخص و تعبیر شوند. و **اصل مقوله تهی**[۲۱] (ECP) که مشخص می‌کند چگونه جای خالی عناصری را که وجود ندارند باید تعبیر کرد. برای مثال:

Aloysius wants Pamela to go.

Aloysius wants _____ to go.

در جمله دوم شخصی که قرار است برود به طور آشکار مشخص نشده است، ولی بومی زبانان می‌دانند که این شخص Aloysius است. پس این دستور نیاز به اصلی دارد که نشان دهد بومی زبانان چگونه به این تعبیر دست می‌یابند.

آنچه گفته شد به عقیدهٔ اکثر زبانشناسان سازمان کلی نظریه اقتدار و وابستگی است. ولی، پیوسته این دستور ترمیم می‌شود و در آن تجدید نظر می‌گردد، و در مورد جزییات آن اختلاف نظر وجود دارد. شاید تا ده سال دیگر کاملاً تغییر کند و یا کلاً کنار گذاشته شود.

گذشته از این، محرز نیست که این نوع دستور بهترین دستور برای زبان انسان باشد. انواع بسیار دیگری نیز پیشنهاد شده‌اند که حداقل دو نوع آن تحت بررسی زبانشناسان است. اول نوعی است که

در آن از گشتارها کلاً صرف‌نظر شده است و در عوض قواعد ساخت گروهی بسیار دقیقی دارد، و آن را به اصطلاح **دستور ساخت گروهی تعمیم یافته**[۲۲] (GPSG) می‌نامند. این دستور را زبانشناس انگلیسی *جرالدگزَدَر* ارائه داده است. دوم نوعی است که در آن بیشتر به واژگان اهمیت داده شده است و آن را **دستور نقش نمای واژگانی**[۲۳] می‌نامند. این دستور را پژوهشگر آمریکایی *جون برسنان* ارائه داده است. بعضی از مراجعی که در صفحهٔ ( ) پیشنهاد شده‌اند اطلاعات بیشتری در این زمینه در بردارند. تنها زمان مشخص می‌کند که کدامیک از **GB** بهتر هستند. شاید هم یک نوع کاملاً جدیدی جای اقتدار و وابستگی را بگیرد. امّا، در حال حاضر دستور چامسکی طرفداران بیشتری دارد، به همین دلیل هم در این کتاب به آن ارجحیت داده شد.

خود را بیازمایید:

۱ـ اصطلاحات **ژ - ساخت، ر - ساخت، شکل منطقی و شکل آوایی** چیستند و در دستور جدید چامسکی چگونه در ارتباط با یکدیگر سازمان یافته‌اند؟

۲ـ اصطلاحات **اقتدار و تسلط سازه** را تعریف کنید.

۳ـ **نظریه** θ چیست و بر کدام بخشهای دستور اثر می‌کند؟

۴ـ **نظریه وابستگی و نظریه محدودیت حرکت** را مقایسه کنید.

پانویس‌ها

1. module
2. head
3. Pro-droping
4. D-structure
5. S-structure
6. phonetic form
7. logical form
8. government-binding theory
9. command
10. C-command (constituent command)
11. anaphor
12. antecedent
13. co-indexed
14. bound
15. thematic relations theory
16. bounding theory
17. case-theory
18. case assigner
19. nominative
20. accusative
21. Empty Category principle
22. Generalized phrase structure grammar
23. Lexical functional grammar

منابعی برای مطالعه بیشتر

زمینه‌های کلی

Akmajian, A., Demers, R. A., and Harnish, R. M. *Linguistics: An introduction to language and communication*, 2nd edition (Cambridge, MA: MIT Press, 1984).
A wide-ranging and easy to read introductory course.

Atkinson, M., Kilby, D. and Roca, I. *Foundations of general linguistics* (London: Allen and Unwin, 1982).
A clear and reliable introduction to the main areas of linguistics.

Clark, V. P., Escholz, P. A. and Rosa, A. F. *Language: Introductory readings*, 4th edition (New York: St. Martin's Press, 1985).
A range of readable readings on different topics within linguistics.

Fromkin, V. and Rodman, R. *An introduction to language*, 3rd edition (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1983).
Another broad-ranging and readable introductory course.

Graddol, D., Cheshire, J., and Swann, J., *Describing Language* (Milton Keynes: Open University Press, 1987).
A straightforward introduction with useful sections on the analysis of conversation and texts.

Hudson, R. *Invitation to linguistics* (Oxford: Martin Robertson, 1984).
An introductory book which gets across what it's like to 'do' linguistics.

Lyons, J. *Language and linguistics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981).
An intelligent outline of some basic theoretical notions.

Palmer, F. *Grammar*, 2nd edition. (Harmondsworth, Middx.: Penguin, 1983).
A useful discussion of how traditional grammatical concepts tie in with modern linguistics.

Smith, N. and Wilson, D. *Modern linguistics: The results of Chomsky's revolution* (Harmondsworth, Middx: Penguin, 1979).
A summary and assessment of Chomsky's earlier ideas.

Yule, G. *The study of language* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).
An outline survey.

تاریخ معاصر زبانشناسی

Anderson, S. R. *Phonology in the twentieth century* (Chicago: University of Chicago Press, 1985).
Ways in which sound patterns have been analysed this century.

Newmeyer, F. J. *Linguistic theory in America* (New York: Academic Press, 1980).
An account of the first quarter century of transformational grammar.

Sampson, G. *Schools of linguistics* (London: Hutchinson, 1980).
A readable survey relating fashions in linguistics to general intellectual trends over the past two centuries.

آواشناسی و واج شناسی

Gimson, A. C. *An introduction to the pronunciation of English*, 3rd edition. (London: Arnold 1980).
The standard guide to the sounds of British English.

Hawkins, P. *Introducing phonology* (London: Hutchinson, 1984).
A useful introduction, though requires an outline knowledge of phonetics.

Hogg, R. and McCully, C. B. *Metrical phonology: a coursebook* (Cambridge: Cambridge University Press, 1987).
A clear introduction to important recent developments in phonological theory.

Lass, R. *Phonology* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984).
An intermediate level book.

Ladefoged, P. *A course in phonetics*, 2nd edition. (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1982).
A broad general introduction, covering sounds from a wide variety of languages.

Roach, P. *English phonetics and phonology* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).
A clear and straightforward account for beginners.

Wells, J. C. *Accents of English*, vols. 1–3. (Cambridge: Cambridge University Press, 1982).
A survey of the various types of English accent found both in England and around the world.

نحو

Brown, E. K. *Linguistics today* (London: Fontana, 1984).
A clear exposition of some basic principles which underlie the linguistic analysis of sentence structure.

Chomsky, N. *Knowledge of language: its nature, origin and use* (New York: Praeger, 1985).
Chomsky's most recent semi-technical account of his ideas.

Radford, A. *Transformational syntax* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981).
An introduction to transformational grammar (REST version).

Sells, P. *Lectures on contemporary syntactic theories* (Stanford, CA: Stanford University Center for the Study of Language and Information, 1985).
A brief outline account of TG (GB version), generalized phrase structure grammar, and lexical-functional grammar.

Van Riemsdijk, H. and Williams, E. *Introduction to the theory of grammar* (Cambridge, MA: MIT Press, 1986).
An up-to-date introduction to recent models of TG.

Wekker, H. and Haegeman, L. *A modern course in English syntax* (London: Croom Helm, 1985).
An intermediate level course, which aims at equipping people both with a knowledge of English syntax, and a relatively recent version of TG (REST).

معناشناسی و کاربردشناسی

Allan, K. *Linguistic meaning*, vols. 1–2. (London: Routledge & Kegan Paul, 1986).
A broad survey which covers both semantics (vol. 1) and pragmatics (vol. 2).

Brown, G. and Yule, G. *Discourse analysis* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).
A clear outline survey of a confusing topic.

Hurford, J. and Heasley, B. *Semantics: a coursebook* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).
A helpful book which explains semantic concepts by means of practical exercises.

Leech, G. *Principles of pragmatics* (London: Longman, 1983).
An analysis of the goals of language, and an account of various theories which have tried to tackle this topic.

Lyons, G. *Language, meaning and context* (London: Fontana, 1981).
A sensible survey of the field.

Stubbs, M. *Discourse analysis* (Oxford: Basil Blackwell, 1983).
A book which surveys various approaches to discourse analysis.

Wardaugh, R. *How conversation works* (Oxford: Basil Blackwell, 1985).
A readable book which spans the area between pragmatics and sociolinguistics.

جامعه‌شناسی زبان

Coates, J. *Women, men and language* (London: Longman, 1986).
An exceptionally clear account of research on language and sex.

Downes, W. D. *Language and society* (London: Fontana, 1984).
A survey which covers language variation caused by social background and social situation, with good discussions of problem areas.

Milroy, L. *Language and social networks*, 2nd edition. (Oxford: Basil Blackwell, 1986).
A pioneering sociolinguistic study.

Mühlhäusler, P. *Pidgin and creole linguistics* (Oxford: Basil Blackwell, 1986).
An authoritative account of pidginization and creolization.

Todd, L. *Modern Englishes: Pidgins and creoles* (Oxford: Basil Blackwell, 1984).
A useful introductory survey of pidgins and creoles.

Trudgill, P. *Sociolinguistics*, 2nd edition. (Harmondsworth, Middx.: Penguin, 1983).
A highly readable and reliable brief introduction to language variation.

Wardaugh, R. *An introduction to sociolinguistics* (Oxford: Basil Blackwell, 1986).
A clear and comprehensive outline survey.

روانشناسی زبان

Aitchison, J. *The articulate mammal: An introduction to psycholinguistics*, 2nd edition (London: Hutchinson, 1983; New York: Universe).
An easy to read introduction.

Aitchison, J. *Words in the mind: An introduction to the mental lexicon* (Oxford: Basil Blackwell, 1987).
A readable account of how people store and find lexical items.

Ellis, A. and Beattie, G. *The psychology of language and communication* (London: Weidenfeld & Nicolson, 1986).
A broad survey of the psychology of communication.

Fletcher, P. and Garman, M. *Language acquisition*, 2nd edition. (Cambridge: Cambridge University Press, 1986).
A survey of various areas within child language written by experts.

Garnham, A. *Psycholinguistics: Central topics* (London: Methuen, 1985).
A useful overview, written by a psychologist.

Matthei, E. and Roeper, T. *Understanding and producing speech* (London: Fontana, 1983; New York: Universe).
A brief and useful introduction.

Wanner, E. and Gleitman, L. R. *Language acquisition: The state of the art* (Cambridge: Cambridge University Press, 1982).
Another useful survey.

زبانشناسی تاریخی و رده شناسی

Aitchison, J. *Language change: Progress or decay?* (London: Fontana, 1981; New York: Universe).
A readable introduction to how and why language changes.

Bynon, T. *Historical linguistics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1977).
An account of the main theories which have influenced the study of language change over the past century.

Comrie, B. *Language universals and linguistic typology* (Oxford: Basil Blackwell, 1981).
A clear and useful survey of attempts to divide languages up into different types.

Shopen, T. *Language typology and syntactic description*, vols. 1–3 (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).
Three volumes which attempt to provide an overview of structures found in the languages of the world.

زبانشناسی رایانه‌ای

Grishman, R. *Computational linguistics: an introduction* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986).
An overview of recent approaches to the computer analysis of language.

زبانشناسی کاربردی

Klein, W. *Second language acquisition* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986).
An outline account of some theoretical and practical issues.

نوشتار

Sampson, G. *Writing systems* (London: Hutchinson, 1985)
A clear survey of writing systems.

فهرست نشانه‌ها

(نشانه‌های آوائی در صفحه ۶۴ فهرست شده‌اند)

نشانه [ ] در آوانگاری استفاده می‌شود.

نشانه / / در واج‌نگاری استفاده می‌شود.

نشانه ( ) یعنی یک عنصر اختیاری.

نشانه $\{\frac{x}{y}\}$ یعنی شق‌های مختلف «x یا y»

نشانه * یعنی یک واژه یا جمله بد ساخت.

نشانه → یعنی بازنویسی می‌شود.

نشانه ∅ یعنی صفر.

نشانه # یعنی مرز واژه.

نشانه / یعنی در محیط آوائیِ....

S	جمله
N	اسم
NP	گروه اسمی
V	فعل
VP	گروه فعلی
A	صفت
AP	گروه صفتی
P	حرف اضافه
PP	گروه حرف اضافه

واژه‌نامه فارسی ـ انگلیسی

آواشناسی	phonology
اجزاء کلام	parts of speech
ادغامی، تلفیقی	fusional
اشتقاقی	derivational
اصل مقوله تهی	empty category principle
اطلاع رسانی	information talking
افتاده	low, clear/ l /
افراشته	dark /ɫ /
الگوی اصلی	prototype
الگوی معیار	standard model
الگوی معیار دستور گشتاری	standard model of T.G.
انتشار واژگانی	lexical diffusion
انواع واژه	word types
باب صحبت‌گشائی	phatic communion
بازسازی درونی	internal reconstruction
بازسازی بیرونی	external reconstruction

بازسازی رده‌شناختی	typological reconstruction
بخش	module
بد ساخت	ill - formed
برگشته	retroflex
برنامه‌ریزی زبان	language planning
بی‌تکیه	unstressed
بی‌مرزی	fuzziness
پایه	base
پردازش	process
پردازش متوازی	parallel processing
پردازش متوالی	serial processing
پسوند صرفی	inflectional suffix
پیش‌آور قید	adverb preposing
پیش مرجع	anaphor
پیوند	bound
پیوندی	agglutinating
تجزیه دوگانه	double articulation
تحلیل ساختاری	structural analysis
تحلیل سازه‌ای	constituent anlysis
تحلیل کلام	discourse analysis
تحلیلی	analytical
ترتیب واژه	word order
تسلط	command
تسلط سازه	c - command
تغییرات متعامل	interacting changes
تغییر ساختاری	structural change
تکرار	recursion

تکواژ	morpheme
تکواژ آزاد	free morpheme
تکواژگونه	allomorph
تکواژ مقید (وابسته)	bound morpheme
تکیه‌دار	stressed
تلفظ مقبول (پذیرفته)	received pronunciation (R.P)
توخاری	Tocharian
توصیفگر	determiner
توصیفی	descriptive
جامعه زبانی	language community
جانشین	replacive
جفت‌های همجوار	adjacency pairs
جمله پیچیده	complex sentence
چارچوب	frame
چند زبانه	multi lingual
حافظ ساخت	structure preserving
حالت دهنده	case assigner
حتیان	Hittite
حوزه معنایی	semantic field
خصوصیت	feature
خصوصیت تمایز دهنده	distinctive feature
خطا در انتخاب	selection errors
خطا در ترکیب	assemblage errors
خلاق	creative
خلاقیت	creativity
خوش ساخت	well-formed
خیشومی	nasal

در زمانی	diachronic
درونه‌گیری	embedding
در وی شده	internalized
دستور	grammar
دستور جهانی	universal grammar
دستور زایشی - گشتاری	transformational generative grammar
دستور ساخت گروهی تعمیم یافته	extended phrase structure grammar
دستور گشتاری	transformational grammar
دستور نقش‌نمای واژگانی	lexical functional grammar
دو زبانه	bilingual
دوگانگی	doublet
دوگانگی ساخت	duality of structure
راهبرد ادراکی	perceptual strategy
ربط	conjoining
رد و بدل‌ها	exchanges
رده‌شناختی	typological
رده‌شناسی	typology
رده‌شناسی زبان	language typology
رـ ساخت	S - structure
رفتار برانگیخته از بلوغ	maturationally controlled behavior
رکسن	foot
روانشناسی ارتباط	psychology of communication
روانشناسی زبان	psycholinguistics
رو ساخت	surface structure
روش‌های کشف	discovery procedures
زایا	productive
زایشی	generative

زبان آمیخته	pidgin language
زبان شناس	liguist
زبان شناس تاریخی	historical linguistics
زبان شناسی تاریخی تطبیقی	comparative - historical linguisticas
زبان شناسی ساخت گرا	structural linguistics
زبان شناسی کاربردی	applied linguistics
زبان گفتار	spoken language
زبان میانجی	lingua - franca
زبان نواخت بر	tone language
زبانهای ترتیبی	configurational languages
زنجیری	segmental
زیر ساخت	underlying structure
زیستی	biological
ژرف ساخت	deep structure
ژ - ساخت	D - structure
ساخت گروهی (گروه ساختی)	phrase structure
سازه	constituent
سازه شناسی	morphology
سبک شناسی	stylistics
سبک‌های اختصاصی	specialized styles
سخن سنجی	discourse analysis
سیاق (سیاق سخن)	register
شبکه اجتماعی	social network
شرایط مقتضی	felicity conditions
شکل	from
شکل آوائی	phonetic form
شکل منطقی	logical form

شمول	inclusion
صرفی	inflectional
صریح	explicit
ضعیف	weak
ضمیراندازی	pro - droping
طبقه واژه‌ای	word class
طرح مندی	patterning
عبارت	phrase
عنصر واژگانی	lexical item
عمل گفتار	speech act
عمل گفتار غیر مستقیم	indirect speech act
عمل گفتار مستقیم	direct speech act
فاعلی	nominative
فقه اللغه تطبیقی	comparative philology
قاعده‌مند	rule - governed
قرار دادی	arbitrary
قرض گیری	borrowing
قشر شکنی	displacement
قواعد گشتاری	transformational rules
قوی	strong
قیاس	analogy
کاربردشناسی	pragmatics
کردارشناسی	ethology
کریول	creole
کمیت نما	quantifier
کنش گر	agent
کنش گیر	patient

گروه طبیعی	natural class
گره	node
گشتار	transformation
گشتار انعکاسی	reflexive transformation
گشتار کاهش ربط	conjunction reduction transforination
گشتار مجهول	passive transformation
گشتاری	transformational
گفتگو آماده سازی	grooming talking
گونه آزاد	free variation
گویش	dialect
لبی	labial
لهجه	accent
مترادف	synonym
متضمن بودن	entail
متقابل	opposite
محتوی	content
محدوده	constraint
مرجع ضمیر	antecedent
معناشناسی	semantics
معناشناسی زایشی	generative semantics
مفاهیم ضمنی محاوره‌ای	conversational implicatures
مفعولی	accusative
مناطق زبانی	linguistic areas
منطقه‌ای	areal
نام آوا	onomotopeia
نچ	click
نحو	syntax

نحو ایکس تیره	x - bar syntax
نشانه‌های واژه	word tokens
نظریه ارتباط موضوی	Thematic relations Theory
نظریه اقتدار - وابستگی	government - binding theory
نظریه ایکس تیره	x - bar theary
نظریه تتا	theta theory
نظریه حالت	case theory
نظریه عمل گفتار	speech act theory
نظریه گرته	trace theory
نظریه گسترده معیار	extended standard theory
نظریه گسترده معیار اصلاح شده	revised extended standard theory
نظریه محدودیت حرکت	bounding theory
نمودار درختی	tree diagram
وابسته به ساخت (ساخت وابسته)	structre dependent
وابسته به واج	phonologically conditioned
وابسته به واژگان	lexically conditioned
واج	phoneme
واجشناسی	phonology
واجشناسی وزن	metrical phonology
واجگونه	allophone
واج - تکواژشناسی	morpho phonology - به اختصار morphonology
واژه	word
واژه‌های دستوری	function words
واژه نحوی	syntactic words
واژه واجی	phonological words
واک دار	voiced
واکه ساده	vowels

واکه مرکب	diphtnong
هسته	head
هم آوا	homonym
همخوان	consonant
همزمانی	synchronic
هم فهرست	co - indexed
همگانی	universal
همگانیهای تضمنی	implicational universals
همگانیهای زبان	language universals
هوش مصنوعی	artificial intelligence

واژه‌نامه انگلیسی ـ فارسی

accent	لهجه
accusative	مفعولی
adjaceny pairs	جفتهای مجاور
adverb preposing	پیش‌آور قید
agent	کنش‌گر
agglutinating	پیوندی
allomorph	تکواژگونه
allophone	واجگونه
analogy	قیاس
anaphor	پیش مرجع
animal communication	ارتباط حیوانی
antecedent	مرجع ضمیر
applied linguistics	زبانشناسی کاربردی
areal	منطقه‌ای
arbitrary	قراردادی
artificial intelligence	هوش مصنوعی

aspects of the theory of syntax	جنبه‌های نظریه نحو
assemblage errors	خطا در ترکیب
bilingual	دو زبانه
borrowing	قرض‌گیری
bounding theory	نظریه محدودیت حرکت
bound morpheme	تکواژ مقید (وابسته)
case assignern	حالت دهنده
case theory	نظریه حالت
c - command	تسلطِ سازه
clear	افتاده (در مورد /l/)
click	نُچ
co - indexed	هم فهرست (هم مرجع)
command	تسلط
comparative-historical linguistics	زبانشناسی تاریخی - تطبیقی
comparative philology	فقه‌اللغه تطبیقی
componential analysis	تحلیل همنه‌ای (مؤلفه‌ای)
configurational languages	زبانهای ترتیبی
conjoining	ربط
consonant	همخوان
constituent	سازه
constituent analysis	تحلیل سازه‌ای
constraint	محدوده
content	محتوی
conversational implicatures	مفاهیم ضمنی محاوره‌ای
creative	خلاق
creativity	خلاقیت
creol	کریول

dark	افراشته (در مورد /l/)
deep structure	ژرف ساخت
descriptive	توصیفی
determiner	توصیفگر
diachronic	در زمانی
dialect	گویش
diphthong	واکه مرکب
direct speech acts	اعمال گفتار مستقیم
discourse analysis	تحلیل کلام، سخن‌سنجی
discovery procedures	روش‌های کشف
displacement	قشرشکنی
distinctive features	خصوصیت‌های تمایزدهنده
double articulation	تجزیه دوگانه
doublet	دوگانگی
D - structure	ژ - ساخت
embedding	درونه‌گیری
empty category priciple	اصل مقوله تهی
entail	متضمن بودن
ethology	کردارشناسی
exchanges	رد و بدل‌ها
explicit	صریح
extended standard theory EST	نظریه گسترده معیار
external reconstruction	بازسازی برونی
feature	خصوصیت
felicity conditions	شرایط مقتضی
foot	رکن
form	شکل

frame	چارچوب
free morpheme	تکواژ آزاد
free variation	گونه آزاد
function words	واژه‌های دستوری
fusional	ادغامی، تلفیقی
fuzziness	بی‌مرزی
generalized phrase structure grammar	دستور ساخت گروهیِ تعمیم یافته
generative	زایشی
generative semantics	معنی‌شناسی زایشی
genetic	زیستی
government - binding theory	نظریه اقتدار و وابستگی
grammar	دستور
grooming talking	گفتگوی آماده‌سازی
head	هسته
historical linguistics	زبانشناسی تاریخی
Hittite	حتیان
homonym	هم‌آوا
ill- formed	بد ساخت
implicational universals	همگانی‌های تضمنی
inclusion	شمول
indirect speech acts	اعمال گفتار مستقیم
inflectional	صرفی
information talking	اطلاع‌رسانی
interacting changes	تغییرات متعامل
internal	درونی
internalized	درونی شده
internal reconstruction	بازسازی درونی

I P A	الفبای آوائی بین‌المللی
isolating (analytical)	تحلیلی
language planning	برنامه‌ریزی زبان
language typology	رده‌شناسی زبان
language universals	همگانیهای زبان
lexical diffusion	انتشار واژگانی
lexical functional grammar	دستور نقش‌نمای واژگانی
lexical item	عنصر واژگانی
lexically conditioned	وابسته به واژگان
lingua franca	زبان میانجی
linguist	زبانشناس
linguistic areas	مناطق زبانی
logical form	شکل منطقی
low	افتاده
maturationally controlled behavior	رفتار برانگیخته از بلوغ
metrical phonology	واجشناسی وزن
module	بخش
Montague semantics	معناشناسی مونتاگ
morpheme	تکواژ
morphology	سازه‌شناسی، تکواژشناسی
morphophonology به اختصار morphonology	واج - تکواژشناسی
multi lingual	چند زبانه
nasal	خیشومی
natural class	طبقه طبیعی
node	گره
nominative	فاعلی
onomatopoeia	نام‌آوا

opposite	متقابل
parallel processing	پردازش متوازی
parts of speech	اجزاء کلام
patient	کنش‌گیر
perceptual strategy	راهبرد ادراکی
phoneme	واج
phonetic form	شکل آوائی
phonetics	آواشناسی
phonologically conditioned	وابسته به واج
phonological word	واژه واجی
phonology	واجشناسی
phrase	عبارت، گروه
phrase structure	ساخت گروهی
pidgin language	زبان آمیخته
pragmatics	کاربردشناسی، مقصودشناسی
process	پردازش
pro droping	ضمیراندازی
proposition	گزاره
prototype	الگوی اصلی
psycholinguistics	روانشناسی زبان
psychology of communication	روانشناسی ارتباط
quantifier	کمیت‌نما
received pronunciation (RP)	تلفظ مقبول (پذیرفته)
reconstruction	بازسازی
recursion	تکرار
register	سیاق (سیاق سخن)
replacive	جانشین

retroflex	برگشته
revised extended standard theory	نظریه گستردهٔ معیار اصلاح شده
rewrite rules	قواعد بازنویسی
rule governed	نظام‌مند، قانون‌مند
rules	قواعد
segmental	زنجیری
selection error	خطا در انتخاب
semantic field	حوزه معنائی
semantics	معناشناسی
serial processing	پردازش متوالی
sign language	زبان اشاره
specialized styles	سبک‌های اختصاصی
speech act theory	نظریه عمل گفتار
speech community	جامعه زبانی
S - structure	ر - ساخت
standard model	الگوی معیار
stressed	تکیه‌دار
strong	قوی
structural analysis	تحلیل ساختاری
structural change	تغییر ساختاری
structural linguistics	زبانشناسی ساختاری
structure dependent	وابسته به ساخت
structure preserving	حافظ ساخت
stylistics	سبک شناسی
surface structure	رو ساخت
synchronic	همزمانی
synonym	مترادف

syntactic word	واژه نحوی
T - conjunction reduction	گشتار کاهش ربط
thematic relations theory	نظریه ارتباط موضوعی
Tocharian	توخاری
tone language	زبان نواخت بر
T - passive	گشتار مجهول
trace theory	نظریه گرته، نشانه
transformation	گشتار
transformational generative grammar	دستور زایشی ـ گشتاری
transformational grammar	دستور گشتاری
tree diagram	نمودار درختی
T - reflexive	گشتار انعکاسی
T - rules	قواعد گشتاری
typological	رده‌شناختی
typological reconstruction	بازسازی رده‌شناسی
typology	رده‌شناسی
underlying structure	زیر ساخت
universal	همگانی، جهانی
universal grammar UG	دستور همگانی، جهانی
unstressed	بی‌تکیه
vocal cords	تار آواها
voiced	واکدار
weak	ضعیف
well - formed	خوش ساخت
word	واژه
word class	طبقه واژه‌ای
word order	ترتیب واژه

نشانه‌های واژه	word tokens
انواع واژه	word types
نحو ایکس تیره	X - bar syntax
نظریه ایکس تیره	X - bar theory

فهرست انتشارات نگاه

● رمان

۱) آشیان عقاب، نوشتهٔ کنستانین هوْن، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۲۶۴ صفحه، رقعی، ۱۳۰۰ ریال

۲) جوان خام، نوشتهٔ فئودور داستایوسکی، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، ۸۸۶ صفحهٔ، رقعی، ۵۰۰۰ ریال

۳) چراغی برفراز مادیان کوه، نوشتهٔ منصور یاقوتی، ۱۵۱ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال

۴) سال‌های عقرب، نوشتهٔ محمد بهارلو، ۱۱۲ صفحه، رقعی، ۶۰۰ ریال

۵) اسپارتاکوس، نوشتهٔ هواردفاست، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، چاپ دوم، ۳۶۷ صفحه، رقعی، ۱۵۰۰ ریال

۶) دوست مشترك ما، نوشتهٔ چارلز دیکنز، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، ۱۰۳۱ صفحه، رقعی، ۴۸۰۰ ریال

۷) بافته‌های رنج، نوشتهٔ علی محمد افغانی، ۵۴۰ صفحه، رقعی، ۲۸۰۰ ریال

۸) مادام آرنو، نوشتهٔ گوستاو فلوبر، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان،۵۹۱ صفحه، رقعی، ۳۵۰۰ ریال

۹) قهر دریا، نوشتهٔ یاشار کمال، ترجمهٔ رحیم رئیس‌نیا، ۵۰۷ صفحه، رقعی، ۳۲۰۰ ریال

۱۰) بیگانه، نوشتهٔ آلبر کامو، ترجمهٔ آل‌احمد و دکتر علی‌اصغر خبره‌زاده، چاپ دوم، ۱۴۱ صفحه، رقعی، ۵۰۰ ریال

۱۱) بابك، نوشتهٔ جلال برگشاد، ترجمهٔ رحیم رئیس‌نیا، چاپ ششم، ۵۱۰ صحفه، رقعی، ۲۵۰۰ ریال

۱۲) تسخیرشدگان، دوجلدی، نوشتهٔ فئودور داستایوسکی، ترجمهٔ دکتر علی‌اصغر خبره‌زاده، ۸۹۹ صفحه، رقعی، ۴۲۰۰ ریال

۱۳) کوه جادو، نوشتهٔ توماس‌مان، ترجمهٔ دکتر حسن نکوروح، ۹۰۳ صفحه، رقعی، ۴۵۰۰ ریال

۱۴) شلغم میوه بهشته، نوشتهٔ علی‌محمد افغانی، چاپ دوم، ۱۸۰ صفحه، رقعی، ۶۵۰ ریال

۱۵) قزاقان، نوشتهٔ لئون تولستوی، ترجمهٔ مهدی مجاب، چاپ دوم، ۳۶۰ صفحه، رقعی، ۱۷۵۰ ریال

۱۶) همیشه شوهر، نوشتهٔ فئودور داستایوسکس، ترجمهٔ دکتر علی‌اصغر خبره‌زاده، ۲۷۲ صحفه، رقعی، ۱۰۰۰ ریال

۱۷) دکتر بکتاش، نوشتهٔ علی‌محمد افغانی، چاپ چهارم، ۵۳۸ صفحه، رقعی، ۲۴۰۰ ریال

۱۸) شادکامان دره قره‌سو، نوشتهٔ علی‌محمد افغانی، ۷۸۱ صحفه، رقعی، ۳۵۰۰ ریال

۱۹) برهنه میان گرگ‌ها، نوشتهٔ برونو آپیتز، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، ۵۳۵ صفحه، رقعی، ۲۵۰۰ ریال

۲۰) زوربای یونانی، نوشتهٔ نیکوس کازانتز اکیس، ترجمهٔ محمود مصاحب، ۴۵۷ صفحه، جیبی، ۲۵۰ ریال

۲۱) روزگار سخت، نوشتهٔ چارلز دیکنز، ترجمهٔ غلامحسین اعرابی، ۴۴۶ صفحه، رقعی، ۶۵۰ ریال

۲۲ سیل آهن، نوشتهٔ سرافیموویچ، ترجمهٔ م. سجودی، ۳۲۴ صفحه، رقعی، ۴۰۰ ریال

۲۳) خانم صاحبخانه، نوشتهٔ فئودور داستایوسکی، ترجمهٔ پرویز داریوش، چاپ دوم، ۴۵۰ ریال

۲۴) فلکزده‌ها، نوشتهٔ ماریونا آتوئلا، ترجمهٔ فرشتهٔ مولوی، رقعی، ۳۰۰ ریال

۲۵) دادگاه نورنبرگ، نوشتهٔ ابی‌امان، ترجمهٔ دکتر حسن مرندی، ۲۱۶ صفحه، رقعی، ۲۰۰ ریال

۲۶) شکست‌ناپذیر، نوشتهٔ هوارد فاست، ترجمهٔ دکتر حسن مرندی، ۲۷۲ صحفه، رقعی، ۳۷۵ ریال

۲۷) در جستجوی نان، نوشتهٔ ماکسیم گورکی، ترجمهٔ احمد صادق، ۳۵۰ ریال

۲۸) گارد جوان، دوجلدی، نوشتهٔ الکساندر فادیف، ترجمهٔ سهراب دهخدا، ۸۵۰ ریال
۲۹) دور از میهن، نوشتهٔ قاسم‌اف، ترجمهٔ سعید بیلی، ۳۳۶، رقعی، ۳۰۰ ریال
۳۰) بارون درخت‌نشین، نوشتهٔ ایتالوکالوینو، ترجمهٔ مهدی سحابی، ۲۶۰ صفحه، رقعی، ۴۰۰ ریال
۳۱) آسیاب کنار فلوس، نوشتهٔ جورج الیوت، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۶۲۸ صفحه، رقعی، ۳۴۰۰ ریال
۳۲) گیاه بی‌زوال، نوشتهٔ یاشار کمال، ترجمهٔ جلال خسروشاهی و رضا سیدحسینی، ۳۷۳ صفحه، رقعی، ۱۱۰۰ ریال
۳۳) ستون خیمه، نوشتهٔ یاشار کمال، ترجمهٔ رضا سیدحسینی و جلال خسروشاهی، ۳۹۰ صفحه، رقعی، ۱۰۰۰ ریال
۳۴) زمین آهن است و آسمان مس، نوشتهٔ یاشار کمال، ترجمهٔ رضا سیدحسینی و جلال خسروشاهی، ۴۲۰ صفحه، ۱۰۰۰ ریال
۳۵) همسفرها، نوشتهٔ علی‌محمد افغانی، ۳۹۶ صفحه، وزیری، ۲۲۰۰ ریال
۳۶) بربادرفته، نوشتهٔ مارگریت میچر، ترجمهٔ حسن شهباز (دوجلدی)، ۱۴۷۰ صفحه، ۱۵۰۰۰ ریال
۳۷) میراث شوم نوشتهٔ جورج گیسینگ، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۶۵۸ صفحه، رقعی، ۵۷۰۰ ریال
۳۸) گورستان غریبان، نوشتهٔ ابراهیم یونسی، زیرچاپ
۳۹) شوهر آهو خانم، نوشتهٔ علی‌محمد افغانی، زیرچاپ
۴۰) خانهٔ قانون‌زده، نوشتهٔ چارلز دیکنز، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۹۶۰ صفحه، رقعی، زیرچاپ
۴۱) کسی شبیه خودم، نوشتهٔ ابراهیم یونسی، زیرچاپ
۴۲) زوال خانواده دلیان، نوشته امیل مانو، ترجمهٔ آرتوش بوداغیان، رقعی، ۶۹۱ صفحه، زیر چاپ

● داستان کوتاه

۱) قصه آشنا، نوشتهٔ احمدمحمود، چاپ دوم، ۱۱۱ صفحه، رقعی، ۷۰۰ ریال
۲) بازی، نوشتهٔ اصغر الهی، ۶۸ صفحه، رقعی، ۵۰ ریال
۳) اگر ما را بکشند، نوشتهٔ یاشار کمال، ترجمهٔ رضا سیدحسینی و جلال خسروشاهی، ۱۵۰۰ ریال
۴) هفت داستان، نوشتهٔ محسن دامادی، ۷۲ صفحه، ۳۵۰ ریال
۵) مروارید و تاتوی قرمز، نوشتهٔ جان‌اشتاین‌بك، ترجمهٔ سیروس طاهباز، ۱۹۵ صفحه، رقعی، ۹۰۰۰ ریال
۶) دره دراز و مرگ و زندگی، نوشتهٔ جان‌اشتاین‌بك، ترجمهٔ سیروس طاهباز، ۱۹۱ صفحه، رقعی، ۱۰۰۰ ریال
۷) قربانعلی بك و نه داستان دیگر، نوشتهٔ جلیل محمدقلی‌زاده، ترجمهٔ کریم کشاورز، ۱۴۹ صفحه، رقعی، ۱۲۵ ریال
۸) سرگذشت‌ها و سرنوشت‌ها، نوشتهٔ هوشنگ باختری، ۱۲۴ صفحه، رقعی، ۱۳۵ ریال
۹) محکوم به اعدام، نوشتهٔ علی‌محمدافغانی، ۱۸۴ صفحه، رقعی، ۱۰۰۰ ریال
۱۰) باد در بادبان، نوشتهٔ محمد بهارلو، ۱۱۲ صفحه، رقعی، ۱۰۰۰ ریال
۱۱) مرگ سینمائی، نوشتهٔ محسن دامادی، ۱۴۴ صفحه، رقعی، ۱۲۰۰ ریال

● نقد و بررسی

۱) داستان و نقد داستان، جلد اول، گزیده و ترجمهٔ احمد گلشیری، ۵۳۲ صفحه، رقعی، ۳۶۰۰ ریال

۲) داستان و نقد داستان، جلد دوم، گزیده و ترجمهٔ احمد گلشیری، ۵۳۴ صفحه، رقعی، ۳۶۰۰ ریال

۳) شعر و شاعران، نوشتهٔ محمد حقوقی، ۴۹۲ صفحه، رقعی، ۲۶۵۰ ریال

۴) نقد ادب روس، نوشتهٔ اندرو فیلد، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۳۶۰ صفحه، وزیری، ۲۵۰۰ ریال

۵) ادبیات آمریکا و دو انقلاب، نوشتهٔ ماکس رافائل، ترجمهٔ محمدتقی فرامرزی، ۲۲۴ صفحه، رقعی، ۱۰۰ ریال

۶) عصر بدگمانی، نوشتهٔ ناتالی ساروت، ترجمهٔ اسماعیل سفارت، ۱۴۴ صفحه، رقعی، ۲۸۰ ریال

۷) ضحاك، تألیف الف. آویشن، ۱۳۳ صفحه، رقعی ۷۵۰ ریال

۸) شرح سودی بر حافظ، چهارجلدی، تألیف سودی، ترجمهٔ دکتر عصمت ستارزاده، ۲۹۰۴ صفحه، وزیری، ۱۶۵۰۰ ریال

۹) بازآفرینی واقعیت، تألیف محمدعلی سپانلو، ۶۳۲ صفحه، رقعی، ۳۵۰۰ ریال

۱۰) زندگی تولستوی، نوشتهٔ رومن رولان، ترجمهٔ دکتر علی‌اصغر خبره‌زاده، ۳۱۲ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال

۱۱) ادبیات آفریقا، نوشتهٔ او. آر. دی‌ثورن، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۸۱۴ صفحه، وزیری، ۴۸۰۰ ریال

۱۲) نقد کلیدر، محمد بهارلو، چاپ دوم، ۶۴ صفحه، وزیری، ۵۰۰ ریال

۱۳) نویسندگان پیشرو ایران، تألیف محمدعلی سپانلو، چاپ چهارم، ۳۱۲ صفحه، رقعی، ۲۲۰۰ ریال

۱) کلیات اشعار نیما یوشیج، تدوین سیروس طاهباز، ۸۴۰ صفحه، وزیری، چاپ دوم، ۶۳۰۰ ریال
۲) خورشید خمیده، نوشتهٔ حسین صفاری‌دوست، ۱۱۸ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال
۳) اندیشه‌های زخمی، نوشتهٔ حسین صفاری‌دوست، ۲۰۵ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال
۴) دیوان شهریار، چاپ یازدهم، ۱۲۲۵ صفحه، وزیری، ۹۰۰۰ ریال
۵) دیوان ترکی شهریار، چاپ پنجم، ۳۲۴ صفحه، جیبی، ۲۴۰۰ ریال
۶) شعر زمان ما، ۱، احمد شاملو محمد حقوقی، چاپ دوم، ۳۳۰ صفحه، رقعی، ۲۴۰۰ ریال
۷) شعر زمان ما، ۲، اخوان ثالث، محمد حقوقی، ۳۹۱ صفحه، رقعی، ۲۷۰۰ ریال
۸) شب، مانا، شب، محمد حقوقی، ۱۱۰ صفحه، رقعی، ۸۰۰ ریال
۹) شعر زمان ما، ۳، سهراب سپهری، ۳۲۰ صفحه ۲۴۰۰ ریال
۱۰) شعر زمان ما، ۴، فروغ فرخزاد، زیرچاپ
۱۱) شعر زمان ما، ۵، نیما یوشیج، زیرچاپ
۱۲) مثنوی معنوی، نیکلسون، ۱۰۹۴ صفحه، وزیری، ۷۵۰۰ ریال
۱۳) دیوان پروین اعتصامی، ۳۶۸ صفحه، وزیری، ۳۸۰۰ ریال
۱۴) کلیات دیوان شمس، ۱۴۴۰ صفحه، ۹۸۰۰ ریال
۱۵) دیوان حافظ، زیرچاپ

● آموزشی

۱) هنر داستان‌نویسی، تألیف ابراهیم یونسی، ۵۲۰ صفحه، رقعی، ۱۸۵۰ ریال
۲) جنبه‌های رمان، نوشتهٔ مورگان فورستر، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ۱۸۲ صفحه، رقعی، ۸۵۰ ریال
۳) فن نمایشنامه‌نویسی، نوشتهٔ لاجوس اگری، ترجمهٔ دکتر مهدی فروغ، چاپ دوم، ۳۸۲ صفحه، رقعی، ۱۵۰۰ ریال
۴) مکتب‌های ادبی، تألیف رضا سیدحسینی، ۵۰۰ صفحه، رقعی، ۴۵۰۰ ریال
۵) گزیدهٔ ادب فارسی، علی‌اصغر خبره‌زاده، ۵۵۰ صفحه، ۴۰۰۰ ریال

زبانشناسی مطالعهٔ نظام‌مند زبان است و می‌کوشد تا به دو پرسش اساسی پاسخ دهد: «زبان چیست؟» و «زبان چگونه کار می‌کند؟»

این کتاب درآمد ساده‌ای بر زبانشناسی است، برای کسانی که برای نخستین بار به این رشتهٔ در حال گسترش روی آورده‌اند. در این کتاب، با ارائه مثالهایی از زبان انگلیسی، مفاهیم و اصطلاحات اساسی زبانشناسی توضیح داده شده‌اند. نظام آوایی، نحو و معنی - هسته‌های درونی زبانشناسی - و رشته‌های رو به گسترشی مانند کاربردشناسی، جامعه‌شناسی زبان و روانشناسیِ زبان بسیار ساده و روشن مورد بحث قرار گرفته‌اند. از فرایند دگرگونی زبان و رده‌شناسی زبان نیز در این کتاب سخن رفته است. بخش پایانی کتاب به بررسی دستورگشتاری و نظریهٔ «اقتدار و وابستگی» چامسکی می‌پردازد.

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

قیمت ۲۸۰ تومان